

آشنائی با ادیان در قرآن

نویسنده:

دکتر عبدالکریم زیدان

مترجم:

حسن سرباز

عنوان کتاب:

آشنائی با ادیان در قرآن

تالیف:

دکتر عبدالکریم زیدان

ترجمه:

حسن سرباز

موضوع:

اسلام و ادیان دیگر

نوبت انتشار:

اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار:

دی (جدی) ۱۳۹۴ شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری

منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.
www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaiislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

مقدمه‌ی مترجم	۹
مقدمه‌ی نویسنده	۱۶
هدف از این پژوهش	۱۶
فصل اول: تعریف دین و نیاز به آن	۱۸
تعریف دین در لغت	۱۸
مفهوم واژه‌ی «دین» در قرآن کریم	۱۹
دین در اصطلاح شرعی	۲۲
نیاز انسان به دین حق	۲۳
فصل دوم: گرایش به دینداری در انسان	۲۴
هر انسانی دینی دارد	۲۴
هر انسانی بر فطرت (خداشناسی) متولد می‌شود	۲۶
اعتراف به آفریدگار هستی امری فطری و بدیهی است	۲۹
انسان با طبیعت و سرشت خود دیندار است	۳۰
گرایش به دینداری در انسان همیشگی است	۳۳
چرا انسان از مقتضای فطرت خود منحرف می‌شود؟	۳۴
پدر و مادر فرزند خود را از فطرت (توحیدی) منحرف می‌سازند	۳۵

- ۳۷ انسان با چه چیزی از فطرت منحرف می‌شود؟
- ۳۸ آشنا ساختن مردم با دین حق از لوازم ربوبیت خدا است
- ۴۰ معرفی کردن دین حق به مردم بوسیله‌ی فرستادگان خدا
- ۴۱ انکار شریعت‌های الهی، جهل به قدر و منزلت خداست
- ۴۲ ادیانی که در قرآن کریم ذکر شده‌اند
- ۴۳ فصل سوم: یهودیت
- ۴۳ یهودیان چه کسانی هستند و چرا به این اسم نامگذاری شده‌اند؟
- ۴۴ بنی‌اسرائیل چه کسانی هستند؟
- ۴۵ مبحث اول: حضرت موسی علیه السلام از ولادت تا رسالت
- ۴۵ فرعون و تعذیب بنی‌اسرائیل
- ۴۵ ولادت موسی علیه السلام و پرورش او در خانه‌ی فرعون
- ۴۷ موسی و قتل قبطی
- ۴۷ موسی بر آب مدین
- ۴۹ خروج موسی علیه السلام با خانواده‌اش از مدین
- ۵۰ سخن گفتن خدا با موسی و ارسال او به سوی فرعون و بنی‌اسرائیل
- ۵۱ مبحث دوم: آمدن موسی علیه السلام به مصر و سرگذشت او با فرعون
- ۵۱ آمدن موسی و برادرش به سوی فرعون
- ۵۱ گفتگوی موسی و هارون با فرعون
- ۵۲ فرعون و مسخره کردن دعوت موسی و ادعای ربوبیت و الوهیت
- ۵۴ مشورت فرعون با سران قوم در مورد موسی
- ۵۵ پیشنهاد درباریان به فرعون در مورد موسی علیه السلام

- فرعون ساحران را جمع می‌کند ۵۵
- اجتماع ساحران و موسی (علیه السلام) در روز زینت ۵۵
- ظهور حق و بطلان سحر ساحران ۵۶
- ایمان آوردن ساحران ۵۷
- فرعون و تهدید به کشتن ساحران ۵۸
- پاسخ ساحران به تهدید فرعون ۵۸
- ایمان آوردن همسر فرعون ۵۹
- خروج موسی (علیه السلام) با بنی اسرائیل از مصر و به هلاکت رسیدن فرعون و لشکریانش ۶۱
- ایمان آوردن فرعون و انداختن جسد او به ساحل دریا ۶۲
- مبحث سوم: حضرت موسی (علیه السلام) به همراه بنی اسرائیل ۶۴**
- درخواست‌های یهودیان از موسی (علیه السلام) بعد از رهایی از فرعون ۶۴
- موسی (علیه السلام) و دریافت تورات ۶۵
- موسی (علیه السلام) و درخواست رؤیت خدا ۶۵
- اوصاف تورات ۶۷
- یهودیان و پرستش گوساله ۶۸
- بازگشت خشمگینانه و اندوهناک موسی به میان بنی اسرائیل ۶۹
- مبحث چهارم: اخلاق یهودیان و برخی از کارهای ناپسند آنان ۷۱**
- تحریف تورات ۷۱
- برخی از کردارهای زشت قوم یهود ۷۲
- برخی از ویژگیهای اخلاقی قوم یهود ۷۳
- مبحث پنجم: برخی از باورهای یهودیان ۸۰**
- ۱- یهودیان عزیر را پسر خدا می‌نامند ۸۰

- ۲- یهودیان می گویند: بجز چند روز محدود آتش جهنم گریبانگیر ما نمی شود..... ۸۲
- ۳- یهودیان و مسیحیان خود را پسران و عزیزان خدا می نامند..... ۸۳
- ۴- یهودیان خدا را بنخیل می دانند..... ۸۴
- ۴- یهودیان خدا را فقیر و نیازمند می دانند..... ۸۵

فصل چهارم: نصاری (مسیحیت)..... ۸۸

مبحث اول: آشنایی با نصاری، عیسی و مادرش مریم علیهما السلام..... ۸۸

الف- نصاری..... ۸۸

ب- آشنایی با حضرت عیسی علیه السلام..... ۸۹

ج- آشنایی با مریم مادر عیسی علیه السلام..... ۹۲

مبحث دوم: حامله شدن مریم، تولد عیسی و گفتگوی مریم با قومش..... ۹۵

چگونگی حامله شدن مریم علیه السلام..... ۹۵

دوری جستن مریم از قومش به سبب حاملگی..... ۹۷

ندایی به مریم توصیه می کند و از او دل داری می نماید..... ۹۷

برگشتن مریم با فرزندش به میان مردم و تهمت های ناروا..... ۹۸

عیسی علیه السلام در گهواره سخن می گوید و خود را بنده ی خدا می نامد..... ۹۹

عیسی علیه السلام در گهواره مردم را به بندگی خدا دعوت می کند..... ۱۰۰

اختلاف اهل کتاب در مورد عیسی علیه السلام..... ۱۰۰

مبحث سوم: عیسی علیه السلام پیامبر بنی اسرائیل..... ۱۰۱

رسالت عیسی علیه السلام در قرآن کریم..... ۱۰۱

شریعت عیسی علیه السلام و کتاب انجیل..... ۱۰۳

نعمت های خدا بر عیسی و مادرش و معجزات او..... ۱۰۳

یهودیان قصد کشتن عیسی را می کنند و خدا او را به آسمان می برد..... ۱۰۵

- ۱۰۸..... فرود آمدن عیسی ﷺ بر زمین
- ۱۰۹..... مبحث چهارم: غلو و کفر مسیحیان در شأن عیسی (ﷺ)
- ۱۰۹..... معنی غلو در دین و حکم آن
- ۱۰۹..... غلو و کفر مسیحیان در شأن عیسی ﷺ
- ۱۱۱..... عیسی (ﷺ) بنی اسرائیل را به بندگی خدای یگانه دعوت می‌کند!
- ۱۱۲..... عیسی ﷺ از دیدگاه قرآن کریم
- ۱۱۵..... مسأله‌ی آفرینش عیسی همچون آفرینش آدم است
- ۱۱۶..... عیسی بنده‌ی خداست
- ۱۱۸..... فصل پنجم: صابئیان و مجوسیان
- ۱۱۸..... مبحث اول: صابئیان
- ۱۱۸..... * صابئیان در قرآن و نظریات مفسران در مورد آنان
- ۱۲۱..... ۱- قرآن کریم:
- ۱۲۳..... ۲- سنت نبوی:
- ۱۲۳..... مبحث دوم: مجوسیان
- ۱۲۳..... مجوسیان در قرآن کریم و نظریات مفسران در مورد آنان
- ۱۲۷..... فصل ششم: مشرکان و دهریان
- ۱۲۷..... مبحث اول: مشرکان
- ۱۲۷..... توحید الوهیت
- ۱۲۸..... تنها خدای یگانه شایسته‌ی عبادت و بندگی است
- ۱۲۸..... مفهوم عبادت
- ۱۲۹..... شرک در الوهیت
- ۱۳۰..... توحید ربوبیت

- توحید ربوبیت امری فطری است ۱۳۱
- شرک در ربوبیت ۱۳۱
- توحید ربوبیت مقتضی توحید الوهیت است ۱۳۳
- اشتباه در فهم معنی عبادت ۱۳۴
- تقرّب جستن به خدا با عبادت کردن غیر او شرک است ۱۳۶
- مبحث دوم: دهریان** ۱۴۱
- دهریان در قرآن و نظریات مفسران در مورد آنان ۱۴۱
- حجت منکران معاد و رد آن ۱۴۴
- انکار معاد کفر است ۱۴۵
- فصل هفتم: اسلام** ۱۴۶
- مبحث اول: تعریف اسلام و بیان حقیقت و مقتضیات آن** ۱۴۶
- تعریف اسلام و بیان حقیقت آن ۱۴۶
- شرط تسلیم شدن در برابر خدا اختیاری بودن آن است ۱۴۸
- دین نزد خداوند اسلام است ۱۴۹
- بجز اسلام دین دیگری پذیرفته نخواهد شد ۱۵۰
- اطلاق اسلام بر دین حضرت محمد (ﷺ) ۱۵۱
- مقتضیات اسلام ۱۵۲
- مبحث دوم: اسلام همان دین حق و راستین است** ۱۵۴
- عنوان اسلام و مضمون آن ۱۵۴
- دلایلی بر این که اسلام همان دین حق و راستین است ۱۵۵
- اعجاز قرآن بزرگترین دلیل ۱۵۶
- شروط تحدّی ۱۵۸

- قرآن کریم و شروط تحدی ۱۵۹
- نتیجه‌ی تحدی قرآن ۱۶۰
- استمرار تحدی قرآن کریم ۱۶۱
- حفظ قرآن توسط خداوند و نظریات مفسران در مورد آن ۱۶۱
- امکان عملی محفوظ ماندن قرآن کریم ۱۶۴
- انکار نبوت حضرت محمد ﷺ از روی نادانی و عناد ۱۶۶
- اثبات نبوت حضرت محمد (ﷺ) در واقع اثبات نبوت پیامبران پیشین است ۱۶۶
- اسلام خاتم ادیان آسمانی است ۱۶۷
- مبحث سوم: رابطه‌ی اسلام با ادیان دیگر** ۱۶۸
- ادیان آسمانی و ادیان ساختگی ۱۶۸
- رابطه‌ی اسلام با ادیان ساختگی ۱۶۸
- رابطه‌ی اسلام با ادیان آسمانی ۱۶۹
- مبحث چهارم: موضع اسلام در برابر پیروان دیگر ادیان** ۱۷۴
- اسلام دین همه‌ی انسان‌ها است ۱۷۴
- پذیرش اسلام بر همه‌ی انسان‌ها واجب است ۱۷۵
- رستگاری اهل کتاب مشروط به ایمان آوردن به نبوت و رسالت حضرت محمد (ﷺ) ۱۷۵
- است ۱۸۰
- هر کس به نبوت حضرت محمد ﷺ ایمان نیاورد، کافر می‌شود ۱۸۳
- سوره‌ی «بینه» و دلالت آن بر کفر اهل کتاب و مشرکان ۱۸۷
- گفتگو با غیرمسلمانان ۱۹۰
- روش دعوت به اسلام ۱۹۱
- در جدال و گفتگو با اهل کتاب باید صراحت را بخرج داد ۱۹۵
- مبحث پنجم: بعضی از اصول و قواعد کلی در اسلام** ۲۰۰

- ۲۰۰..... رفع حرج
- ۲۰۳..... عدالت
- ۲۰۵..... هیچ کس مسئولیت گناه دیگری را برعهده نمی گیرد
- ۲۰۷..... عقوبت (باید) به اندازهی جرم باشد
- ۲۰۹..... تعاون و همکاری بر نیکی و تقوا و عدم همکاری بر گناه و تجاوز
- ۲۱۰..... حکومت مبتنی بر اصل شورا
- ۲۱۱..... مسئولیت فرد در برابر اصلاح جامعه
- ۲۱۲..... **خاتمه**
- ۲۱۳..... **فهرست منابعی که در ترجمه‌ی کتاب مورد استفاده قرار گرفته‌اند:**

مقدمه‌ی مترجم

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ [النحل: ۳۶].

«درمیان هر امتی پیامبری را مبعوث کردیم (تا به مردم بگوید): که خدا را بپرستید و از طاغوت دوری کنید!».

هنگامی که آدم علیه السلام مرتکب خطا شد و از بهشت برین و نعمت‌های جاودانش بیرون رانده شد و مجبور به هبوط بر زمین گردید، خداوند او و فرزندانش را به حال خود رها نکرد بلکه خواست که تا مدتی زمین را قرارگاه آنان سازد و آنان را در بوت‌های ابتلا و آزمایش قرار دهد تا بتوانند از طریق تهذیب نفس و آباد کردن زمین یک زندگی پر از آرامش و بدور از خوف و حزن را برای خود در این دنیا فراهم نمایند و همچنین صلاحیت بازگشت به مأوای نخست خود و دیدار با پروردگار خویش پیدا کنند، چون انسان مؤمن دنیا را گذرگاهی بیش نمی‌بیند که باید با تبعیت از هدایت الهی زاد و توشه‌ای برگیرد و به دیار اصلی خود عزم سفر کند. و به قول مولانا:

هر نفس آواز عشق می‌رسد از چپ و راست	ما به فلک می‌رویم عزم تماشا که راست
ما به فلک بوده‌ایم، یار ملک بوده‌ایم	باز همانجا رویم جمله که آن شهر ما است
خود ز فلک برتریم وز ملک افزوتریم	زین دو چرا نگذریم منزل ما کبریا است
گوهر پاک از کجا عالم خاک از کجا	بر چه فرود آمدیت بار کنید این چه جا است ^۱

و این بدین خاطر است که انسان همواره در فکر بازگشت به سرزمین و منزلگاه اصلی خود است و به قول ابوتمام شاعر عرب:

نقل فؤادك حيث شئت من الهوى	ما الحبُّ إلا للحبيبِ الأولِ
کم منزلٍ في الأرض يألّفه الفتى	وحنينه أبداً لأول منزل ^۱

۱- مولانا جلال الدین محمد بلخی، کلیات شمس تبریزی، چاپ سوم، ۱۳۸۱، تهران، نشر ثالث، ج ۱، ص ۱۷۹.

«به هر که می‌خواهی دل ببند (ولی در نهایت) عشق و محبت انسان تنها برای محبوب اول است. و چه بسیارند سرزمین‌هایی که انسان به آنها انس می‌گیرد ولی شوق انسان همواره به نخستین منزلگاه اوست».

خداوند متعال برای اینکه آدمیان بتوانند از این آزمایش سربلند بیرون بیایند و این مرحله‌ی گذار را با موفقیت پشت سر بگذارند، در طول تاریخ حیات بشری پاره‌هایی از رحمت و هدایت خود را به نام دین با ارسال رسولان به سوی آنان فرستاده و با این انعام و منت باب بهشت را بر روی این عالم گشوده و نوید حیاتی سعادت‌مند و پر از آرامش و به دور از خوف و حزن را به مؤمنان راه یافته و عاشقان دل‌باخته‌ی راه انبیا داده و رهایی آنان را از گمراهی و بدبختی تضمین کرده است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قُلْنَا أَهْبَطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ تَّبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [البقرة: ۳۸].

«گفتیم: همگی از آنجا (به زمین) فرود آید و چنانچه هدایتی از طرف من برای شما آمد (که حتما هم خواهد آمد) پس کسانی که از هدایت من پیروی کنند، نه ترسی بر آنان است و نه اندوهگین خواهند شد».

و در جای دیگر می‌فرماید:

﴿قَالَ أَهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى﴾ [طه: ۱۲۳-۱۲۴].

«(خدا) گفت: همگی با هم از بهشت فرود آید (و در زمین ساکن شوید که در آنجا) برخی از شما دشمن برخی دیگر خواهند شد، و هر گاه هدایت من برای شما آمد هر که از هدایت من پیروی کند نه گمراه می‌شود و نه بدبخت می‌گردد. و هر که از یاد من روی بگرداند، زندگی تنگ و سختی خواهد داشت و در روز قیامت او را نابینا حشر خواهیم کرد».

از این آیات چنین برمی‌آید که تنها راه نجات انسان از گمراهی و اضطراب درون و نگون‌بختی، و برخورداری از یک زندگی سرشار از آرامش و بدور از خوف و حزن، در پیش گرفتن راه انبیا و پیروی از هدایت خدا و ادیان الهی است، و در این زمینه هیچ چیز نمی‌تواند جایگزین دین و هدایت الهی گردد. حتی علم و دانش با وجود اینکه تحولات عظیمی در عرصه‌های مختلف زندگی فردی و اجتماعی بشر را به دنبال داشته است، به گفته‌ی استارک (Stark) و بین بریج (Bainbridge) نمی‌تواند نیازها و آرزوهای اساسی بشر را برآورده سازد و همه‌ی رنج‌ها و بی‌عدالتی‌ها را در این جهان از میان بردارد و برای نابودی فردی نمی‌تواند راه‌گزینی را ارائه کند و بالأخره قادر نیست که وجود بشر را معنی‌دار سازد.^۱

خداوند متعال پیامبران را به همراه ادیان آسمانی فرستاده است تا با تزکیه و تعلیم کتاب و حکمت، بندگان خدا را از تاریکی جهل و کفر و خرافه‌پرستی درآورند و به نور و روشنایی ایمان و عمل صالح رهنمون گردند، و تا آنان را از بندگی بندگان خدا و جور ادیان باطل و ساختگی و غرق شدن در گرداب زندگی مادی نجات دهند و آنان را از لبه‌ی پرتگاه آتش و جهنم عداوت و کینه و حسدورزی برهانند و آنان را به بهشت انس و الفت و برادری دراندازند، تا تنها بنده‌ی مخلص خدا و مطیع فرمان او گردند، چون کسی که تن به بندگی خدا می‌دهد، نه کس را بندگی می‌کند و نه کس را به بندگی می‌گیرد و به قول علامه اقبال لاهوری:

بنده‌ی حق بی‌نیاز از هر مقام نی‌غلام او را نه او کس را غلام
بنده‌ی حق مرد آزاد است و بس ملک و آئینش خداداد است و بس
رسم و راه و دین و آئینش ز حق زشت و خوب و تلخ و نوشینش ز حق^۲

۱- ملکلم همیلتون، جامعه‌شناسی دین، ترجمه‌ی محسن ثلاثی، چاپ دوم ۱۳۸۱ ش، تهران، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی تبیان، ص ۳۰۶.

۲- اقبال لاهوری، کلیات اشعار فارسی، چاپ ششم، ۱۳۷۳، تهران، انتشارات سنایی، ص ۳۱۰.

گوهر تمام ادیان آسمانی و اساس رسالت همه‌ی پیامبران الهی و اصول دعوت همه‌ی آنان یکی است، چراکه همه‌ی آنان ظهور یک حقیقت و آفتاب یک فلکند و تقدم و تأخر زمانی و اختلاف صورت، وحدت و یگانگی آنان را از بین نمی‌برد، چون در عقائد و روح عبادات و اصول اخلاقی تفاوتی با هم ندارند و تفاوت‌هایی که در معتقدات پیروان مکاتب آسمانی دیده می‌شود بنحاطر تحریف و دست درازی اصحاب زر و زور و تزویر به سرچشمه‌های صاف و زلال این مکاتب بوده است تا از این طریق به اهداف شوم مادی خود برسند و اگر دست تحریف به سوی اصول مکاتب آسمانی دراز نمی‌شد، پیروان تمام این مکاتب به دعوت خاتم پیامبران و آخرین سفیر آسمانی حضرت محمد مصطفی ﷺ لبیک گفته و در راه شناخت حقیقت و بندگی خدا و سیر به سوی کمال گام برمی‌داشتند. از این روی خداوند متعال در سوره‌ی «ق» بعد از ذکر اقوام نوح و اصحاب الرس و ثمود و عاد و فرعون و لوط و اصحاب الأیکه و قوم تبع، تکذیب دعوت هر یک از پیامبران را به منزله‌ی تکذیب دعوت تمام پیامبران قلمداد کرده و فرموده است:

﴿كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَثَمُودُ ﴿١٢﴾ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ وَإِخْوَانُ لُوطٍ ﴿١٣﴾ وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَقَوْمُ تُبَّعٍ كُلٌّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ ﴿١٤﴾﴾ [ق: ۱۲-۱۴].

«پیش از اینان قوم نوح و اصحاب الرس و قوم ثمود و قوم عاد و فرعون و قوم لوط و اصحاب‌ایکه و قوم تبع هر یک از آنان فرستادگان الهی را تکذیب کردند و وعده‌ی عذاب من در مورد آنان تحقق پیدا کرد».

اختلاف ادیان آسمانی در شریعت و بعضی از احکام حلال و حرام و روش‌های عبادت، به آداب و رسوم و سطح فکری و فرهنگی و اخلاقی و اجتماعی و محیط زندگی جوامع مختلف برمی‌گردد و خداوند حکیم برای اصلاح و تربیت هر یک از این جوامع با توجه به ظروف و شرایط آنها احکام و روش‌های عبادتی خاصی را تشریح کرده است، چون برای تکلیف و امتحان بندگان خدا و پرستش خدا روش‌های گوناگونی قابل تصور است ولی در هر حال وظیفه‌ی مکلف و بنده‌ی خدا این است که از چارچوبی که خدا

برای او تعیین کرده است خارج نشود و با نیروی عقل و اراده و قدرت عمل خود در دایره‌ی اوامر و نواهی او حرکت کند.

خداوند متعال در ارسال رسل و تشریح احکام، وضعیت و میزان تحول فکری تمام امت‌های روی زمین از امت‌های بدوی ساکن در روستاهای دور دست گرفته تا امت‌های متمدن و پیشرفته‌ی ساکن در شهرها را در نظر گرفته است، از این روی برای هر یک از این امت‌ها احکامی را تشریح کرده که در شکل و صورت متفاوت ولی در روح و معنی یکی هستند، چون اصلاح و تربیت هر یک از این امت‌ها نیازمند قوانین و احکامی است که متناسب با وضعیتشان باشد. به همین خاطر وقتی که روابط اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و فرهنگی جوامع گسترش پیدا کرد و مردم توانستند در یک یا چند قاره با هم ارتباط برقرار نمایند، وظیفه‌ی پیامبران و مسئولیت آنان هم بزرگتر شد. در چنین شرایطی بود که خداوند در قاره‌ی آسیا و آفریقا حضرت موسی علیه السلام را با معجزات عدیده مبعوث و کتاب تورات را بر او نازل کرد که حاوی احکام و قوانینی است که بسیاری از روابط مردم را بیان کرده است. بعد از حضرت موسی علیه السلام خداوند متعال پیامبران زیادی از بنی اسرائیل را مبعوث کرد که مبلغ و مجری شریعت او بودند، تا اینکه در دورانی که بشریت تا حدی توان پذیرش یک دعوت انسانی و جهانی که شرق و غرب را در برگیرد پیدا کردند، خداوند حضرت عیسی علیه السلام را مبعوث کرد تا دعوت خود را به گوش جهانیان برساند^۱.

بعد از دوره‌ی فترت و گذشت چند قرن از رسالت حضرت عیسی علیه السلام که رشد فکری بشر به حدی رسید که بتواند یک دین کامل جهانی را بپذیرد و روابط مختلف اقتصادی و فرهنگی میان جوامع گسترش یافت و دایره‌ی معانی و مفاهیم و گنجینه‌ی لغات در بعد حقیقی و مجازی رو به گسترش نهاد به طوری که انسان می‌توانست هر یک از مفاهیم دقیق انسانی را با الفاظ و عباراتی واضح و اسلوبی روشن بیان کند، در چنین شرایطی بود که خداوند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله از سلاله‌ی حضرت ابراهیم علیه السلام را با رسالتی جهانی

۱- عبدالرحمن حسن حبنکه الميدانی، العقيدة الإسلامية، چاپ دوم، ۱۹۷۹ م، بیروت، دارالقلم، ص ۵۲۴.

و به عنوان خاتم پیامبران مبعوث کرد و قرآن کریم را به عنوان آخرین پیام آسمانی و بهترین برنامه‌ی زندگی که مصلح و سعادت بشری را به بهترین وجه تأمین می‌کند، بر او نازل کرد و خود عهده‌دار حفظ و نگهداری آن از هر گونه تبدیل و تحریفی گردید و آن را رسالتی برای عامه‌ی مردم نامید و فرمود:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۲۸﴾﴾ [سبأ: ۲۸].

«ما تو را نفرستاده‌ایم مگر برای جملگی مردمان تا مژده‌رسان و بیم دهنده باشی ولی بیشتر مردم نمی‌دانند».

در واقع با آمدن اسلام و نازل شدن قرآن کریم، دین و شریعت کامل شد و ادیان پیشین نسخ گردیدند و نیاز به آمدن دینی جدید هم منتفی گردید، چرا که بقای قرآن کریم که با احکام و قوانین خود اساس مطالب تشریحی بشر را در بردارد و محفوظ ماندن سیره‌ی پاک و سنت مطهر پیامبر ﷺ به عنوان مبین و مفسر قرآن کریم به منزله‌ی استمرار وجود پیامبر ﷺ در میان ما است و بدیهی است که با وجود آن حضرت نیازی به آمدن ادیان جدید نخواهد بود. برای تعلیم اسلام و دعوت مردم به آن هم نیازی به ارسال رسل نیست، چراکه این امر رسالت و وظیفه‌ی علما و مجتهدان مسلمان است و بر آن‌ها لازم است که احکام جدید و مورد نیاز جامعه‌ی اسلامی را با توجه به اصول ثابت شریعت و با استفاده از قیاس و دیگر ادله‌ی احکام، استخراج کنند و در اختیار جامعه‌ی اسلامی قرار دهند.^۱

کتابی که پیش روی خوانندگان عزیز قرار دارد، ترجمه‌ی کتاب «موجز الأديان في القرآن» نوشته‌ی دکتر عبدالکریم زیدان استاد سابق حقوق دانشگاه بغداد است که در آن نخست به بررسی تعریف دین و نیاز بشر به ادیان آسمانی و فطری بودن گرایش به دینداری در انسان پرداخته و سپس ادیان و نحله‌هایی همچون یهودیت، مسیحیت و مجوسیت و نیز باورهای صابئیان، دهریان و مشرکان که در قرآن کریم به آن‌ها اشاره شده مورد بررسی قرار داده است و در پایان به تحقیق در مورد آیین اسلام و حقانیت آن و

۱- عبدالرحمن حسن حبنکه الميداني، العقيدة الإسلامية، ص ۵۲۶.

موضع‌گیری اسلام در برابر دیگر ادیان و گفتگوی مسلمانان با غیر مسلمانان و برخی از اصول و قواعد کلی اسلام پرداخته است. روش نویسنده در این کتاب بدین ترتیب است که نخست آیات مربوط به موضوعات مورد بحث خود را ذکر کرده و سپس با نقل آرای مفسران مختلف به تجزیه و تحلیل آن‌ها پرداخته است. البته در بیشتر موارد به نقل نظریات مفسرین اکتفا کرده و از نقد و بررسی آن‌ها سر باز زده است.

در واقع می‌توان گفت: این کتاب تفسیری موضوعی است از قرآن کریم که آیات مربوط به ادیان را مورد بررسی قرار داده است و چون جای چنین کتابی به زبان فارسی خالی بود، تصمیم گرفتم که آن را به زبان فارسی ترجمه و آن را به فارسی زبانان و فارسی خوانان تقدیم کنم به امید اینکه خداوند متعال آن را به عنوان زاد و توشه‌ای از ما بپذیرد و مورد استفاده‌ی خوانندگان عزیز قرار گیرد.

در ترجمه‌ی کتاب، بعضی از عناوین که به نوعی با هم ارتباط دارند، درهم ادغام شده و تحت یک عنوان ذکر شده‌اند و در مواردی که لازم بوده است برای فهم بهتر مطالب عباراتی در داخل پرانتز به متن اصلی کتاب افزوده شده و در ترجمه‌ی آیات با اندک تغییراتی از تفسیر نور نوشته‌ی دکتر مصطفی خرم دل استفاده شده است.

در پایان بر خود لازم می‌دانم که از همه‌ی دوستانی که به نوعی در به ثمر رساندن این کار مرا یاری کرده‌اند، تشکر و قدردانی کنم و از همه‌ی خوانندگان محترم تقاضا دارم که ضمن دعای خیر نواقص احتمالی ترجمه را با دیده‌ی اغماض نگریسته و ضمن تصحیح آن‌ها در صورت امکان بنده را نیز از آنها مطلع فرمایند.

و ما توفیقی إلا بالله علیه توکلت و إلیه أُنیب

حسن سرباز

تهران فروردین ۱۳۸۴

مقدمه‌ی نویسنده

سپاس و ستایش خدای را که پروردگار جهانیان است، و درود و رحمت خدا بر سرور ما حضرت محمد ﷺ و بر خاندان و یارانش باد.

آنچه پیش روی شما است بررسی کوتاهی است در مورد پیدایش، حقیقت و انواع ادیان که رابطه‌ی انسان با دین و نیاز انسان به آن و همراهی دین با انسان و تأثیر آن در زندگی انسان را بیان می‌کند. گزاره نیست اگر بگویم انسان از قدیم الایام هیچگاه بدون دین نبوده است، از این روی دین جایگاه والایی در زندگی و اندیشه‌های مردم در هر زمان و مکانی داشته و تأثیر به‌سزایی - با قطع نظر از طبیعت این تأثیر و نوع آن - بر رفتار افراد و جوامع بشری داشته است و این تأثیرگذاری همچنان باقی خواهد ماند اگر چه انکارورزان تلاش کنند که دین را از صحنه زندگی و روابط انسان‌ها با یکدیگر دور سازند!

هدف از این پژوهش

هدف از این بررسی کوتاه در مورد ادیان، آشنایی با ادیان و دینداران است که در این مورد از قرآن کریم راهنمایی گرفته‌ایم؛ چراکه قرآن کریم صادق‌ترین و مطمئن‌ترین منبعی است که در این زمینه به ما کمک می‌کند. بعد از شناخت این ادیان می‌خواهیم دین حق را از دین باطل بازشناسیم تا دین حق را با دین باطل در نیامیزیم و پیروان دین حق مرتکب اشتباهات پیروان دین باطل نگردند، چراکه (برای سعادت و خوشبختی انسان و رهایی وی از آتش دوزخ) تنها این کافی نیست که خود را منتسب به دینداران راستین بدانند درحالی‌که دارای افکار باطل و اخلاق و رفتار باطل‌گرایان باشد. علاوه بر این با این بررسی کوتاه می‌خواهیم نعمتی را که خداوند بوسیله‌ی اسلام به مسلمانان ارزانی داشته به آن‌ها به‌نمایانیم؛ چون خداوند متعال بوسیله‌ی اسلام هدایت را برای آنان میسر ساخته

است. پس بر مسلمانان نیز لازم است که بطور شایسته شکر این نعمت بزرگ را بجای بیاورند، چون شکر نعمت باید به اندازه‌ی نعمت باشد و هیچ نعمتی برای انسان از نعمت اسلام بزرگ‌تر نیست، چراکه هر نعمتی که به انسان داده می‌شود فانی و از بین رفتنی است به جز نعمت اسلام که همواره باقی است و حتی در قبر هم انسان را همراهی می‌کند و برای وی انس و الفت ایجاد می‌نماید، سپس با وی از قبر خارج شده و در روز قیامت و در میدان محشر با وی همراه می‌گردد تا اینکه او را در جایگاه ابدیش در بهشت مستقر می‌سازد.

با توجه به مطالب گفته شده، این کتاب را در فصل‌های زیر تدوین کرده‌ام:

فصل اول: تعریف دین و نیاز به آن.

فصل دوم: گرایش به دینداری در انسان.

فصل سوم: یهودیت.

فصل چهارم: مسیحیت.

فصل پنجم: صابئیان و مجوسیان.

فصل ششم: مشرکان و دهریان.

فصل هفتم: اسلام.

فصل اول: تعریف دین و نیاز به آن

تعریف دین در لغت

در مورد تعریف دین و بیان معنی لغوی آن آمده است^۱: دین به معنی اطاعت و جزا است، گفته می‌شود «دَانَهُ يَدِينُهُ دِينًا» یعنی او را مجازات کرد. و گفته می‌شود: «كَمَا تَدِينُ تُدَانُ» یعنی همانطوری که مجازات می‌کنی، با کردار خود مجازات می‌شوی. خداوند فرموده است: ﴿أَوْنَا لَمَدِينُونَ﴾ [الصفات: ۵۳]. یعنی مجازات و محاسبه می‌شویم. و «دَانَهُ يَدِينُهُ فِدَانٌ» یعنی او را ذلیل کرد و به بردگی کشید و او هم ذلیل و برده شد. و «الدین» به معنی اطاعت است، گفته می‌شود: «دَانَ لَهُ يَدِينُ دِينًا» یعنی از او اطاعت کرد و واژه‌ی دین که جمع آن «أدیان» است نیز از این ماده گرفته شده است. و نیز گفته می‌شود: «دان بكذا دیانه فهدوین» یعنی آن را دین خود قرار داد. از آنچه در مورد معانی لغوی واژه‌ی دین گفته شد نتیجه می‌گیریم که^۲:

۱- «دَانَهُ دِينًا» یعنی مالک و حاکم او گردید و رهبری و تدبیر او را بر عهده گرفت و بر او مسلط شد و او را محاسبه و مجازات کرد. پس واژه‌ی دین با این صیغه دارای معنی مالکیت و تصرف است و با مفاهیم مربوط به فرمانروایان، از قبیل سیاست، تدبیر، حکومت، تسلط، محاسبه و مجازات سر و کار دارد و دین در آیه: ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ [الفاتحة: ۴]. - یعنی روز محاسبه و جزا- به این معنی آمده است. و با همین معنی پیامبر ﷺ فرموده است: «الْكَيْسُ مَنْ دَانَ نَفْسَهُ» یعنی: «شخص هوشیار و زرنگ کسی است که مالک نفس خود و بر آن مسلط باشد».

۱- راغب اصفهانی، معجم مفردات ألفاظ القرآن الکریم: ص ۷۷ و رازی، مختار الصحاح، ص ۹۱.

۲- دکتر محمد عبدالله دراز، کتاب الدین، ص: ۳۰-۳۱.

۲- «دَانَ لَهُ» یعنی از او اطاعت و فرمانبرداری کرد، پس دین با این صیغه به معنی خضوع و اطاعت و عبادت است و واژه‌ی «الدین» در عبارت «الدین لله» هم به معنی حاکمیت به کار می‌رود و هم به معنی فرمانبرداری و [گاهی] گفته می‌شود: «دَانَهُ فَدَانَ لَهُ» یعنی او را وادار به اطاعت کرد و او هم اطاعت کرد.

۳- «دَانَ بِالْشَيْءِ» یعنی آن را دین و مذهب خود قرار داد و به آن اعتقاد پیدا کرد و آن را عادت و اخلاق خود قرار داد. دین با این کاربرد به معنی مذهب و راه و روشی است که انسان از لحاظ نظری و عملی در پیش می‌گیرد. مذهب عملی هر انسانی، عادت و رفتار اوست. مثلاً گفته می‌شود: «هَذَا دِينِي وَ دِينِي» یعنی این رفتار و منش من است. و مذهب نظری هر انسانی، عقیده و باوری است که به آن معتقد است، و با این معنی گفته می‌شود: «دِينَتُ الرَّجُلِ» یعنی او را به عقیده‌ی خودش واگذار کردم و به اعتقاد و باور او اعتراض نکردم.

از مجموع معانی لغوی واژه‌ی «دین» نزد عربها، به این نتیجه می‌رسیم که این واژه به رابطه‌ای بین دو طرف اشاره دارد که یکی از آنها دیگری را تعظیم کرده و از او فرمانبرداری می‌کند که با توجه به طرف اول دین به معنی خضوع و فرمانبرداری و با توجه به طرف دوم به معنی امر و سلطه است ولی با توجه به رابطه‌ی بین دو طرف، دین به معنی دستور و قانونی است که روابط بین دو طرف را تنظیم می‌کند.

مفهوم واژه‌ی «دین» در قرآن کریم

۱- ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ [الفاتحة: ۴]. دین در این آیه به معنی جزا و خضوع است.^۱

۲- ﴿وَقَلْتُلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ﴾ [البقرة: ۱۹۳].

۱- تفسیر ابن عطیه: ج ۱، ص ۱۱۲، فتح البیان: ج ۱، ص ۴۶، تفسیر فی ظلال القرآن: ج ۱، ص ۲۴، تفسیر المنار:

«و با آنان بجنگید تا فتنه‌ای باقی نماند و دین متعلق به خدا گردد».

دین در این آیه به معنی اطاعت و شریعت است.^۱

۳- ﴿فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ﴾ [الزمر: ۲].

«خدا را پرستش کن در حالیکه دین خود را برای او خالص می‌گردانی».

در این آیه دین به معنی عبادت و اطاعت است.^۲

۴- ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾ [البقرة: ۲۵۶]. «اجباری در دین نیست».

دین در این آیه به معنی عقیده و باور است.^۳

۵- ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ [آل عمران: ۱۹]. «بدرستی که دین نزد خداوند، اسلام

است».

در این آیه دین یعنی اطاعت و آئین، بدین معنی که تنها آئین پذیرفته شده یا مفید یا

مقرر نزد خدا، اسلام است و اسلام در این آیه به معنی ایمان و اطاعت است.^۴

۶- ﴿قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ

وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ

صَٰغِرُونَ﴾ [التوبة: ۲۹]. «با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز آخرت ایمان ندارند، و

آنچه را که خدا و فرستاده‌اش تحریم کرده‌اند، حرام نمی‌دانند و از دین حق پیروی نمی‌کنند،

پیکار کنید تا اینکه خاضعانه به اندازه‌ای که می‌توانند جزیه را می‌پردازند».

در این آیه: ﴿لَا يَدِينُونَ﴾ یعنی اطاعت و فرمانبرداری نمی‌کنند و دین در اینجا به

معنی شریعت است.^۵

۱- تفسیر ابن عطیه: ج ۱، ص ۱۴۲.

۲- تفسیر شوکانی: ج ۴، ص ۴۴۸.

۳- تفسیر ابن عطیه: ج ۲، ص ۳۸۸.

۴- تفسیر ابن عطیه: ج ۳، ص ۵۴.

۵- تفسیر ابن عطیه: ج ۶، ص ۴۵۶.

۷- ﴿فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَٰٓ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾ [يوسف: ۷۶].

«(یوسف) شروع کرد به (بازرسی) بارهای دیگران قبل از بار برادرش، سپس پیمانہ را از بار برادرش بیرون آورد. ما این چنین برای یوسف چاره‌جویی کردیم، یوسف طبق آئین پادشاه مصر نمی‌توانست برادرش را بگیرد، مگر اینکه خدا می‌خواست».

در این آیه: ﴿دِينِ الْمَلِكِ﴾ بنابر نظر ابن عباس به معنی قدرت پادشاه و بنابر عقیده قناده به معنی قضاوت پادشاه است.^۱

۸- ﴿وَلَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ وَاٰصِبًا اَفَعَيَّرَ اللّٰهُ تَتَقَوْنَ ﴿٥٦﴾﴾ [النحل: ۵۲].

«آنچه در آسمان‌ها و زمین است تنها متعلق به خداست. و همواره دین از آن اوست، آیا از غیر خدا می‌ترسید».

دین در این آیه به معنی اطاعت و مالکیت است، و «واصباً» یعنی دائماً.

۹- ﴿اِنَّا اَنْزَلْنَا اِلَيْكَ الْكِتٰبَ بِالْحَقِّ فَاَعْبُدِ اللّٰهَ مُخْلِصًا لّٰهُ الدِّينَ ﴿٢﴾﴾ [الزمر: ۲].

«ما این کتاب را به حق بر تو فرو فرستاده‌ایم، پس خدا را پرستش کن در حالیکه دین خود را برای او خالص می‌گردانی».

دین در این آیه هم اعتقادات را در بر می‌گیرد و هم اعمال ظاهری را.^۲

۱۰- ﴿اَنْ اَقِيْمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوْا فِيْهِ﴾ [الشوری: ۱۳].

«دین را پابرجا دارید و در آن تفرقه نکنید».

منظور از «اقامه‌ی دین» در این آیه توحید خدا و ترک ماسوای اوست.^۳

۱۱- ﴿اَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِّنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنَ بِهِ اللّٰهُ﴾ [الشوری: ۲۱].

۱- تفسیر ابن عطیه: ج ۸ ص ۳۲ و تفسیر شوکانی: ج ۳ ص ۴۴.

۲- تفسیر ابن عطیه: ج ۱۲ ص ۴۹۸.

۳- تفسیر ابن عطیه: ج ۱۳ ص ۱۵۱.

«آیا آنان انبازها و معبودهائی دارند که بر ایشان دینی را پدید آورده‌اند که خدا بدان اجازه نداده است».

دین در اینجا به معنی عادات و احکام و راه و روش است که اعتقادات را نیز شامل می‌شود، چون مشرکان در همه‌ی این زمینه‌ها احکامی را برای خود وضع می‌کردند که بر اساس آن حرکت کرده و به آن ملتزم بودند^۱.

۱۲- ﴿إِنَّمَا تُوْعَدُونَ لَصَادِقٌ ۖ وَإِنَّ الَّذِينَ لَوْعِقُ ۖ﴾ [الذاریات: ۵-۶].

«مسئلاً آنچه بدان وعده داده می‌شوید، راست و قطعی است، و روز جزا حتماً تحقق پیدا می‌کند».

دین در اینجا به معنی جزا است، ولی مجاهد آن را به معنی حساب دانسته است^۲.

۱۳- ﴿إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ﴾ [الغافر: ۲۶].

«فرعون در مورد موسی گفت: من می‌ترسم که او دین شما را تغییر دهد».

در این آیه دین به معنی سلطه و قدرت است^۳.

۱۴- ﴿يَوْمَئِذٍ يُؤَقِّبُهُمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ﴾ [النور: ۲۵].

«در آن روز خداوند جزای واقعی آنان را بدون کم و کاست بدیشان می‌دهد و خواهند

دانست که خداوند حق آشکار است».

دین در اینجا به معنی جزا و پاداش و «حق» صفت آن است^۴.

دین در اصطلاح شرعی

در تفسیر «المنار» آمده است: دین، قانونی الهی است که خداوند با آن در حق مردم نیکی کرده و آن را از زبان یکی از خودشان بعنوان پیامبر که نه دخل و تصرفی در آن

۱- تفسیر ابن عطیه: ج ۱۳، ص ۱۵۹.

۲- تفسیر ابن عطیه: ج ۱۴، ص ۴.

۳- تفسیر ابن عطیه: ج ۱۳، ص ۳۰.

۴- تفسیر ابن عطیه: ج ۱۰، ص ۴۷۳.

دارد و نه با تلقی و یادگیری به آن می‌رسد، به آنان ابلاغ می‌کند. دکتر محمد عبدالله دراز گفته است: دین از نظر اندیشمندان اسلامی یک قانون الهی است که خداوند آن را برای خردمندان فرستاده است تا با پیروی از آن به صلاح دنیا و رستگاری در آخرت برسند. پر واضح است که منظور از این دین، دین حقی است که خداوند به پیامبران خود وحی می‌کند تا آن را به مردم برسانند و مردم هم به آن ایمان بیاورند و به مقتضای آن عمل کنند.

بدون شک این دین حق در برگیرنده‌ی پاسخ سؤالات مهمی است که انسان با توجه به فطرت و گرایش دین‌دارانه‌ی خود خواستار پاسخ دادن به آنها است. این سؤالات عبارتند از: از کجا آمده‌ایم و آمدنمان بهر چه بود؟ و به کجا باز می‌گردیم؟

نیاز انسان به دین حق

انسان نیازمند دین حق است، و دین حق ضرورتی است برای وی، چون انسان نمی‌تواند از آن بی‌نیاز باشد یا چیزی را جایگزین آن سازد، چرا که غیر آن باطل است و انسان نمی‌تواند بدون آن پاسخی برای سه سؤال فوق پیدا کند.

از آنجائیکه دین اسلام خاتمه‌ی ادیان الهی و مسلط بر دیگر ادیان است، انسان نمی‌تواند دین حق را با جزئیاتش و به دور از خطا و لغزش بدون پیروی کردن از دین اسلام، دینی که خداوند به حضرت محمد ﷺ وحی کرده است، بشناسد.

فصل دوم: گرایش به دینداری در انسان

هر انسانی دینی دارد

سه سؤال اساسی وجود دارند که در طول تاریخ ذهن بشر را به خود مشغول کرده و هر گاه انسان در مورد زندگی به فکر فرو رفته یا جنازه‌ای را تشییع کرده و یا گورستانی را مشاهده کرده است، با این سؤالات مواجه شده است.

این سؤالات عبارتند از:

از کجا آمده‌ایم؟

از بهر چی آمده‌ایم؟

به کجا باز می‌گردیم؟

پاسخ به این سؤالات و قانع شدن به آن‌ها اساس دین انسان را تشکیل می‌دهد. پس اگر پاسخ به این سؤالات و مستلزمات آن صحیح باشد، دین انسان نیز صحیح و حق خواهد بود و تأثیر صحیح و مفیدی هم در زندگی انسان برجای می‌گذارد ولی چنانچه پاسخ به این سؤالات و مقتضیات آن غیر صحیح باشد، دین انسان نیز غیر صحیح و باطل و دارای تأثیر منفی در زندگی انسان خواهد بود.

پاسخ درست به این سؤالات همان پاسخی است که اسلام داده است. خداوند در پاسخ سؤال اول فرموده است:

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّنْ طِينٍ ﴿١٣﴾ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ ﴿١٤﴾ ثُمَّ خَلَقْنَا النَّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظْمًا فَكَسَوْنَا الْعِظْمَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فِتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ﴿١٥﴾﴾ [المؤمنون: ۱۲-۱۴].

«بدرستی ما انسا را از عصاره‌ای از گل آفریده‌ایم، سپس او را به صورت نطفه‌ای در آورده و در قرارگاه استواری جای دادیم. سپس نطفه را به صورت لخته خونی و لخته‌ی خون را به

صورت قطعه گوشت جویده‌ای و تکه گوشت را به شکل استخوانی درآوریم، آنگاه بر استخوان گوشت پوشانیدیم و سپس او را آفرینش دیگری دادیم. خدا و الامقام و مبارک و بهترین آفرینندگان است.»

و نیز فرموده است:

﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا ۝۱﴾ إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا ۝۲﴾ [الإنسان: ۱-۲].

«بدرستی که مدت زمانی بر انسان گذشته است که در آن چیز قابل ذکری نبوده است. بی‌گمان ما انسان را از نطفه‌ی آمیخته آفریده‌ایم و (چون) او را می‌آزمایم، وی را شنوا و بینا کرده‌ایم.»

در پاسخ به سؤال دوم هم خداوند فرموده است:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ۝۱۶﴾ [الذاریات: ۵۶].

«ما جن و انسان را نیافریدیم مگر برای عبادت و بندگی.»

عبادت هم خود در برگیرنده‌ی شناخت خدا و محبت او و خضوع در برابر او و پیروی از برنامه‌هایی است که خداوند برای انسان وضع کرده است تا با پیروی کردن از آن به کمال مطلوب و مستوای لایق به خود برسد و به سعادت و خوشبختی واقعی در دنیا و آخرت دست یابد. پس انسان برای عبادت و بندگی خدا به معنی وسیع کلمه - همانطور که به خواست خدا بعداً بیان خواهیم کرد- آفریده شده است.

و اما در پاسخ به سؤال سوم خداوند متعال فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ ۝۱﴾ [الانشقاق: ۱].

«ای انسان تو پیوسته با تلاش بی‌امان و رنج فراوان به سوی پروردگار خود رهسپاری، و سرانجام او را ملاقات خواهی کرد.»

﴿اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ۝۱۱﴾ [الروم: ۱۱].

«خداوند آفرینش (انسان) را آغاز می‌کند. سپس او را دوباره بر می‌گرداند. آنگاه به سوی

خدا بازگردانده می‌شوید.»

﴿ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ [الزمر: ۷].

«سپس بازگشت همه‌ی شما به سوی پروردگارتان خواهد بود و شما را آگاه می‌سازد از آنچه که انجام می‌دادید».

﴿إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ﴾ [العلق: ۸].

«به درستی که بازگشت به سوی پروردگار شما است».

این آیات کریمه سرنوشت انسان بعد از مرگ را مشخص می‌سازند و بیان می‌کنند که انسان بعد از مرگ به سوی خدا، آفریدگار خود باز می‌گردد تا او را طبق کردارش در دنیا مجازات کند و او را در جایی که متناسب با اوست اسکان دهد. پس اگر از کسانی باشد که با عبادت پروردگارش نفس خود را تزکیه کرده و خود را در زمره‌ی پاکان قرار داده است، در منزلگه پاکان یعنی بهشت سکنی می‌گزیند، ولی اگر نفس خود را با چرک گناهان آلوده کرده باشد، در دیار ناپاکان یعنی جهنم قرار می‌گیرد. همانطور که بعداً به خواست خدا بیان خواهد شد.

بنابراین پاسخ‌های صحیح و مقتضیات آن در اسلام یافت می‌شوند، اسلامی که خداوند به فرستاده‌ی خود محمد ﷺ وحی کرده است تا آن را به مردم برساند، و پیامبر ﷺ هم این وظیفه‌ی خود را انجام داده است، خدای جزای خیرش دهد!

با توجه به آنچه گفته شد به این نتیجه می‌رسیم که هیچ انسانی بدون دین قابل تصور نیست، ولی می‌توان تصور کرد که دین او صحیح یا باطل است.

هر انسانی بر فطرت (خداشناسی) متولد می‌شود

قرآن کریم به ما خبر داده است که هر انسانی بر فطرت خداشناسی آفریده شده است به طوری که آفرینش او خود به خود مقتضی شناخت خدا و توحید و پذیرش دین حق اسلام است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ

ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [الروم: ۳۰].

«روی خود را خالصانه متوجه دین (حقیقی خدا یعنی اسلام) کن. این سرشتی است که خداوند مردمان را بر آن سرشته است، سرشت خدا قابل تغییر نیست، این است دین و آئین محکم و استوار ولی بیشتر مردم نمی‌دانند».

در این آیه: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ﴾ یعنی روی خود را مستقیماً متوجه خدا گردان و به راست و چپ توجه نکن. و این تمثیلی است برای اقبال انسان به دین و ثبات و پایداری بر آن و اهمیت دادن به اسباب آن؛ چون کسی که به چیزی اهمیت می‌دهد، به آن خیره می‌شود و روی خود را متوجه آن می‌کند.

«حنیفاً» یعنی رویگردانیدن از تمام ادیان تحریف شده و نسخ شده و از هر چه که غیر دین حق است. و این کار دشواری نیست، چون فطرت خدایی انسان چنین است.

«فطره الله» منظور از آن نوعی آفرینش است که خداوند انسان را طبق آن آفریده است که بر اساس آن، انسان آفریده‌های خدا را از هم متمایز می‌سازد و از طریق آن‌ها به وجود خدا استدلال کرده و شریعت او را می‌شناسد و به او ایمان می‌آورد. انگار خداوند فرموده است: به فطرت خدا بچسبید و آن را رها نکنید. چون خداوند انسان را طوری آفریده است که خود به خود پذیرای توحید و دین اسلام است و از آن دور نمی‌شود و آن را انکار نمی‌کند بلکه اگر با همان فطرت سالمی که خداوند وی را با آن آفریده است به حال خود رها شود، چیزی جز دین اسلام را بر نمی‌گزیند. و اگر کسی گمراه شود یا از اسلام منحرف شود، در واقع شیاطین انس و جن او را از راه بدر کرده‌اند؛ بدلیل حدیثی قدسی که پیامبر ﷺ از پروردگار خود روایت می‌کند که می‌فرماید: «كُلُّ عِبَادِي خَلَقْتُ حُنْفَاءً فَاجْتَالَتْهُمُ الشَّيَاطِينُ عَنِ دِينِهِمْ وَأَمْرُوهُمْ أَنْ يَشْرَكُوا بِي غَيْرِي» «تمام بندگان من یکتاپرست آفریده شده‌اند ولی شیاطین آنان را از دینشان بازگردانده و به آنان دستور داده‌اند که غیر من را شریک من قرار دهند».

و نیز بدلیل فرموده‌ی خداوند که می‌فرماید: ﴿لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾ یعنی نباید این فطرت خدایی تغییر داده شود. یعنی خداوند هیچ وقت این فطرت را تغییر نمی‌دهد و

هیچ امری برخلاف آن صادر نمی‌کند.^۱

ابن کثیر در تفسیر این آیه گفته است:^۲ روی خود را متوجه دینی کن که خداوند برای تو تشریح کرده و بر آن ثبات و پایداری داشته باش، و با این کار با فطرت سالم خود که مردم بر آن آفریده شده‌اند همراه می‌شوی، چون خداوند انسان را بر فطرت خدانشناسی و توحید آفریده است و بعدها برخی از انسان‌ها در دام ادیان فاسد افتاده‌اند. ﴿لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾ بعضی گفته‌اند: یعنی آفرینش خدا را دگرگون نسازید تا از طریق آن فطرتی را که خداوند مردم را بر آن آفریده است تغییر دهید. در این صورت جمله . ﴿لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾ یک جمله خبریه و به معنی جمله طلبیه است، ولی عده‌ای دیگر گفته‌اند: جمله به معنی خبریه است یعنی خداوند همه‌ی انسان‌ها را بدون تفاوت بر فطرت مستقیم (توحید و خدانشناسی) آفریده است.

﴿ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ﴾ یعنی تمسک به شریعت و فطرت پاک و سالم، دین محکم و استوار است.

در تفسیر «فتح البیان» آمده است:^۳ ﴿فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ [الروم: ۳۰]. فطرت در اصل به معنی آفرینش است و منظور از آن در اینجا آئین اسلام و توحید است. بعضی هم گفته‌اند: منظور از فطرت قابلیت و آمادگی برای دین است و اگر عوارضی که منجر به کفر می‌شوند نباشند، همه‌ی مردم این قابلیت و آمادگی را دارند همانطور که در حدیثی که ابوهریره از پیامبر ﷺ روایت کرده آمده است: «مَا مِنْ مَوْلُودٍ إِلَّا يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ ، فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ أَوْ يُنَصِّرَانِهِ أَوْ يُمَجِّسَانِهِ». یعنی: «هر کودکی بر فطرت (توحید) متولد می‌شود، (ولی بعداً) پدر و مادرش او را یهودی، مسیحی و یا مجوسی می‌گردانند».

۱- تفسیر ابن عطیه: ج ۱۱، ص ۴۵۲۲-۴۵۴. تفسیر زمخشری: ج ۳، ص ۴۸.

۲- تفسیر ابن کثیر: ج ۳، ص ۴۳۲.

۳- تفسیر فتح البیان: ج ۱۰، ص ۲۴۶.

جمهور علمای سلف معتقدند که منظور از فطرت در این حدیث اسلام است. ﴿لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾ یعنی: این فطرت حق گرایی که خداوند مردم را بر آن آفریده است از جانب خداوند هیچ گونه تغییری نخواهد کرد.

اعتراف به آفریدگار هستی امری فطری و بدیهی است

شیخ الاسلام ابن تیمیه گفته است: اقرار و اعتراف به آفریدگار (هستی) امری فطری و بدیهی است در درون انسان، اگرچه بعضی از مردم بر اثر فاسد شدن فطرتشان برای شناخت خدا به نظر و دلیل نیاز دارند^۱. این آیه هم گفته شیخ الاسلام ابن تیمیه را تأیید می‌کند:

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ ﴿۱۷۲﴾﴾ [الأعراف: ۱۷۲].

«ای پیامبر برای مردم بیان کن) هنگامی را که پروردگارت فرزندان آدم را از پشتشان پدید آورد، و آنان را بر خودشان گواه گرفته است (و خطاب بدانان فرموده است) که آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنان هم گفته‌اند: آری! گواهی می‌دهیم، تا روز قیامت نگوئید ما از این غافل و بی‌خبر بوده‌ایم.»

خداوند در این آیه خبر می‌دهد که فرزندان آدم را از پشتهایشان پدید آورده در حالی که بر خود گواهی می‌دهند که خداوند پروردگار و فرمانروای آنها است و به جز خداوند متعال هیچ معبود به حقی وجود ندارد، و خداوند آنان را بر این عهد و پیمان آفریده است. علمای سلف و خلف گفته‌اند: منظور از این به گواهی گرفتن فرزندان آدم، آفرینش آنها بر عقیده‌ی توحید است.

﴿وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا﴾ [الأعراف: ۱۷۲].

یعنی: خداوند آنان را آفرید در حالی که به این امر گواهی می‌دهند و با زبان حال

خود می‌گویند...!

حقیقت توحید در فطرت هر انسانی نهفته است، و هر کودکی با این فطرت توحیدی به دنیا می‌آید و از این فطرت منحرف نمی‌شود مگر اینکه یک عامل خارجی با استفاده از استعداد انسان برای هدایت و گمراهی، آن را به فساد بکشاند.^۲

انسان با طبیعت و سرشت خود دیندار است

انسان همانطور که متمدن است فطرتاً دیندار نیز است، چرا که خداوند انسان را با فطرتی آفریده است که به وجود آفریدگار (هستی) اعتراف کرده و به او پناه می‌برد و از او طلب می‌کند و مقتضیات خالقیت و ربوبیت خدا را بجای می‌آورد. پس اعتراف به وجود خدا به عنوان پروردگار و آفریدگار (هستی) همانطوریکه شیخ الاسلام ابن تیمیه گفته است، امری فطری است که حتی مشرکان نیز بدان اعتراف می‌کنند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَيْن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ﴾ [الزخرف: ۸۷].

«اگر از مشرکان بپرسی که چه کسی آن‌ها را آفریده است، قطعاً می‌گویند: خدا، پس چگونه منحرف گردانده می‌شوند.»

﴿وَلَيْن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ﴾ [الزخرف: ۹].

«اگر از آنان بپرسی که چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است، بدون شک خواهند گفت: خداوند عزیز و دانا آن‌ها را آفریده است.»

از این روی خداوند متعال از زبان پیامبران گرامی خود، معاندان و مخالفان دعوت پیامبران را پند و اندرز می‌دهد و می‌فرماید:

﴿قَالَتْ رُسُلُهُمْ أِنِّي اللَّهُ شَكُّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [ابراهیم: ۱۰].

۱- تفسیر ابن کثیر: ج ۲، ص: ۲۶۴-۲۶۱.

۲- تفسیر فی ظلال القرآن: ج ۳، ص ۳۹۴.

«پیغمبرانشان به آن‌ها گفتند: مگر درباره‌ی وجود خدا، آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین بدون الگو و نمونه‌ی پیشین، شک و تردیدی در میان است؟».

در همین حال گاهی انسان با وجود اینکه به دلایلی که بر ربوبیت و خالقیت خدا دلالت می‌کنند یقین دارد، آن‌ها را انکار می‌کند. خداوند از چنین انسان‌هایی بعنوان نمونه از فرعون و قوم فرعون یاد می‌کند که چگونه آیاتی را که رسالت حضرت موسی را مورد تأیید قرار داده و دلالت می‌کنند بر اینکه تنها شایسته‌ی عبادت و بندگی است، انکار کرده‌اند؟ خداوند می‌فرماید:

﴿فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿۱۳﴾ وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا﴾ [النمل: ۱۳-۱۴].

«وقتی که این آیات روشن ما برایشان آمدند گفتند این سحری آشکار است و با وجود اینکه به آن‌ها یقین داشتند (و می‌دانستند که حق و از جانب خدا هستند و قابل انکار نیستند)، ولی باز هم از روی عناد و تکبر آن‌ها را انکار کردند و بدین ترتیب به خود ستم کرده و از پیروی کردن از حق کبر ورزیدند».^۱

البته انکار وجود خدا و انکار ربوبیت و خالقیت او به این معنی نیست که فطرت انسان خالی از احساس عمیق نسبت به آفریدگار عظیم الشان است، بلکه به این معنی است که چنین انسانی شخصی متکبر و معاند است و پرده‌ای ضخیم فطرت او را پوشیده است. از این روی هر گاه چنین انسانی با خطر فراگیری مواجه شود و هیچ راهی برای رهایی از آن پیش‌روی نداشته باشد، خود بخود کبر و عناد او از بین رفته و بدون اختیار رو به خدا می‌کند و با زبان خود او را می‌خواند و با تمام هستی خود از او یاری می‌جوید.

به یاد دارم که در یکی از مجلات زمان جنگ جهانی دوم مصاحبه‌ای از یک روزنامه‌نگار خواندم که آن را با یکی از خلبانان روسی انجام داده بود. روزنامه‌نگار در

۱- تفسیر ابن کثیر: ج ۳، ص ۳۵۷. تفسیر ابن عطیه: ج ۱۱، ص ۱۸۰.

مورد سخت‌ترین ساعاتی که قبل از اسارت در حین انجام مأموریت با آن مواجه شده بود و از احساس او در آن ساعات دشوار سؤال کرده بود. خلبان در پاسخ او گفته بود: من در خانه‌ای متولد شده‌ام که هیچ چیزی در آن نبود که مرا به یاد خدا بیاندازد، چون پدرم بی‌دین بود و به خدا ایمان نداشت و تنها به چیزهایی ایمان داشت که آن‌ها را می‌دید و لمس می‌کرد. همین‌طور بی‌دین و بی‌ایمان باقی ماندم تا اینکه از دانشکده نیروی هوایی فارغ‌التحصیل شدم و به نیروی هوایی جنگی ارتش ملحق شدم، و در یکی از پروازهایم که می‌خواستم دشمن را بمباران کنم، احساس کردم که هواپیمای من در آستانه‌ی سقوط قرار دارد. در آن لحظات سخت و دشوار به چیزی بر روی زمین فکر نمی‌کردم، نه به خانواده و نه به خویشاوندان و نه به همسر. بلکه بدون اینکه خود احساس کنم، دیدم که به خدا روی کرده‌ام و او را می‌خوانم و از او درخواست کمک می‌کنم. بدین ترتیب بطور شگفت‌انگیز و به فضل خدایی که هرگز در مورد او فکر نکرده بودم، نجات پیدا کردم.

این داستان به نظر من صحیح است و قرآن کریم هم از وضعیت مشرکانی خبر داده است که خطر آن‌ها را احاطه کرده است. خداوند در مورد چنین مشرکانی فرموده است:

﴿وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ﴾ [لقمان: ۳۲].

«(منکران خدا) هنگامی که موجهایی همچون کوه آنان را فرا می‌گیرد، خدا را به فریاد می‌خوانند در حالیکه عبادت خود را برای او خالص می‌گردانند ولی هنگامی که آنان را نجات داده و سالم به خشکی رساند، برخی از آنان میانه‌روی را در پیش می‌گیرند.»

مسئله‌ی ایمان به خدا از بدیهیاتی است که هیچ چیز به بداهت و وضوح آن نمی‌رسد، بطوریکه اگر این مسئله در عقل انسان به صحت نرسد، هیچ مسئله‌ی دیگری در آن به صحت نمی‌رسد، چراکه هیچ مسئله‌ای وجود ندارد که به اندازه‌ی وجود خدا دلیل داشته باشد. و پر واضح است که ایمان به ربوبیت و خالقیت خدا مبنای ایمان به دیگر بنیان‌های دین صحیح را تشکیل می‌دهد.

گرایش به دینداری در انسان همیشگی است

قبلاً آیه‌ی: ﴿فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾ [الروم: ۳۰]. را ذکر کردیم و گفتیم که منظور از فطرت، نوعی آفرینش است که خداوند انسان را بر اساس آن آفریده است، نوع آفرینشی که مقتضی ایمان به خداست و خداوند تمام انسان‌ها را بدون هیچ گونه تفاوتی بر اساس آن آفریده است. و این بدین معنی است که گرایش به دینداری یک امر همیشگی است و همواره با انسان باقی خواهد ماند و هر تلاشی در جهت از بین بردن آن در انسان، کاری عبث و بیهوده است و تنها کاری که (بدخواهان می‌توانند) در این زمینه انجام دهند منحرف کردن فطرت از مسیر اصلی خود و از ایمان آوردن به خداست، چون این فطرت خدایی مقتضی ایمان به خدا و گرایش به دین حق است ولی گاهی انسان در این زمینه دچار اشتباه می‌شود و به ادیان باطل گرایش پیدا می‌کند.

در واقع هر اندازه انسان از نظر علوم طبیعی پیشرفت کند و بر اسرار هستی و دقت به کار رفته در آن که فطرت بشری را در مسیر صحیح خود یعنی ایمان به خدا و مقتضیات آن قرار می‌دهد آگاهی پیدا کند، باز هم این گرایش به دینداری در او باقی خواهد ماند. کوتاه سخن اینکه انسان همانگونه که خدا به ما خبر داده است، بر فطرت (توحیدی) آفریده می‌شود و بر اساس این فطرت، استعداد پذیرش دین حق و هدایت به سوی خدا و ایمان به او را دارد. و این گرایش به دینداری که ریشه در فطرت انسان دارد، همواره با انسان باقی می‌ماند و محال است که انسان عاری از این گرایش بشود اگرچه ممکن است که انسان گاهی از این گرایش غافل بماند یا اینکه آن را با دین باطل اشباع کند، ولی (باید دانست که) باطل دوام ندارد و در درون انسان‌ها پایدار نمی‌ماند. برخی از نویسندگان غربی به این حقیقت -گرایش به دینداری در انسان- پی برده‌اند. مثلاً دکتر محمد عبدالله دراز سخن ارنست رینان و تعلیق محمد فرید وجدی بر آن در کتابش «دائرة المعارف قرن بیستم» را نقل می‌کند که ارنست رینان گفته است: «ممکن است هر چیزی که دوست

داریم از بین برود و آزادی به کارگیری خرد، عقل و صنعت باطل شود، ولی محال است که دینداری از بین برود، بلکه همواره به عنوان حجتی گویا بر بطلان مکتب ماتریالیستی که می‌خواهد اندیشه‌ی انسانی را در تنگناهای پست زندگی دنیوی منحصر کند، باقی می‌ماند». محمد فرید وجدی هم در دائره المعارف خود در تحلیل سخنان رینان می‌گوید: «بله: اندیشه‌ی دینداری نه تنها از بین نمی‌رود بلکه روز به روز رو به افزایش می‌یابد، چراکه این اندیشه عالی‌ترین تمایل و عاطفه‌ی درونی انسان است و علاوه بر این، موجب سربلندی انسان می‌شود. در واقع تا زمانی که انسان از عقل و خرد برخوردار باشد و زیبایی و زشتی را از همدیگر تشخیص بدهد، سرشت دینداری او را همراهی می‌کند و هر اندازه درک و شعور و معارف وی افزایش یابد، این سرشت دینداری نیز در او افزایش پیدا می‌کند»^۱.

هنری برگون، یکی از دین‌شناسان غربی می‌گوید: «جوامع بشری بدون دانش و هنر و فلسفه یافت شده و یافت می‌شوند، ولی هرگز جوامع بشری بدون دین وجود نداشته‌اند»^۲.

چرا انسان از مقتضای فطرت خود منحرف می‌شود؟

گفتیم که خداوند انسان را با سرشتی آفریده است که مستلزم شناخت خدا و مقتضیات آن است ولی این فطرت گاهی از مسیر درست خود وایمان به دین حق منحرف می‌شود. پیامبر راستی و راستگویی حضرت محمد ﷺ هم به این حقیقت اشاره کرده و فرموده است: «مَا مِنْ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ ، فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ أَوْ يُنَصِّرَانِهِ أَوْ يُمَجِّسَانِهِ، كَمَثَلِ الْبُهَيْمَةِ تُنْتَجُ الْبُهَيْمَةُ، هَلْ تَرَى فِيهَا جَدْعَاءَ»^۳.

۱- دکتر محمد عبدالله دراز، الدین: ص: ۸۸-۸۷

۲- همان: ص ۸۳

۳- صحیح بخاری با شرح عسقلانی: ج ۳، ص ۲۴۶.

«هیچ کودکی متولد نمی‌شود مگر بر فطرت (توحیدی) ولی پدر و مادرش او را یهودی، مسیحی و یا مجوسی می‌کند، همانطوری که چهارپایان بچه‌ی خود را سالم به دنیا می‌آورند و هیچ اثری از قطع گوش (و تغییر خلقت) در آن‌ها دیده نمی‌شود».

منظور از فطرت در این حدیث، اسلام است. ابن عبدالبر در این مورد گفته است: آنچه که نزد عموم علمای سلف شهرت دارد این است که منظور از فطرت در این حدیث، اسلام است، بدین معنی که خداوند قلب آدمیان را طوری آفریده است که استعداد پذیرش حق را دارد، همانطور که چشم‌ها و گوش‌هایشان را طوری آفریده است که قابلیت دیدن و شنیدن را دارند، و تا زمانی که قلب آدمیان چنین استعدادی را داشته باشد، می‌تواند (دین) را دریابد و دین حق همان دین اسلام است. ادامه‌ی حدیث هم بر این معنی دلالت می‌کند. چون در ادامه‌ی حدیث آمده است: «کَمَا تُنْبِئُ الْبَهِيمَةَ» یعنی چهارپایان بچه‌های خود را به صورت کامل به دنیا می‌آورند و اگر به همان صورت باقی بمانند، از هر عیب و نقصی بدور خواهند ماند، ولی صاحبان چهارپایان خودشان گوش بچه‌ی چهارپایانشان را می‌برند و بدین ترتیب خلقت آن‌ها را تغییر می‌دهند.^۱

ابن قیم گفته است: منظور از این حدیث این است که فطرت انسان مقتضی شناخت دین اسلام و محبت نسبت به آن است، چراکه خود فطرت مستلزم اقرار و محبت است، اقرار به وجود خدا و ربوبیت و خالقیت و محبت او. البته منظور این نیست که فطرت انسان تنها استعداد اقرار به ربوبیت خدا را دارد، بلکه به این معنی است که اگر انسان به حال خود رها شود و معارضی نداشته باشد از این فطرت خود عدول هم نمی‌کند.^۲

پدر و مادر فرزند خود را از فطرت (توحیدی) منحرف می‌سازند

حدیث شریفی که ذکر کردیم به این نکته اشاره دارد که پدر و مادر بر فرزند خود تأثیر

۱- یعنی همانطوری که اگر خلقت بچه‌ی چهارپایان دست کاری نشود، کامل و بدون عیب و نقص است، فطرت کودکان هم اگر از طرف والدینشان دست کاری نشود پاک و بدون عیب باقی خواهد ماند. (مترجم).

۲- شرح عسقلانی بر صحیح بخاری: ج ۳، ص ۲۴۸-۲۴۹.

می‌گذارند و او را از مقتضای فطرت منحرف می‌سازند و با تلقین و تقلید او را وادار می‌کنند که اسلام را رها کند و به یهودیت، مسیحیت و یا مجوسیت بگردد. و این بدین خاطر است که فطرت اگرچه در اصل سالم و مستلزم شناخت خدا و اقرار به ربوبیت او و دیگر اعتقادات دینی است، ولی قابل انحراف نیز است، چراکه فطرت همچون رنگ پوست نیست که قابل تغییر نباشد. و این بدان معنی است که اگر فطرت انسان به حال خود رها شود، راهی جز ایمان به خدا را بر نمی‌گزیند. و این اساس ایمان به اصول و ثوابت دین حق را تشکیل می‌دهد.

علت اینکه پدر و مادر این چنین تأثیری بر فرزندان خود دارند، این است که پدر و مادر نسبت به فرزندان خود همچون جامعه‌ی کوچکی هستند و بدیهی است که جامعه بر افراد خود تأثیر مثبت یا منفی می‌گذارد. از این روی خداوند متعال فریضه‌ی امر به معروف و نهی از منکر را بر مسلمانان واجب کرده است تا جامعه را از مفسد مادی و معنوی‌ای که بر فطرت انسان تأثیر می‌گذارند و آن را از مسیر آئین حق یعنی اسلام منحرف می‌سازند، پاک کنند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ [التوبة: ۷۱].

«مردان و زنان مؤمن دوستان و یاوران یکدیگرند، همدیگر را به نیکی سفارش می‌کنند و از بدی باز می‌دارند.»

پیامبر اکرم ﷺ هم می‌فرماید: «مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مُنْكَرًا فَلْيُغَيِّرْهُ بِيَدِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ وَذَلِكَ أَضْعَفُ الْإِيمَانِ». «هرگاه یکی از شما کار منکر و زشتی را دید، باید آن را با دست تغییر دهد، اگر نتوانست با زبان و اگر باز هم نتوانست قلباً (از آن ناراحت شود) و این پائین‌ترین درجه‌ی ایمان است.»

از حدیث: «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ...». می‌توان فهمید که اگر پدر و مادر تا این حد بر فرزند خود تأثیرگذار باشند و بتوانند او را از مقتضای فطرتش یعنی اقرار به ربوبیت

خدا و شناخت اسلام و عشق به آن منحرف سازند، او را یهودی، مسیحی و مجوسی گردانند، بدیهی است که در تحکیم مفاهیم اسلامی در درون فرزندشان تأثیر بیشتری خواهند داشت، چراکه اسلام مقتضای فطرت انسان است. از این روی والدین نسبت به تربیت اسلامی فرزندان خود مسئولیت سنگینی برعهده دارند. نکته‌ی دیگری که می‌توان از این حدیث دریافت این است که جامعه‌ی فاسد روی انسان تأثیر می‌گذارد و فطرت او را از مسیر صحیحش منحرف می‌سازد، پس اصلاح جامعه و وظیفه‌ی هر مسلمانی است که می‌تواند سهمی در فرآیند اصلاح داشته باشد. و هر اندازه قدرت علمی و حکومتی انسان بیشتر باشد، مسئولیت بیشتری در این زمینه خواهد داشت. از این روی مسئولیت عالمان از جاهلان و مسئولیت حاکمان از مسئولیت افراد جامعه بیشتر است.

انسان با چه چیزی از فطرت منحرف می‌شود؟

در حدیث شریف: «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ فَأَبَوَاهُ يَهُودَانِهِ أَوْ يُنَصْرَانِهِ أَوْ يَمَجَّسَانِهِ...» از ادیان یهودیت و مسیحیت و مجوسیت نام برده شده است، و آیا این بدین معنی است که انحراف از فطرت تنها با یهودی، مسیحی و یا مجوسی شدن تحقق می‌یابد، یا اینکه دیگر ادیان و عقائد کفر و گمراهی را نیز شامل می‌شود؟ در پاسخ باید گفت که انحراف از فطرت با رویگردانیدن از اسلام و رو کردن به غیر آن تحقق می‌یابد، و ذکر یهودیت و مسیحیت و مجوسیت هم در حدیث به خاطر حصر نیست بلکه بدین خاطر است که این سه دین بعنوان نمونه ذکر شده‌اند و یا اینکه چون این سه دین، ادیان شایع در دوران پیامبر ﷺ بوده‌اند. و در واقع ذکر این سه دین در حدیث به این معنی نیست که مخالفت با اسلام و انحراف از فطرت تنها با روی کردن به این سه دین صورت می‌گیرد، چون دلیل ذم این رویگردانی، خود رویگردانیدن از اسلام است، و اینکه بعد از اسلام به کدام دین باطل می‌گروند، مهم نیست.

آشنا ساختن مردم با دین حق از لوازم ربوبیت خدا است

خداوند متعال پروردگار و آفریدگار هستی است. لازمه‌ی این امر این است که خداوند مردم را با دین حق آشنا سازد و آنان را به فطرت خودشان واگذار نکند، چون فطرت انسان اگرچه مستلزم شناخت آن چیزی است که خدا از او می‌خواهد و به او می‌گوید که باید چه نوع ارتباطی با خدا داشته باشد و چگونه زندگی کند و بعد از مرگ سرنوشت او چه خواهد شد و بر چه چیزی محاسبه می‌شود و رضایت و خشم خدا در چیست؛ ولی با وجود این، نمی‌تواند تمام این مسایل را خود درک کند بلکه نیازمند هدایت خداوندی است تا به او به نمایاند که به چه چیزی باید ایمان بیاورد و چه وظایفی نسبت به پروردگار جهانیان برعهده دارد.

برای روشن شدن این مطلب، باید معنی «رب» و معانی «ربوبیت» را مورد بررسی قرار

دهیم:

واژه‌ی «رب» در لغت به معنی معبود، سرور، مالک و انجام دهنده و اصلاحگر امور است.^۱ کلمه‌ی «رب» به معانی دیگری از جمله تربیت نیز بکار رفته است.^۲ تربیت هم به معنی ایجاد تدریجی چیزی است تا اینکه به حد کمال می‌رسد. گفته می‌شود:

«رَبَّهٌ، رَبَّاهٌ وَ رَبَّيَّةٌ» یعنی او را تربیت کرد. لفظ «رب» مصدر و به معنی اسم فاعل (یعنی مربی) است. واژه‌ی «رب» به تنهایی و بدون قید تنها برای خداوند که عهده‌دار مصالح موجودات است بکار می‌رود. مانند آیه:

﴿بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ وَ رَبُّ عَفُورٌ﴾ [سبأ: ۱۵]. «شهری است پاک و پاکیزه و پروردگاری است آمرزنده».

ولی واژه‌ی «رب» به صورت مقید هم برای خدا بکار می‌رود و هم برای غیر خدا. مثلاً نسبت به خدا گفته می‌شود: «ربّ العالمین» و از همین قبیل است آیه:

۱- معجم ابن عطیه: ج ۱، ص ۱۰۲.

۲- راغب اصفهانی، معجم مفردات القرآن: ص ۱۸۹.

﴿رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ﴾ [الشعراء: ۲۶]. «پروردگار شما و پروردگار پدران

پیشین شما است».

نسبت به غیر خدا هم گفته می‌شود: «رَبُّ الدَّارِ وَرَبُّ الْفَرْسِ» یعنی صاحب خانه و صاحب اسب. و از همین قبیل است سخن حضرت یوسف خطاب به جوانی که خواب دیده بود و گمان بر این بود که از زندان رهایی می‌یابد:

﴿أَذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ﴾ [یوسف: ۴۲].

«مرا نزد سرور خود (یعنی شاه مصر) ذکر کن، ولی شیطان آن را از یادش برد که پیش سرورش بازگو کند».

پس از لوازم ربوبیت خداوند این است که به تدبیر امور مخلوقات و تضمین مصالح آن‌ها پردازد و با امر و نهی، آنچه به صلاح آن‌ها است برایشان بیان کند. شکی در این نیست که انسان نه تنها برای حفظ جسم خود به چیزهایی از قبیل غذا و غیره نیازمند است، بلکه برای حفظ روح خود که مایه‌ی تمایز انسان از دیگر مخلوقات است نیز نیازمند غذای مناسبی است تا وی را به کمال شایسته و سعادت و خوشبختی در دنیا و آخرت برساند. انسان همچنین نیازمند این است که با روش‌های زندگی و چگونگی ارتباط با دیگران و حفظ حقوق آنان آشنائی پیدا کند و بداند که چه وظایفی نسبت به پروردگار خود بر عهده دارد و چه چیزی بعد از مرگ در انتظار اوست. انسان با عقل و فطرت خود نمی‌تواند به شناخت این مسایل دست پیدا بکند بلکه باید آشنائی با این مسایل را از پروردگار خود بگیرد؛ چرا که حکمت و رحمت خدا نسبت به بندگانش و مقتضیات ربوبیت او مانع این می‌شوند که انسان را به صورت مهمل و بدون بیان هدایت به حال خود واگذارد. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾ [القیامة: ۳۶].

«آیا انسان می‌پندارد که بیهوده به حال خود رها شود».

منظور از «سدی» در این آیه همانطور که امام شافعی می‌گوید این است که خداوند به وی امر و نهی نکند.^۱

در واقع امر و نهی چیزی جز بیان روش‌های رفتاری و قواعد تنظیم امور زندگی در ارتباط با خدا و دیگر انسان‌ها نیست، و این جوهر دین و جوهر قانون است.

معرفی کردن دین حق به مردم بوسیله فرستادگان خدا

آشنا ساختن مردم با دین حق و مقتضیات آن، از طریق فرستادگان خدا صورت می‌گیرد، چراکه خداوند متعال کلیات دین خود را به پیامبران وحی می‌کند تا آن را به مردم ابلاغ کنند. از این روی هیچ امتی بدون پیامبر نبوده است. پیامبری که دین خدا را دریافت نماید و آن را در اختیار امتش قرار دهد که اگر به ندای پیامبر خود لبیک بگویند ثواب و پاداش را دریافت می‌کنند و اگر از آن سرپیچی کنند به عذاب الهی گرفتار می‌شوند. در این میان وظیفه‌ی پیامبر، تنها تبلیغ آشکار دین است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ [النحل: ۳۶].

«در میان هر امتی پیامبری را برانگیختیم (تا به مردم بگویند) که خدا را بپرستید و از طاغوت دوری کنید».

خداوند در مورد بیان وظیفه‌ی پیامبران و پاداش کسانی که دعوت آنان را می‌پذیرند و جزای کسانی که دعوت آنان را رد می‌کنند، می‌فرماید:

﴿وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ ۖ فَمَنْ ءَامَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٤٨﴾ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿٤٩﴾﴾ [الأنعام: ۴۸-۴۹].

«ما پیامبران را جز بعنوان بشارت دهندگان و بیم دهندگان نمی‌فرستیم. پس کسانی که ایمان بیاورند و کار شایسته انجام دهند، نه ترسی بر آنها است و نه اندوهگین می‌شوند. و آنان که

آیات ما را تکذیب می‌کنند، به سبب نافرمانی دچار عذاب می‌شوند». یعنی پیامبران به کسانی که به آنان و به آنچه بر آنان نازل شده ایمان می‌آورند و از آنان اطاعت می‌کنند، مژده‌ی ثواب و پاداش بزرگی را می‌دهند، و کسانی را که آنان را تکذیب کرده و از آنان نافرمانی می‌کنند از عذابی سخت و دشوار بیم می‌دهند.^۱ تعداد پیامبران خدا زیاد است که خداوند متعال بعضی از آنها را به ما معرفی کرده و بعضی دیگر را به ما معرفی نکرده است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا﴾ [النساء: ۱۶۴].

«و ما پیامبران زیادی را فرستاده‌ایم که سرگذشت آنان را قبلاً برای تو بیان کرده‌ایم. و پیامبران زیاد دیگری را نیز روانه کرده‌ایم که سرگذشت آنان را برای تو بیان نکرده‌ایم. خداوند حقیقتاً با موسی سخن گفت.»

در واقع ارسال پیامبران از مظاهر رحمت خدا نسبت به انسان و از مقتضیات ربوبیت او محسوب می‌شود، بدین ترتیب که پیامبرانی را از جنس بشر به سوی آنها فرستاده است تا با زبان خودشان با آنان سخن بگویند و رسالت خدا و آنچه که موجب سعادت و خوشبختی آنان در زندگی دنیا و آخرت می‌شود، به آنان برسانند. از این روی ایمان به پیامبران خدا از لوازم ایمان به خدا و ربوبیت او به حساب می‌آید.

انکار شریعت‌های الهی، جهل به قدر و منزلت خداست

گفتیم که یکی از لوازم ربوبیت خدا این است که پیامبرانی را برای جوامع بشری فرستاده است تا دین حق و قوانین و احکام و عبادات و اعتقاداتی را که از آن سرچشمه می‌گیرند، به آنان بشناسانند. و اینها در واقع مضامین شریعت‌های الهی را تشکیل می‌دهند و انکار آنها، جهل نسبت به قدر و عظمت خداوند است و با ایمان به خدا سازگاری

۱- تفسیر کشاف: ج ۲، ص: ۲۵-۲۴، تفسیر اُبی سعود: ج ۲، ص: ۲۱۰-۲۰۹.

ندارد. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ بَشَرٍ مِّنْ شَيْءٍ...﴾ [الأنعام: ۹۱].

«کافران چنانکه باید منزلت و عظمت خدا را نشناخته‌اند، آنگاه که گفتند: خداوند هیچ چیزی را بر هیچ کسی فرو نفرستاده است.»

یعنی کسانی که این سخن را گفته‌اند -بعثت پیامبران و آنچه خدا بر آنان فرو فرستاده است تا به مردم برسارند را انکار کرده‌اند- در واقع آنطور که باید خدا را نشناخته و به صورت لازم به قدر و منزلت خدا پی نبرده‌اند، چراکه اگر خدا را می‌شناختند، این سخن زشت را بر زبان نمی‌راندند و بعثت پیامبران و رسالت انبیاء را انکار نمی‌کردند. رسالتی که از مظاهر رحمت و لطف خدا نسبت به بندگان به حساب می‌آید و بزرگ‌ترین نعمتی است که خداوند به آنان داده و از لوازم ربوبیت و الوهیت او به شمار می‌رود.^۱

ادیانی که در قرآن کریم ذکر شده‌اند

ادیانی که از پیروان آنها در قرآن کریم ذکری به میان آمده است عبارتند از: دین اهل کتاب یعنی یهودیت و مسیحیت، دین صابئیان، دین مجوسیان، دین مشرکان، دین دهریان و دین اسلام.

۱- تفسیر ابن کثیر: ج ۲، ص ۱۵۶. تفسیر آلوسی: ج ۷، ص ۲۱۸، فتح البیان: ج ۴، ص ۱۹۱-۱۹۰.

فصل سوم: یهودیت

یهودیان چه کسانی هستند و چرا به این اسم نامگذاری شده‌اند؟^۱

در تفسیر ابن عطیه آمده است که منظور از ﴿وَالَّذِينَ هَادُوا﴾ [البقرة: ۶۲]. در سوره ی بقره، یهودیان هستند. و بدین خاطر به این اسم نامگذاری شده‌اند که گفته‌اند: ﴿إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ﴾ [الأعراف: ۱۵۶]. «به سوی تو بازگشتیم». بنابراین واژه‌ی یهود از «هَادَ يَهُودٌ» یعنی بازگشت، گرفته شده است. یکی از شعرای عرب هم گفته است: «إِنِّي امرؤٌ من مدحه هائدٌ». «من کسی هستم که از ستایش او برگشته‌ام».

عده‌ای هم گفته‌اند: یهود منسوب به یهوذا پسر یعقوب است که بر اثر تعریب دچار تغییر شده و به صورت یهود درآمده است. زهراوی هم حکایت کرده است که یهود از تهوید به معنی نرم و با وقار سخن گفتن گرفته شده است. ابن عطیه در تفسیر آیه ﴿وَالَّذِينَ هَادُوا﴾ [البقرة: ۶۲]. در سوره ی نساء گفته است: واژه‌ی «هادوا» یا از «هاد» به معنی بازگشت، و یا از یهوذا پسر یعقوب گرفته شده و بر اثر تعریب تغییر کرده است و یا اینکه از «تهوود» به معنی آرام و با وقار سخن گفتن یا حرکت کردن، گرفته شده است.

آلوسی در تفسیر آیه ﴿وَالَّذِينَ هَادُوا﴾ [البقرة: ۶۲]. در سوره بقره گفته است: یعنی کسانی که یهودی شدند. و واژه‌ی «یهود» یا یک لفظ عربی است که از «هاد» به معنی بازگشت و توبه کرد، گرفته شده است که در این صورت علت نامگذاری یهودیان به این اسم این است که آنان از عبادت گوساله توبه کردند، و این توبه کردن دشوارترین کار بود برای آن‌ها، و یا اینکه واژه‌ی «یهود» معرب «یهوذا» است که در این صورت نام بزرگترین فرزند یعقوب بر یهودیان اطلاق گردیده است.

۱- تفسیر ابن عطیه: ج ۱، ص ۳۲۶ و ج ۴، ص ۸۷. تفسیر آلوسی: ج ۱، ص ۲۷۸.

بنی اسرائیل چه کسانی هستند؟

خداوند متعال فرموده است:

﴿يَبْنِي إِسْرَائِيلَ أَذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ﴾ [البقرة: ۴۷].

«ای فرزندان اسرائیل! نعمتی را که به شما ارزانی داشته‌ام به یاد بیاورید.»

در تفسیر آلوسی آمده است که: «اسرائیل» یک اسم غیر عربی و مرکب است از «ایل» که یکی از اسماء خدا است، و «اسرا» که به معنی عبد، برگزیده، انسان یا مهاجر است. و اسرائیل لقب حضرت یعقوب علیه السلام است. سپس آلوسی گفته است که خداوند یهودیان را به اسرائیل نسبت داده است نه به یعقوب تا آنان را به طاعت و عبادت تشویق کند، چراکه واژه اسرائیل بیش از لفظ یعقوب در برگرفته‌ی این مفهوم است. همانطور که اگر گفته شود ای پسر صالح از خدا اطاعت کن نسبت به ای پسر زید از خدا اطاعت کن تشویق بیشتری در بردارد، چون انسان به طور طبیعی تمایل دارد که از آثار نیاکان خود پیروی کند حتی اگر ناپسند باشد.^۱

پس منظور از بنی اسرائیل ذریه‌ی حضرت یعقوب از دوازده پسرش است.^۲ و اولین کسی که از بنی اسرائیل وارد مصر شد، حضرت یوسف پسر یعقوب علیه السلام بود که بعدها برادرانش هم به وی ملحق شدند و بدین ترتیب نسل او در آنجا رو به افزایش گذاشت تا جائیکه گفته شده وقتی که بنی اسرائیل از مصر خارج شدند، جمعیت آنان ششصد هزار نفر بود، و این افزایش جمعیت در مدت چهارصد سال صورت گرفته است.^۳

این فصل را به پنج مبحث به شرح زیر تقسیم می‌کنیم:

مبحث اول: حضرت موسی علیه السلام از ولادت تا رسالت.

مبحث دوم: آمدن حضرت موسی علیه السلام به مصر و سرگذشت او با فرعون.

۱- تفسیر آلوسی: ج ۱، ص ۲۴۲-۲۴۱.

۲- تفسیر المنار: ج ۱، ص ۲۸۹.

۳- همان: ج ۱، ص ۳۱۲.

مبحث سوم: موسی به همراه بنی اسرائیل.
 مبحث چهارم: اخلاق و کارهای ناپسند قوم یهود.
 مبحث پنجم: برخی از اعتقادات قوم یهود.

مبحث اول: حضرت موسی علیه السلام از ولادت تا رسالت

فرعون و تعذیب بنی اسرائیل

فرعون لقب حاکمان مصر است. فرعون دستور تعذیب بنی اسرائیل در مصر را با کشتن پسران و باقی گذاشتن دخترانشان صادر کرده بود. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذْ نَجَّيْنَاكَ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكَ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَٰلِكُمْ بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ ﴿٤٩﴾﴾ [البقرة: ٤٩].

«و (به یاد آورید) آنگاه را که شما را از دست فرعون و فرعونیان نجات دادیم، آنان که بدترین شکنجه‌ها را به شما می‌رسانیدند. پسرانتان را سر می‌بریدند و زنانتان را زنده می‌گذاشتند و در این امر آزمایش بزرگی از جانب خدا برایتان بود.»

منظور از «آل فرعون» نزدیکان و درباریان اوست، گاهی هم بر قوم فرعون یعنی مصریان قدیم اطلاق می‌شود.^۱

ولادت موسی علیه السلام و پرورش او در خانه‌ی فرعون

در زمانی که فرعون حمله‌ی ظالمانه‌ی خود به بنی اسرائیل را آغاز کرده بود و فرزندان پسر آنان را در هنگام تولد می‌کشت، حضرت موسی متولد شد. خداوند به مادر موسی الهام کرد که اگر از جانب فرعون بر فرزندش احساس خطر می‌کند، وی را در صندوق یا تابوتی بگذارد و به دریا بیندازد. مادر موسی هم چنین کرد و خانواده‌ی فرعون موسی را از آب گرفتند و وی را به خانه‌ی فرعون بردند. فرعون خواست او را بکشد ولی

۱- تفسیر المنار: ج ۱، ص ۳۰۹.

همسرش او را منع کرد و با وی به بحث پرداخت و سرانجام او را قانع کرد که از کشتن موسی منصرف شود. و این جزو الطاف خفیهی خداوند نسبت به حضرت موسی (علیه السلام) بحساب می‌آید.

خواهر موسی از دور (اوضاع را زیر نظر داشت و) وضعیت موسی را دنبال می‌کرد و زمانی که موسی از خوردن شیر زنان حاضر در قصر فرعون سرباز زد و خواستند وی را به زنی معرفی کنند، خواهرش گفت: آیا زنی را به شما معرفی بکنم که به وی شیر بدهد؟ سپس مادرش را معرفی کرد و بدین ترتیب خداوند همانطور که وعده داده بود موسی را به آغوش مادرش بازگرداند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فإِذَا خِفَتْ عَلَيْهِ فَالْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٧﴾ فَالْتَقَطَهُ ءَالُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَرْنًا إِنَّا فِرْعَوْنَ وَهَمَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ ﴿٨﴾ وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرْتُ عَيْنَ لِي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٩﴾ وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَرْعًا إِن كَادَتْ لَتَشْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَّنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٠﴾ وَقَالَتِ لِأَخْتِهِ فَصِيهَةٌ فَبَضَّرَتْ لَهُ عَنْ أَهْلِ بَيْتِ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَصْحُونَ ﴿١١﴾ فَرَدَدْنَاهُ إِلَيْنَا وَإِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِنَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٣﴾﴾ [القصص: ۷-۱۳].

«به مادر موسی الهام کردیم که به او شیر بدهد و هر گاه بر وی ترسیدی او را به دریا بینداز، و مترس و غمگین مباش که ما او را به تو باز می‌گردانیم و او را از پیامبران قرار می‌دهیم. خاندان فرعون، موسی را برگرفتند تا سرانجام دشمن آنان و مایه‌ی اندوهشان گردد. بدرستی فرعون و هامان و لشکریانشان خطاکار بودند. زن فرعون گفت: او روشنی چشم من و تو است. او را نکشید، شاید برای ما مفید باشد و یا او را پسر خود کنیم. در حالی که آنان نمی‌فهمند. دل مادر موسی تهی شد و اگر دل او را استوار نمی‌ساختیم تا از زمره‌ی ایمان‌داران باشد، نزدیک بود او را آشکار سازد. (و مادر موسی) به خواهر موسی گفت: او را پیگیری کن، (خواهر موسی او را زیر نظر داشت) و او را از جانبی می‌دید بدون اینکه آنان بدانند. و ما دایگان را از او بازداشتیم و

(خواهر موسی) گفت: آیا شما را به افراد خانواده‌ای راهنمایی کنم که سرپرستی او را برایتان برعهده بگیرند و خیرخواه و دلسوز او باشند. ما موسی را به مادرش بازگرداندیم تا چشمش روشن شود و غمگین نگردد و بداند که وعده‌ی خدا راست است ولی بیشتر مردم نمی‌دانند».

موسی و قتل قبطی

وقتی که موسی علیه السلام بزرگ شد، خداوند به وی فرزاندگی و دانش داد. قضای روزگار بر این بود که موسی وارد یکی از شهرهای مصر شد و یک قبطی را دید که با یک بنی اسرائیلی دعوا می‌کند. پس بنی اسرائیلی از موسی کمک خواست تا تجاوز قبطی را از او دفع کند. موسی علیه السلام مشتاقی به قبطی زد، او را کشت درحالیکه نمی‌خواست او را بکشد. خبر به فرعون رسید که موسی علیه السلام قبطی را کشته است، پس فرعون دستور داد که وی را احضار کنند تا او را بکشد^۱. (ولی قبل از اینکه موسی دستگیر شود به او خبر دادند) و او از دست فرعون فرار کرد و مصر را ترک نمود. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَجَاءَ رَجُلٌ مِّنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ يَسْعَىٰ قَالَ يَا مُوسَىٰ إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ ﴿۲۰﴾ فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿۲۱﴾ وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَىٰ رَبِّي أَن يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿۲۲﴾﴾ [القصص: ۲۰-۲۲].

«مردی از نقطه‌ی دور دست شهر شتابان آمد و گفت: ای موسی! درباریان و بزرگان به رایزنی می‌پردازند تا تو را بکشند، پس (از شهر) بیرون برو! بی‌گمان من از خیرخواهان و دلسوزان تو هستم. موسی ترسان و چشم به راه از شهر خارج شد و گفت: پروردگارا! مرا از قوم ستمکار رهائی بخش. و هنگامی که رو به جانب مدین کرد، گفت: امید است که پروردگارم مرا به راستای راه هدایت فرماید».

موسی بر آب مدین

هنگامی که موسی علیه السلام به آب مدین رسید، آبی که اهالی مدین از آن استفاده می‌کردند، دید که مردمان زیادی بر آن ازدحام کرده بودند و پایین‌تر از آنان دو دختر بودند که

۱- تفسیر ابن کثیر: ج ۳، ص ۳۸۳. تفسیر فرطی: ج ۱۳، ص ۲۶۵.

گوسفندان خود را از آب باز می‌داشتند. وقتی که موسی علیه السلام آن دو دختر را دید، دلش برای آنان سوخت و از آن‌ها پرسید چرا به همراه مردم گوسفندان خود را آب نمی‌دهید؟

﴿قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّىٰ يُصَدِرَ الرِّعَاءُ وَأُبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ﴾ [القصص: ۲۳].

«گفتند: ما گوسفندانمان را آب نمی‌دهیم تا اینکه چوپانان (گوسفندان خود را) بر می‌گردانند، و پدر ما پیرمرد کهنسالی است (که نمی‌تواند خود این کار را انجام دهد و بجز ما کس دیگری را ندارد)».

پس موسی علیه السلام گوسفندانشان را آب داد و وقتی که دختران به سوی پدرشان برگشتند و جریان را برایش تعریف کردند، یکی از آنان را فرستاد تا موسی را دعوت کند که پیش او بیاید. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْثِلِي عَلَىٰ أَسْتَحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتُ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿۲۵﴾﴾ [القصص: ۲۵].

«یکی از آن دو (دختر) که با نهایت شرم و حیاء گام برمی‌داشت به پیش او آمد و گفت: پدرم از تو دعوت می‌کند تا پاداش اینکه (گوسفندان ما را) برای ما آب داده‌ای، به تو بدهد. هنگامی که موسی پیش پدر او آمد و سرگذشت خود را برای وی بیان کرد، گفت: نترس که از مردمان ستمگر رهائی یافته‌ای».

سپس یکی از دختران شعیب به پدرش پیشنهاد کرد که موسی علیه السلام را بعنوان چوپان استخدام کند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ ﴿۲۶﴾﴾ [القصص: ۲۶].

«یکی از آن دو (دختر) گفت: ای پدر! او را (جهت چوپانی گوسفندانمان) استخدام کن. چراکه بهترین کسی که باید (برای چوپانی گوسفندانمان) استخدام کنی، شخصی است که بر انجام کارها توانمند و امین باشد»^۱.

این سخن دختر شعیب علیه السلام یک قانون کلی است که باید در واگذاری وظائف و مسئولیت‌های حکومتی مورد نظر قرار بگیرد.

وقتی که شعیب سخن دخترش را در مورد توان و عفت و امانتداری موسی علیه السلام شنید، او را همتای دخترش دید و به او پیشنهاد کرد که با یکی از دختران وی ازدواج کند به شرط اینکه بمدت هشت سال برای او چوپانی کند و اگر هشت سال را به ده سال برساند، این کاری داوطلبانه از جانب موسی علیه السلام خواهد بود. و سرانجام با این شرایط موسی علیه السلام با یکی از دختران شعیب علیه السلام ازدواج کرد. خداوند متعال در این باره می‌فرماید:

﴿قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَنْكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَىٰ أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَنِي حِجَابًا فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَمْلِكَ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٢٧﴾ قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَيَّ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ ﴿٢٨﴾﴾ [القصص: ۲۷-۲۸].

«(حضرت شعیب) گفت: می‌خواهم یکی از این دو دخترم را به ازدواج تو درآورم، به شرط اینکه هشت سال برای من کار کنی. پس اگر هشت سال را به ده سال برسانی، کاری داوطلبانه است که خود انجام داده‌ای (و بر تو واجب نیست) من نمی‌خواهم بر تو سختگیری کنم. اگر خدا بخواهد مرا از صالحان خواهی یافت. (موسی پذیرفت و) گفت: این قراردادی میان من و تو است. هر کدام از این دو مدت را برآورم ستمی بر من نیست، خدا هم بر آنچه ما می‌گوئیم، شاهد و گواه است.»

خروج موسی علیه السلام با خانواده‌اش از مدین

وقتی که موسی علیه السلام مدت زمان مورد توافق خود با شعیب علیه السلام را به پایان رسانید، از مدین خارج شد و عازم مصر گردید. در راه آتشی را از جانب طور مشاهده کرد، به خانواده‌ی خود گفت: بایستید که من آتشی را می‌بینم و از آنجا خبری یا شعله‌ای از آتش را برای شما می‌آورم. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ ۖ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا ۚ قَالَ لِأَهْلِهِ

أَمْكُتُوا إِنِّي عَآئِتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِّنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ ﴿٢٩﴾ [القصص: ٢٩].

«هنگامی که موسی عليه السلام مدت زمان (تعیین شده) را به پایان رسانید و همراه خانواده‌اش (به سوی مصر) حرکت کرد، از جانب کوه طور آتشی را دید و به خانواده‌اش گفت: بایستید. من آتشی را می‌بینم. شاید از آنجا خبری یا شعله‌ای از آتش را برای شما بیاورم باشد که خویشتن را (بدان) گرم کنید.»

سخن گفتن خدا با موسی و ارسال او به سوی فرعون و بنی اسرائیل

وقتی که موسی به کنار آتش رسید، ندای پروردگارش را شنید که به او دستور داد که به سوی فرعون و دربارانش برود و آنان را به عبادت و بندگی خدای یگانه دعوت کند، و دو معجزه‌ی بزرگ را نیز به او داد، یکی معجزه‌ی عصا، بدین ترتیب که عصای خود را بیاندازد تا به اژدهایی بزرگ تبدیل شود، و دیگری معجزه‌ی «ید بیضاء» بدین ترتیب که دست خود را از گریبانش بیرون بیاورد تا همچون ماه بدرخشد.^۱

ارسال موسی به سوی فرعون و درباریان او به این معنی نیست که موسی تنها فرستاده‌ی خدا به سوی آن‌ها است، بلکه وی فرستاده‌ی خدا برای تمام بنی اسرائیل است. همانطور که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يٰقَوْمِ لِمَ تُوَدُّونَنِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ...﴾ [الصف: ٥].

«و (به یاد بیاور) زمانی را که موسی به قوم خود گفت: ای قوم من! چرا مرا می‌رنجانید، در حالیکه می‌دانید من قطعاً فرستاده‌ی خدا به سوی شما هستم.»
و منظور از قوم موسی، قوم بنی اسرائیل است.^۲

خداوند بدین خاطر موسی را به سوی فرعون فرستاد چون فرعون حاکم ستمگری بود

۱- نگاه کنید به آیات ۳۲ - ۳۰ از سوره قصص.

۲- تفسیر قاسمی: ج ۱۶، ص ۱۴۷.

که ادعای ربوبیت و الوهیت می‌کرد و با همکاری درباریان و لشکریان خود به تعذیب بنی‌اسرائیل می‌پرداخت. (از این روی) موسی از پروردگار خود درخواست کرد که برادرش هارون را نیز با وی به سوی فرعون بفرستد، چرا که وی زبان فصیح‌تری داشت، خداوند هم درخواست موسی را اجابت کرد و هارون را با وی فرستاد.^۱

مبحث دوم: آمدن موسی (علیه السلام) به مصر و سرگذشت او با فرعون

آمدن موسی و برادرش به سوی فرعون

قبلاً گفتیم که خداوند موسی (علیه السلام) را مأمور کرد که به سوی فرعون برود و او را به ایمان به خدا و بندگی او دعوت کند. موسی هم از خدا درخواست کرد که برادرش هارون را نیز با وی بفرستد و خدا هم درخواست او را اجابت کرد و به آن‌ها مأموریت داد که به سوی فرعون بروند و او را با سخنی نرم که در آن به حق تصریح شده باشد، مورد خطاب قرار دهند. خداوند متعال خطاب به موسی (علیه السلام) می‌فرماید:

﴿أَذْهَبَ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي﴾ ﴿٤٢﴾ أَدْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ ﴿٤٣﴾ فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ ﴿٤٤﴾ [طه: ۴۲-۴۴].

«تو و برادرت به‌مراه آیات من بروید و در ذکر و یاد من سستی نکنید. به سوی فرعون بروید که سرکشی کرده است. پس به نرمی با او سخن بگویید. شاید پند بگیرد یا بهراسد.» منظور از «قول لَیِّن» سخنی است که هیچ‌گونه خشونت‌ی در آن نباشد و به وضوح حق را بیان کند. اگر خداوند به موسی دستور داده است که با فرعون به نرمی سخن بگوید، با دیگران به طریق اولی باید با نرمی امر به معروف و نهی از منکر کرد.^۲

گفتگوی موسی و هارون با فرعون

وقتی که موسی و برادرش هارون از فرعون خواستند که به خدا و آنچه که از جانب

۱- نگاه کنید به آیات ۳۵-۳۳ سوره قصص.

۲- تفسیر قرطبی: ج ۱۱، ص ۲۰۰.

خدا آورده‌اند، ایمان بیاورد و تنها او را عبادت کند، در پاسخ آنان گفت:

﴿فَمَنْ رَبُّكُمَا يَمُوسَىٰ﴾ [طه: ۴۹]. یعنی: «پروردگار شما کیست ای موسی؟!».

موسی در جواب گفت:

﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ﴾ [طه: ۵۰].

«پروردگار ما خداوندی است که همه‌ی موجودات را به شکل مناسب آن‌ها آفریده و سپس آنان را هدایت کرده است».

یعنی وسایل رسیدن به منافع و مصالح را در اختیار آنان قرار داده است.^۱

فرعون و مسخره کردن دعوت موسی و ادعای ربوبیت و الوهیت

بعد از آنکه فرعون دعوت موسی به حق و ایمان به خدای یگانه را شنید و معجزه‌ی عصا و ید (بیضا) را مشاهده کرد و آن‌ها را دلیلی بر صدق موسی یافت، با عناد و تکذیب و به سخره گرفتن به مقابله با موسی علیه السلام پرداخت و او را به سحر متهم کرد. خداوند متعال به نقل از آنچه فرعون گفته و برای خود ادعا کرده است، می‌فرماید:

﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَهْمَنُ عَلَى الْطِينِ فَأَجْعَلَ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَظْلِعُ إِلَىٰ إِلَهِي مُوسَىٰ وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ﴾ [القصص: ۸۳].

«فرعون گفت: ای بزرگان قوم! من جز خود، خدایی برای شما سراخ ندارم. ای هامان آتشی بر گل برایم بیفروز و برای من کاخ بزرگی بساز، شاید من خدای موسی را از بالا بنگرم و من یقین دارم که موسی از زمره‌ی دروغگویان است».

سپس فرعون موسی علیه السلام را تهدید کرد که اگر او را به خدائی نگیرد یا غیر او را به خدائی برگزیند، او را زندانی خواهد کرد. خداوند به نقل از فرعون می‌فرماید:

﴿قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ﴾ (۲۹) قَالَ أَوْلَوْ جِئْتِكَ بِشَيْءٍ مِّمِّينِ ﴿۳۰﴾ قَالَ فَاتِّبِعْ بِهِ - إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿۳۱﴾ فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ ﴿۳۲﴾ وَنَزَعَ يَدَهُ

۱- تفسیر ابن عطیه: ج ۱۰، ص ۳۶.

فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّظِيرِينَ ﴿٣٣﴾ قَالَ لِلْمَلَأِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ ﴿٣٤﴾ [الشعراء: ۲۹-۳۴].
 «(فرعون) گفت: اگر جز مرا به پروردگاری برگزینی، تو را از زمره‌ی زندانیان قرار خواهم داد. (موسی) گفت: آیا اگر چیز روشنی به شما نشان دهم (باز هم مرا زندانی می‌کنی؟).
 (فرعون) گفت: اگر از راستگویانی آن را بیار. (در این هنگام) موسی عصای خود را انداخت و ناگهان ازدهای آشکاری گردید. و دست خود را بیرون آورد، ناگهان بینندگان آن را سفید و روشن دیدند. (فرعون) به بزرگان دور و بر خود گفت: بدرستی که این جادوگری بسیار آگاه است».

خداوند همچنین فرموده است:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِۦ فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٦٦﴾ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا إِذَا هُمْ مِّنْهَا يَضْحَكُونَ ﴿٦٧﴾﴾ [الزخرف: ۴۶-۴۷].

«ما موسی علیه السلام را به همراه معجزات خود به سوی فرعون و درباریانش فرستادیم، پس (موسی) گفت: من فرستاده‌ی پروردگار جهانیانم. هنگامی که موسی با معجزات ما به سوی آنها آمد، ناگهان همگی بدان‌ها خندیدند».

خداوند در مورد ادعای ربوبیت از جانب فرعون می‌فرماید: ﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَىٰ ﴿١٥﴾ إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُۥ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى ﴿١٦﴾ أَذْهَبَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ ﴿١٧﴾ فَقُلْ هَلْ لَّكَ إِلَىٰ أَن تَزَكَّىٰ ﴿١٨﴾ وَأَهْدِيكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَىٰ ﴿١٩﴾ فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَىٰ ﴿٢٠﴾ فَكَذَّبَ وَعَصَىٰ ﴿٢١﴾ ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَىٰ ﴿٢٢﴾ فَحَشَرَ فَنَادَىٰ ﴿٢٣﴾ فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ ﴿٢٤﴾﴾ [النازعات: ۱۵-۲۴].

«آیا خبر داستان موسی به تو رسیده است؟ آنگاه که پروردگارش او را در سرزمین مقدس طوی صدا زد. (به او گفت:) برو به سوی فرعون که طغیان و سرکشی کرده است. بگو: آیا میل داری که پاک شوی؟ و تو را به سوی پروردگارت هدایت کنم تا بیمناک گردی؟ پس موسی معجزه‌ی بزرگ را به او نشان داد. اما فرعون موسی را تکذیب کرد و نافرمانی کرد. سپس پشت کرد و به سعی و تلاش پرداخت. آنگاه (جادوگران را) گرد آورد و دعوت کرد و گفت: من پروردگار والای شما هستم».

مشورت فرعون با سران قوم در مورد موسی

وقتی که فرعون دریافت که دعوت موسی بزرگتر از آن است که بتواند با ادعای باطل ربوبیت و الوهیت به مقابله با آن برخیزد، دچار ضعف و زبونی گردید و گفت همانطور که خداوند خبر داده است:

﴿قَالَ لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ ﴿۳۴﴾ يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ ﴿۳۵﴾﴾ [الشعراء: ۳۴-۳۵].

«(فرعون) به بزرگان دور و بر خود گفت: این، ساحری بسیار آگاه است، می‌خواهد با جادوی خود شما را از سرزمیتان بیرون کند، پس شما چه دستوری می‌دهید.»

(در اینجا) فرعون با سران قوم و درباریان خود در مورد اینکه در مورد موسی عليه السلام چه کاری را انجام دهد، مشورت می‌کند و با این سخن که موسی عليه السلام می‌خواهد با جادوی خود شما را از سرزمیتان بیرون کند، آنان را تحریک می‌کند و به آنها می‌گوید: موسی می‌خواهد با جادوی خود دل مردم را بدست آورد و اعوان و اتباع و نزدیکان خود را زیاد کند، تا بر شما پیروز شود و حکومت و کشور را از شما بگیرد. پس به من بگوئید که با او چه کار کنم؟^۱

در واقع هنگامیکه فرعون معجزات موسی را دید و ترس او را فرا گرفت، ادعای باطل ربوبیت و الوهیت او نتوانست درمقابل حقی که موسی عليه السلام آورده بود دوام بیاورد. و در نتیجه تکبر و ادعای ربوبیت و الوهیت خود را کنار زد و در مقابل درباریان خود که آنان را برده‌ی خود به حساب می‌آورد، چنان ذلیل و زبون گشت که در مورد موسی عليه السلام با آنان مشورت می‌کرد و از آنان دستور می‌گرفت که با موسی چه کار کند. بدین ترتیب فرعون بخاطر شدت تحیر و ترس از آنچه مشاهده کرده بود، برده‌گان را فرمانروا و خود را که پروردگار آنان می‌دانست، مأمور اجرای دستورات آنان قرار داده‌است.^۲

۱- تفسیر ابن عطیه: ج ۱۱، ص ۱۰۵ و تفسیر ابن کثیر: ج ۳، ص ۳۳۳.

۲- تفسیر زمخشری: ج ۳، ص ۳۱۰.

ماهیت طاغوت‌های مستکبر در برابر براهین حق و پایداری حقگرایان این چنین نمایان می‌شود. پس عبرت بگیرید ای کسانی که دارای بصیرت هستید!

پیشنهاد درباریان به فرعون در مورد موسی علیه السلام

درباریان به فرعون پیشنهاد کردند که: ﴿قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأُبْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ﴿٣٦﴾ يَا تُوَكُّ بِكُلِّ سَحَّارٍ عَلِيمٍ ﴿٣٧﴾﴾ [الشعراء: ۳۶-۳۷].

«گفتند: به موسی و برادرش مهلت بده و به تمام شهرها (ی مصر مأمورانی را) اعزام کن که (جادوگران را) جمع‌آوری کنند. تا همه‌ی جادوگران ماهر و بسیار آگاه را پیش تو بیاورند.»

فرعون ساحران را جمع می‌کند

فرعون دستور داد که ساحران تمام شهرهای مصر را جمع کنند. ساحران هم با طمع و وعده‌ی فرعون که به آنان گفته بود اگر بر موسی و دعوت وی چیره شوند پاداش بزرگ و جایگاه والایی را به آن‌ها خواهد داد، نزد فرعون آمدند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ ﴿١١٣﴾ قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿١١٤﴾﴾ [الأعراف: ۱۱۳-۱۱۴].

«ساحران نزد فرعون آمدند و گفتند: آیا اگر ما پیروز شویم، اجر و پاداشی خواهیم داشت؟ (فرعون) گفت: بله! و بی‌گمان شما از مقربان خواهید بود.»

اجتماع ساحران و موسی علیه السلام در روز زینت^۱

خداوند متعال به نقل از گفته‌ی فرعون به موسی و تعیین روزی برای مبارزه بین ساحران و موسی علیه السلام می‌فرماید:

﴿قَالَ أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى ﴿٥٧﴾ فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِّثْلِهِ فَاجْعَلْ

۱- روز زینت یکی از اعیاد مصریان بوده است که در آن همه خود را می‌آراسته و به سرور و شادی می‌پرداخته‌اند (مترجم).

بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ وَنَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سَوَى ﴿٥٨﴾ قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُخَشِرَ التَّاسُسَ ضَحَى ﴿٥٩﴾ [طه: ۵۷-۵۹].

«فرعون) گفت: ای موسی! آیا پیش ما آمده‌ای تا ما را با این جادوی خود از سرزمین خودمان بیرون کنی؟ یقیناً ما هم جادویی مثل جادوی تو را برایت می‌آوریم. پس موعدی را میان ما و خودت معین کن که نه ما و نه تو از آن تخلف نکنیم، و وعده‌گاه ما مکانی صاف و مسطح باشد. (موسی) گفت: موعد (ما و) شما روز زینت است و باید مردم در چاشتگاه گردآورده شوند (تا نظاره‌گر مبارزه‌ی ما و شما باشند)».

ظهور حق و بطلان سحر ساحران

در روز موعود یعنی روز زینت مردم جمع شدند و فرعون به همراه دستیاران و سربازان خود آمد و ساحران هم با ریسمان‌ها و عصاهای خود در صحنه حاضر شدند و موسی هم به همراه برادرش هارون و با عصایش که بر آن تکیه می‌داد وارد صحنه شد و ساحران در برابر فرعون صف کشیدند و فرعون آنان را به پیروزی در این روز مهم تشویق می‌کرد و به آنان وعده می‌داد. سپس ساحران رو به موسی عليه السلام کردند و گفتند:

﴿يَمُوسَىٰ إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوْلَ مَنْ أَلْقَىٰ﴾ ﴿٦٥﴾ [طه: ۶۵].

«ای موسی! آیا تو اول (عصای خود را) می‌اندازی یا ما اول بیاندازیم».

موسی در پاسخ آنان گفت همانطور که خداوند فرموده است:

﴿قَالَ لَهُم مُّوسَىٰ الْقَوْلُ مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ ﴿٤٣﴾ فَأَلْقَوْا حِبَالَهُمْ وَعَصِيَّهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْعَلْبِيُّونَ ﴿٤٤﴾ فَأَلْقَىٰ مُوسَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ ﴿٤٥﴾﴾ [الشعراء: ۴۳-۴۴].

«موسی به ساحران گفت: آنچه را می‌خواهید بیفکنید، بیاندازید. پس ساحران ریسمان‌ها و عصاهای خود را انداختند و گفتند: به عزت فرعون قسم که ما قطعاً چیره و پیروز هستیم. موسی هم عصای خود را انداخت و ناگهان شروع کرد به بلعیدن آنچه که با دروغ سر هم می‌کردند».

خداوند در سوره اعراف در مورد ساحران فرموده است:

﴿سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَأَسْرَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرِ عَزِيزٍ﴾ [الاعراف: ۱۱۶].

«چشمان مردم را جادو کردند و آنان را به هراس انداختند و جادوی بزرگی از خود نشان دادند».

و در سوره طه در مورد سحر ساحران فرموده است:

﴿فَإِذَا جِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى ﴿٦٦﴾ فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى ﴿٦٧﴾ قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى ﴿٦٨﴾ وَأَلْقَى مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفُ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى ﴿٦٩﴾﴾ [طه: ۶۶-۶۹].

«(موسی) چنان به نظرش رسید که بر اثر جادوی آنان ریسمان‌ها و عصاهایشان تند راه می‌روند. موسی در درون خود احساس هراس کرد. گفتیم: نترس! حتماً تو برتر هستی! و آنچه را که در دست راست داری بیانداز تا همه‌ی آنچه که آنان (مزورانه) ساخته‌اند، به سرعت ببلعد. چراکه کارهایی که کرده‌اند، نیرنگ جادوگر است، و جادوگر هر کجا برود پیروز نمی‌شود».

نتیجه‌ی مبارزه بین ساحران و موسی این شد که حق نمایان شد و سحر ساحران باطل گردید! همانطور که خداوند می‌فرماید:

﴿فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١١٨﴾﴾ [الأعراف: ۱۱۸].

«پس حق ثابت و ظاهر گردید و آنچه آنان می‌کردند باطل شد».

ایمان آوردن ساحران

ساحران وقتی که عصای موسی را دیدند که به اژدهای آشکاری تبدیل شد و تمام عصاها و ریسمان‌هایی را که آنان انداخته بودند، بلعید. فهمیدند که این کار سحر نیست بلکه معجزه و دلیلی است بر اینکه موسی عليه السلام فرستاده‌ی پروردگار جهانیان است، پس همه سجده‌کنان برای خدا بر زمین افتادند و ایمان خود را به پروردگاری خدا و پیامبری موسی عليه السلام اعلام کردند. خداوند متعال در مورد ایمان آوردن ساحران می‌فرماید: ﴿فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ ﴿٤٦﴾ قَالُوا ءَأَمَّنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٤٧﴾ رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ ﴿٤٨﴾﴾ [الشعراء: ۴۶-۴۸].

«ساحران سجده‌کنان بر زمین فرو افتادند. گفتند: به پروردگار جهانیان ایمان داریم، به پروردگار موسی و هارون.»

ایمان آوردن ساحران حادثه‌ای بسیار بزرگ و دلیلی قاطع و دندان شکن بود بر اینکه موسی علیه السلام فرستاده‌ی پروردگار جهانیان است. چون کسانی که فرعون از آن‌ها کمک طلبیده بود و از آن‌ها خواسته بود که پیروز شوند، شکست خوردند و تسلیم شدند و درجا به موسی ایمان آوردند و برای پروردگار جهانیان به سجده افتادند. بدین ترتیب فرعون با چنان شکستی مواجه شد که تاکنون جهان مثل آن را به خود ندیده است و در نتیجه به دشمنی و عناد و ادعای باطل روی آورد و شروع کرد به تهدید کردن ساحران^۱.

فرعون و تهدید به کشتن ساحران

خداوند متعال در مورد تهدید ساحران به خاطر ایمان آوردنشان به نقل از فرعون می‌فرماید:

﴿قَالَ ءَامَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ ءَاذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرِكُمْ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَا أَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِّنْ خَلْفٍ وَلَا صَلِّبَتَّكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٤٩﴾﴾ [الشعراء: ۴۹].

«(فرعون ساحران را تهدید کرد و) گفت: آیا به او ایمان آوردید پیش از آنکه من به شما اجازه بدهم؟ بی‌گمان او بزرگ و استاد شما است که جادوگری را به شما آموخته است. پس خواهید دانست. بی‌شک دستها و پاهاى شما را عکس یکدیگر قطع می‌کنم و همگی شما را به دار می‌آویزم.»

پاسخ ساحران به تهدید فرعون

خداوند به نقل از ساحران در پاسخ به تهدید فرعون می‌فرماید:

﴿قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ ﴿٥٠﴾ إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطِيئَتَنَا أَن كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٥١﴾﴾ [الشعراء: ۵۰-۵۱].

«ساحران» گفتند: هیچ زیانی نیست. ما به سوی پروردگاران باز می‌گردیم. ما امیدواریم که پروردگاران گناهان ما را ببخشاید، چون ما نخستین ایمان آورندگان بوده‌ایم.»

یعنی در آنچه که ما را به آن تهدید می‌کنید، زیانی ما را نیست و اهمیتی بدان نمی‌دهیم، چراکه ما به سوی خدا باز می‌گردیم و خدا پاداش هیچ نیکوکاری را ضایع نمی‌گرداند. وقتی که فرعون پاسخ آنان را شنید، تهدید خود را عملی کرد و آنان را کشت و در کنار رود نیل به دار آویخت. ابن عباس رضی الله عنهما در مورد آنان گفته است: صبحگاهان ساحر بودند و شامگاهان شهید شدند^۱.

ایمان آوردن همسر فرعون

قرآن کریم از ایمان آوردن همسر فرعون خبر می‌دهد که علی‌رغم اینکه در خانه‌ی فرعون زندگی کرده و همسر او بوده است، ولی باز هم ایمان آورده است، چرا که وقتی که نور ایمان با قلب در می‌آمیزد انسان به تراکم باطل و قدرت باطل‌گرایان توجهی نمی‌کند. خداوند متعال در مورد ایمان آوردن همسر فرعون می‌فرماید:

﴿وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ائْتِنِي لِى عِنْدَكَ بَيْتًا فِى الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِى فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿۱۱﴾﴾ [التحریم: ۱۱].

«و خدا برای مؤمنان همسر فرعون را مثال زده است. هنگامیکه گفت: پروردگارا! برایم در بهشت نزد خودت خانه‌ای بنا کن و مرا از فرعون و کارهایش رهایی بخش و از مردمان ستمکار نجات بده.»

مفسران در تفسیر این آیه گفته‌اند: این آیه مثالی است که خداوند برای مؤمنان آورده است مبنی بر اینکه اگر انسان مجبور به اختلاط با کافران باشد، این کار ضرری به ایمان او نمی‌رساند، چون فرعون با وجود اینکه سرکش‌ترین و کافرترین انسان روی زمین بود ولی این کفر و سرکشی او هیچ زیانی برای همسرش که به خدا و فرستاده‌ی او

موسی علیه السلام ایمان آورده و از پروردگارش اطاعت کرده بود، در برنداشت. (خداوند این مثال را آورده است) تا مؤمنان بدانند که خداوند، حاکم دادگری است که هیچ کس را بجز با گناه خودش مؤاخذه نمی‌کند. ابن کثیر به نقل از ابن جریر در تفسیر این آیه گفته است: وقتی که فرعون از ایمان آوردن همسرش با خبر شد، درباریان خود را پیش او فرستاد و به آن‌ها گفت: بزرگترین صخره‌ای که می‌یابید با خود بردارید که اگر به سخن خود ادامه داد، آن را به سر او بکوبید و اگر از سخنش پشیمان شد پس او همسر من است. هنگامیکه درباریان فرعون پیش همسرش رفتند به آسمان نگاه کرد و خانه‌ی خود را در بهشت دید پس بر ایمان و سخن خود پایدار ماند و (در همان لحظه) جان به جان آفرین تسلیم کرد و درباریان صخره را برجسدی انداختند که روحی در آن باقی نمانده بود. ﴿وَنَجَّيْنَا مِنَ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ﴾ [التحریم: ۱۱]. یعنی: خدایا مرا از فرعون نجات بده و من با پناه آوردن به سوی تو از کردار او برائت می‌جویم. ﴿وَنَجَّيْنَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ [التحریم: ۱۱]. «مرا از قوم فرعون نجات بده»^۱.

شوکانی هم در تفسیر آیه ﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ ءَامَنُوا أُمَّرَاتِ فِرْعَوْنَ﴾ [التحریم: ۱۱]. گفته است: خداوند وضعیت همسر فرعون را برای مؤمنان مثال و الگویی قرار داده است تا آنان را به ثبات و پایداری بر اطاعت از خدا و تمسک به دین و صبر و بردباری در برابر سختی‌ها تشویق کند و به آنان بگوید که قهر و غلبه‌ی کفر، به ایمان آنان ضرر نمی‌رساند همانطوریکه به ایمان همسر فرعون ضرر نرسانده است و با وجود اینکه همسر یکی از سرسخت‌ترین کافران بوده است، بوسیله‌ی ایمان به خدا از نعمات بهشت برخوردار گردید. ﴿إِذْ قَالَتْ رَبِّ ائْتِنِي لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ﴾ [التحریم: ۱۱]. «گفت خدایا در بالاترین درجات مقربین خودت در بهشت خانه‌ای برایم بساز» ﴿وَنَجَّيْنَا مِنَ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ﴾ «و مرا از ذات فرعون و کردار بدش نجات بده». ﴿وَنَجَّيْنَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾

مقاتل گفته است: منظور از «قوم ظالمین» قبطیان مصر هستند. حسن بن کیسان گفته است: خداوند به بهترین وجه همسر فرعون را نجات داد و او را در بهشت برین جای داد.^۱

خروج موسی علیه السلام با بنی اسرائیل از مصر و به هلاکت رسیدن فرعون و لشکریانش

چون اقامت موسی علیه السلام در مصر به طول انجامید و فرعون و قوم فرعون هم به کفر و گمراهی خود ادامه دادند، خداوند به حضرت موسی علیه السلام دستور داد که شبانه با بنی اسرائیل مصر را از مسیری که برایشان تعیین شده است ترک کنند، پس حضرت موسی علیه السلام هم این فرمان الهی را اجابت کرد (و راهی سرزمین موعود شدند) ضمناً خداوند به موسی علیه السلام اعلام کرده بود که فرعون با لشکریانش آنان را دنبال خواهند کرد. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِيٰ إِنَّكُمْ مُتَّبِعُونَ﴾ [الشعراء: ۵۲].

«ما به موسی وحی کردیم که شبانه بندگان مرا کوچ بده، بی‌گمان شما تعقیب می‌شوید.»
وقتی که فرعون از خروج موسی و بنی اسرائیل از مصر اطلاع پیدا کرد، خشم و جودش را فراگرفت و لشکریان خود را از شهرهای مختلف جمع‌آوری کرد.

﴿فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ﴾ [الشعراء: ۵۳].

«پس فرعون (مأموران خود را) به شهرها فرستاد تا (لشکریانش را) جمع کنند.»
وقتی که لشکریان فرعون جمع شدند، فرعون آنان را به حرکت درآورد و موسی علیه السلام و قومش را دنبال کردند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَاتَّبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ﴾ فَلَمَّا تَرَاءَا الْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَىٰ إِنَّا لَمُدْرِكُونَ ﴿٦١﴾ قَالَ كَلَّا ۗ إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ ﴿٦٢﴾ فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ ۖ فَانفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ

۱- تفسیر شوکانی: ج ۵، ص ۲۵۶. فتح البیان، ج ۱۴، ص ۲۲۳-۲۲۲.

كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ ﴿٦٣﴾ [الشعراء: ۶۰-۶۳].

«پس (فرعون و فرعونیان) بنی اسرائیل را در هنگام طلوع خورشید دنبال کردند. هنگامیکه دو گروه یکدیگر را دیدند، یاران موسی گفتند: ما (در چنگال فرعونیان) گرفتار می شویم. (موسی) گفت: چنین نیست. پروردگار من با من است و او قطعاً مرا (به راه نجات) رهنمون می گردد. پس به موسی وحی کردیم که عصای خود را به دریا بزن، پس دریا از هم شکافت و هر بخشی همچون کوه بزرگی گردید.»

ابن عباس رضی الله عنهما گفته است: در سطح دریا دوازده راه پدید آمدند که هر راه به قبیله‌ای از بنی اسرائیل تعلق داشت. خداوند این راهها را در سطح دریا خشک و سهل العبور قرار داده بود بطوریکه بنی اسرائیل توانستند به آسانی از آن بگذرند. خداوند در سوره‌ی طه به این نکته اشاره کرده و فرموده است:

﴿فَأَضْرَبَ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخْفُ دَرَكًا وَلَا تَخْشَى﴾ [طه: ۷۷].

«راهی خشک برای آنان در دریا بگشا. (راهی که چون در آن گام بگذاری) نه از فرعونیان می ترسی که به تو برسند و نه (از غرق شدن در آب) هراسی خواهید داشت.»

سپس فرعون و لشکریانش، موسی و بنی اسرائیل را در دریا دنبال کردند و موج دریا آنان را دربرگرفت و خداوند همه‌ی آنان را غرق کرد و به هلاکت رسانید.

﴿فَاتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ ۖ فَغَشِيَهُمْ مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ﴾ [طه: ۷۸].

«فرعون با لشکریانش آنان را دنبال کرد و دریا بطور شگفت انگیزی آنان را در (میان امواج) خود گرفت.»

﴿وَأَنْجَيْنَا مُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ وَأَجْمَعِينَ ﴿٦٥﴾ ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ ﴿٦٦﴾﴾ [الشعراء: ۶۵-۶۶].

«موسی و تمام کسانی که با او بودند نجات دادیم و سپس دیگران (= فرعون و لشکریانش) را غرق کردیم.»

ایمان آوردن فرعون و انداختن جسد او به ساحل دریا

خداوند متعال می فرماید:

﴿وَجَوْرْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدْوًا حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرْقُ قَالَ ءَأَمَنْتَ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي ءَأَمَنْتَ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿٩٠﴾ ءَأَلْتَنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ﴿٩١﴾ فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِيَدِنَا لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَ ءَايَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ عَنِ ءَايَتِنَا لَغٰفِلُونَ ﴿٩٢﴾﴾ [یونس: ۹۰-۹۲].

«بنی اسرائیل را از دریا عبور دادیم و فرعون و لشکریانش ستمکارانه و متجاوزانه آنان را دنبال کردند تا اینکه غرقاب فرعون را در خود پیچید. (در این هنگام بود که) گفت: ایمان دارم که هیچ خدای بر حقی وجود ندارد مگر خدایی که بنی اسرائیل بدو ایمان آورده‌اند و من از زمره‌ی فرمانبرداران هستم. آیا اکنون (که مرگت فرا رسیده و توبه پذیرفتنی نیست، توبه می‌کنی و از کرده‌ی خود پشیمان می‌شوی) در حالیکه قبلاً عصیان می‌کردی و در زمره‌ی تباهاکاران بودی. ما امروزه لاشه‌ی تو را نجات می‌دهیم تا برای آیندگان درس عبرتی باشی. بی‌گمان بسیاری از مردم از آیات ما غافل و بی‌خبرند.»

فرعون زمانی ایمان آورد که هیچ سودی برای او در پی نداشت؛ چرا که او زمانی ایمان آورد که عذاب را مشاهده کرده بود و سنت الهی بر این است که ایمان کافر را در هنگام نزول عذاب نمی‌پذیرد. خداوند می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا ءَأَمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِءَ مُشْرِكِينَ ﴿٨٤﴾ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِءَ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكٰفِرُونَ ﴿٨٥﴾﴾ [الغافر: ۸۴-۸۵].

«هنگامیکه عذاب شدید ما را دیدند، گفتند: به خدای یگانه ایمان داریم و انبازهایی را که شریک خدا قرار می‌دادیم نمی‌پذیریم و مردود می‌شماریم. اما ایمانشان به هنگام دیدن عذاب شدید سودی به آنان نرساند. این سنت همیشگی خدا با بندگانش بوده و کافران بدان هنگام زیانبار شده‌اند.»

از این روی وقتی که فرعون اعلام کرد که به خدای بنی اسرائیل ایمان آورده است، خداوند متعال در پاسخ او فرمود: «آیا هم اکنون که کار از کار گذشته است ایمان را بر زبان می‌رانید در حالیکه قبلاً نافرمانی می‌کردید و از تباهاکاران در زمین بودید.»

ابن عباس و برخی از علمای سلف در تفسیر آیه ﴿فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً﴾ [یونس: ۹۲]. گفته‌اند: برخی از بنی‌اسرائیل در مورد به هلاکت رسیدن فرعون دچار شک و تردید شدند و این مسأله را با حضرت موسی (علیه السلام) مطرح کردند. از این روی خداوند متعال به دریا دستور داد که لاشه‌ی بیجان فرعون را به کنار دریا و بر مکانی مرتفع پرت کند تا دلیلی باشد برای بنی‌اسرائیل بر مرگ فرعون و تا بدانند که فرعون با وجود آن همه ادعای ربوبیت و تکبری که داشت بر اثر نافرمانی از پروردگار خود به چنین ذلتی گرفتار شده است و قطعاً هر کس دیگری نیز که راه و روش او را ادامه دهد، به سرنوشت او دچار می‌شود، ولی بسیاری از مردم از تأمل و تفکر در آیات خدای متعال رویگردان هستند!

مبحث سوم: حضرت موسی (علیه السلام) به همراه بنی‌اسرائیل

درخواست‌های یهودیان از موسی (علیه السلام) بعد از رهایی از فرعون

بعد از آنکه خداوند بنی‌اسرائیل را (از چنگال فرعون) نجات داد و هلاکت فرعون را به آنان نمایاند، انتظار می‌رفت که بر ایمان و اخلاص و توکل خود بر خدا بیفزایند ولی موسی (علیه السلام) را با درخواست عجیبی غافلگیر کردند و از او خواستند که معبودی را برای آنان قرار دهد همانطور که مشرکان معبودانی داشتند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَجَوْرْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ﴾ [الأعراف: ۱۳۸].

«بنی‌اسرائیل را از دریا گذراندیم، پس (در مسیر خود) به قومی رسیدند که بت‌هایی داشتند و مشغول پرستش آن‌ها بودند. گفتند: ای موسی! برای ما معبودی قرار بده همانگونه که آنان معبودهایی دارند. (موسی) گفت: شما گروه نادانی هستید. اینها کارشان هلاک و نابودی است و آنچه انجام می‌دهند باطل و نادرست است.»

انتظار می‌رفت که بنی‌اسرائیل بعد از آنکه خداوند این نشانه‌های بزرگ و به هلاکت رسیدن فرعون و پیروان کافرش را به آنان نشان داد، کار مشرکان و پرستش بت‌هایشان را تقبیح می‌کردند. ولی نه تنها این کار را انجام ندادند بلکه (بیشرمانه) از موسی علیه السلام درخواست کردند که بتی را برای آنان قرار دهد تا آن را پرستش کنند همانطور که آن مشرکان بتانی داشتند و آن‌ها را می‌پرستیدند.

موسی علیه السلام و دریافت تورات

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَوَاعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَارُونَ أَخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ ﴿١٤٢﴾﴾ [الأعراف: ١٤٢].

«ما با موسی علیه السلام سی شب وعده گذاشتیم (که به مناجات و عبادت پردازد) و با ده شب (دیگر) آن را کامل گردانیدیم و بدینوسیله مدت (راز و نیاز با) پروردگارش چهل شب تمام شد. موسی به برادر خود هارون گفت: در میان قوم من جانشین من باش و اصلاحگری کن و از راه و روش تباهکاران پیروی مکن.»

ابن عباس گفته است: موسی علیه السلام به قوم خود گفت: پروردگارم سی شب را با من وعده گذاشته است تا او را ملاقات کنم و در این مدت هارون را در میان شما جانشین خود قرار می‌دهم. وقتی که موسی به ملاقات پروردگارش رفت، خداوند ده شب دیگر را اضافه کرد و فتنه‌ی بنی‌اسرائیل در این ده شبی که خداوند اضافه کرده بود صورت گرفت، چون بعد از گذشت سی شب، سامری آنان را با گوساله گمراه کرد.

موسی علیه السلام و درخواست رؤیت خدا

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ وَقَالَ رَبِّ أَرِنِي إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرٰنِي وَلَا كِنٍ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرٰنِي فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحٰنَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٤٣﴾﴾ [الأعراف: ١٤٣].

«هنگامیکه موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد: پروردگارا! (خویشتن را) به من بنمای تا تو را ببینم. (خداوند) فرمود: تو مرا نمی بینی و لیکن به کوه بنگر، اگر بر جای خود استوار ماند، تو هم مرا خواهی دید. وقتی که پروردگارش برای کوه تجلی یافت، آن را درهم کوبید و موسی بیهوش و بر زمین افتاد. وقتی که به هوش آمد، گفت: پروردگارا! تو منزهی، به سوی تو بر می گردم و من نخستین مؤمنان هستم».

حضرت موسی علیه السلام وقتی که به میعادگاهی که خدا برای او تعیین کرده بود تا با وی سخن بگوید رسید و تورات را دریافت کرد و با پروردگار خود به گفتگو پرداخت، مشتاق رؤیت خدا گردید و گفت: ﴿قَالَ رَبِّ ارْنِيْ اَنْظُرْ اِلَيْكَ﴾ «پروردگارا! امکان رؤیت خود را به من عنایت بفرما!».

این درخواست حضرت موسی علیه السلام دلالت می کند بر اینکه حضرت موسی معتقد به جواز رؤیت خدا بوده است، چون اگر آن را محال می دانست، آن را درخواست نمی کرد. ﴿قَالَ لَنْ تَرْنِيْ﴾ «در دنیا مرا نخواهید دید». و اما رؤیت خداوند در آخرت با احادیث متواتر ثابت شده و نمی توان آن را انکار کرد. و اینکه خداوند فرموده است: ﴿لَنْ تَرْنِيْ﴾ «یعنی مرا نخواهید دید» و نه گفته است: «لَنْ أَرَى» «یعنی دیده نخواهم شد» بر جواز رؤیت خداوند دلالت می کند.

﴿قَالَ سُبْحٰنَكَ﴾ یعنی تو را پاک و منزّه می دارم از اینکه چیزی را بدون اجازه از شما درخواست کنم.

﴿تُبْتُ اِلَيْكَ﴾ یعنی از تکرار همچون درخواستی توبه می کنم.

﴿وَاَنَا اَوَّلُ الْمُؤْمِنِيْنَ﴾ یعنی از میان مردمان روزگار خود اولین کسی هستم که به تو ایمان دارم و معتقدم به اینکه هر چند رؤیت شما جایز است ولی در این دنیا صورت نمی گیرد!

اوصاف تورات

خداوند متعال می فرماید:

﴿قَالَ يَمُوسَىٰ إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَتِي وَبِكَأَلَمِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَكُن مِّنَ الشَّاكِرِينَ ﴿١٤٤﴾ وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَاحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَّوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا لِّكُلِّ شَيْءٍ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَأْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا سَأُرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ ﴿١٤٥﴾﴾ [الأعراف: ١٤٤-١٤٥].

«خدا گفت: ای موسی! تو را با رسالت‌های خویش و سخن گفتنم (با تو) بر مردم برگزیدم. پس برگیر آنچه به تو داده‌ام و از شکرگزاران باش. و برای او در الواح از هر چیز نوشتیم تا پند و اندرز و روشنگر (احکامی) باشد (که نیاز به تفصیل دارند). پس الواح را با قوت و توان برگیر و به قوم خود فرمان بده که نیکوترین آن‌ها را برگیرند، بزودی سرزمین گنهکاران را به شما نشان خواهیم داد».

منظور از «الواح» همان توراتی است که خداوند بر موسی عليه السلام نازل کرده و هر چه را که بنی‌اسرائیل در امور دین و دنیای خود به آن نیاز داشتند برای آنان در آن نوشته است. سدی و مجاهد گفته‌اند: منظور از الواح توراتی است که تمام مأمورات و منهیات بنی‌اسرائیل در آن نوشته شده است.

﴿وَأْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا﴾ یعنی به قوم خود فرمان بده که نیکوترین چیزی که در الواح است مانند عفو و بخشش و شکیبایی برگیرند و آن را بر قصاص گرفتن ترجیح دهند. در اینجا همچنین می‌توان گفت که «أحسن» اسم تفضیلی است که به معنی واقعی خود بکار نرفته است بلکه به معنی کمال نکوئی است. یعنی قوم خود را فرمان بده که به اندرزها و احکامی که در این الواح آمده و در کمال نیکویی هستند، تمسک جویند!

﴿سَأُرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ﴾ یعنی بزودی خواهید دید که چگونه کسانی که به مخالفت با اوامر الهی برمی‌خیزند و از اطاعت او سرپیچی می‌کنند به هلاکت می‌رسند و

۱- تفسیر فتح البیان: ج ۵، ص ۱۴-۱۶. تفسیر زمخشری: ج ۲، ص ۱۵۸، تفسیر أبی السعود: ج ۲، ص ۴۰۲.

تفسیر المنار: ج ۹، ص ۱۸۶.

نابود می‌گردند!

یهودیان و پرستش گوساله

بعد از آنکه موسی علیه السلام در موعد مقرر به کوه طور رفت تا با پروردگار خود به مناجات بپردازد، سامری توانست که بنی‌اسرائیل را گمراه و آنان را به پرستش گوساله وادار کند. ولی پس از آنکه موسی از میعادگاه بازگشت و تورات را از پروردگارش دریافت کرد و کلام خدا را شنید، بنی‌اسرائیل فهمیدند که سامری آنان را گمراه کرده است. خداوند متعال فرموده است:

﴿وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجَلًا جَسَدًا لَهُ خُوَارٌّ أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يُهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ ﴿١٤٨﴾ وَلَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِن لَّمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿١٤٩﴾﴾ [الأعراف: ١٤٨-١٤٩].

«قوم موسی بعد از (رفتن) او (به کوه طور) از زیورهایشان گوساله‌ای ساختند و آن را معبود خود ساختند که پیکر و صدای گاو داشت. مگر نمی‌دیدند که چنین گوساله‌ای نه با آنان سخن می‌گوید و نه آنان را به راهی هدایت می‌کند. گوساله را (به خدایی) گرفتند در حالیکه ستمکار بودند. هنگامی که پشیمان و سرگردان شدند و دانستند که گمراه گشته‌اند، گفتند: اگر پروردگاران ما به ما رحم نکند و ما را نیامرزد، بی‌گمان از زیانکاران خواهیم بود.»

با وجود اینکه تنها سامری گوساله را به صدا درآورد و به خدایی گرفت ولی این فعل به تمام بنی‌اسرائیل نسبت داده شده است، چون سامری یکی از آنان بوده و آنان هم به کار او رضایت داده‌اند.

﴿وَلَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ﴾ یعنی بعد از بازگشت موسی علیه السلام پشیمان شدند و از کار خود شگفت‌زده گردیدند.

و اینکه بنی‌اسرائیل در پایان گفتند: «اگر پروردگار ما به ما رحم نکند، بی‌گمان از

زیانکاران خواهیم بود» این گفته‌ی آنان دلالت می‌کند بر اینکه آنان به گناه خود اعتراف کرده و به رحمت و مغفرت خدا امیدوار بوده‌اند.^۱

بازگشت خشمگینانه و اندوهناک موسی به میان بنی اسرائیل

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي ۗ أَعْجَلْتُمُ أَمْرَ رَبِّكُمْ ۗ وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ ۗ قَالَ ابْنُ أُمِّ إِبْرَاهِيمَ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿١٥٠﴾﴾ [الأعراف: ١٥٠].

«هنگامی که موسی خشمگینانه و اندوهناک به سوی قوم خود بازگشت، گفت: بعد از (رفتن) من (به مناجات) بدجانشینی من کردید. آیا بر فرمان پروردگارتان عجله به خرج دادید؟ موسی الواح را انداخت و سر برادرش را گرفت و به سوی خود کشید و (برادرش هارون) گفت: ای پسر مادرم! این مردمان مرا در مانده و ناتوان کردند و نزدیک بود مرا بکشند. پس دشمنان را به من شاد مکن و مرا با ستم پیشگان قرار نده.»

این آیه بیانگر نهایت خشم و تأسف حضرت موسی علیه السلام بعد از بازگشت (از مناجات با پروردگارش) است. واژه‌ی «أسفا» در آیه به معنی بسیار خشمگین است. عده‌ای هم گفته‌اند: به معنی اندوهگین است.

ابن جریر طبری گفته است: خداوند قبل از بازگشت موسی به او خبر داده بود که قومش دچار فتنه شده‌اند و سامری آنان را گمراه کرده است، لذا خشمگین و اندوهناک به سوی بنی اسرائیل بازگشت.

﴿قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي﴾ یعنی: بعد از غیبت من و جدایی من از شما بد عملی را مرتکب شدید.

در اینجا حضرت موسی علیه السلام عمل زشت بنی اسرائیل را مورد نکوهش قرار داده است،

۱- تفسیر زمخشری: ج ۲، ص ۱۵۹-۱۶۰. فتح البیان: ج ۵، ص ۲۰-۲۲.

چرا که آنان آیات و نشانه‌های خدا را مشاهده کرده بودند و می‌بایست از این کار دوری می‌جستند و به خدای یگانه ایمان می‌آوردند. ولی طبیعت بنی‌اسرائیل چنین است که پیوسته چهره عوض می‌کنند و ثبات ندارند.

﴿أَعَجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ﴾ یعنی: آیا از انتظار فرمان پروردگارتان و از وعده‌ای -چهل شب- که برای من تعیین کرده بود، عجله به خرج دادید و مرتکب چنین اعمالی شدید؟ بعضی هم گفته‌اند: «یعنی برای خشم خدا عجله به خرج دادید؟».

﴿وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ﴾ یعنی موسی عليه السلام به خاطر غیرت دینی و از شدت خشم و انزجار از عمل قوم خود که مشغول پرستش گوساله بودند، الواح حاوی تورات را انداخت.

﴿وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ﴾ یعنی: موسی عليه السلام از شدت خشم نه از روی اهانت موی سر و ریش برادرش هارون را گرفت و به سوی خود کشید، چرا که هارون از کار سامری ایراد نگرفته بود و بنی‌اسرائیل را از پرستش گوساله باز نداشته بود.

﴿قَالَ ابْنُ أُمِّ﴾ با وجود اینکه موسی برادر پدر و مادری هارون بود ولی هارون او را با ای پسر مادرم! مورد خطاب قرار داده است؛ چراکه این تعبیر بر نرمی و عطوفت دلالت می‌کند و مادر هم حق بزرگتری بر فرزندان دارد و رعایت حق او مهم‌تر است. از این روی هارون با این تعبیر رعایت حق مادر را به موسی تذکر داده است.

﴿إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي﴾ (هارون) گفت: از هیچ تلاشی فروگذار نکرده‌ام و با تمام توان تلاش نموده‌ام که با وعظ و ارشاد و انداز آنان را از این کار زشتشان باز دارم ولی موفق نشدم و آنان بر من چیره شدند تا جائیکه خواستند مرا بکشند.

﴿فَلَا تُشِمُّ بِي الْأَعْدَاءُ﴾ یعنی کاری نکن که با بد کردن به من، دشمنان را خوشحال و به آرزویشان برسانی. «شما» در اصل به معنی خوشحال شدن به گرفتاری دشمنان است. گفته می‌شود: «شمت فلان بفلان» یعنی از مصیبتی که بر او نازل شده خوشحال شد.

﴿وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ یعنی با خشم و غضب خود مرا از زمره‌ی کسانی قرار نده که گوساله را پرستش کردند در حالیکه من از آنان و از ظلم و ستمشان بیزارم^۱.

مبحث چهارم: اخلاق یهودیان و برخی از کارهای ناپسند آنان

تحریف تورات

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿مَنْ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأَسْمَعُ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَرَاعَيْنَا لَيًّا بِالسِّنِّتِهِمْ وَطَعْنًا فِي الدِّينِ...﴾ [النساء: ۴۶].

«برخی از یهودیان سخنان را از جاهای خود منحرف می‌گردانند و می‌گویند: شنیدیم و فرمان نبردیم. بشنو ناشنیدنی را. و (می‌گفتند) ما را بپای در حالی که زبان را پیچ می‌دادند و دین را مورد تمسخر قرار می‌دادند».

امام ابن عطیه در تفسیر این آیه گفته است: تحریف سخن از جانب یهودیان به دو شکل صورت گرفته است، یکی با تغییر لفظ که در مقدار کمی از تورات مرتکب آن شده‌اند و دیگری تحریف با تغییر تأویل که در بیشتر تورات مرتکب آن شده‌اند. طبری هم این را گفته است^۲.

در «تفسیر فتح البیان» هم چنین آمده است: تحریف به معنی کج کردن و کنار زدن است. یعنی یهودیان تورات را کنار می‌زنند و چیزهای دیگری را جایگزین آن می‌سازند یا اینکه آن را به صورت نادرست تأویل می‌کنند^۳.

در تفسیر قاسمی هم آمده است: فخر رازی گفته است خداوند در سوره‌ی نساء فرموده است: ﴿يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ﴾ [النساء: ۴۶]. در این آیه اگر تحریف را به معنی

۱- تفسیر زمخشری: ج ۲، ص ۱۶۱. فتح البیان: ج ۵، ص ۲۵.

۲- تفسیر ابن عطیه: ج ۴، ص ۸۷.

۳- فتح البیان: ج ۳، ص ۱۳۶.

تأویل باطل بگیریم، یعنی یهودیان تأویلات باطلی را برای متون تورات ذکر می‌کنند. و این آیه بر حذف الفاظ تورات دلالت نمی‌کند. ولی خداوند در سوره‌ی مائده می‌فرماید:

﴿يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ﴾ [المائدة: ۴۱]. که بر هر دو معنی دلالت می‌کند، یعنی هم تأویلات باطله را ذکر می‌کنند و هم الفاظ تورات را حذف می‌نمایند، که ﴿يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ﴾ به معنی اول و ﴿مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ﴾ به معنی دوم اشاره می‌کند.^۱

﴿لَيَأْتِيَنَّكَ بِالسِّنْتِهِمْ وَطَعْنَا فِي الدِّينِ﴾ یعنی به منظور توهین به دین و مورد تمسخر قرار دادن آن، زبان خود را از حق به سوی آنچه که در دل داشتند می‌چرخاندند.^۲

برخی از کردارهای زشت قوم یهود

خداوند در آیه زیر برخی از افعال زشت قوم یهود را که به سبب آن‌ها مورد خشم و غضب و عذاب خدا قرار گرفتند ذکر کرده است:

﴿فَبِمَا نَقَضْتُمْ مِيثَاقَهُمْ وَكُفِّرْتُمْ بِنَائِي اللَّهُ وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بَعِيرٍ حَقِّ وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿۱۵۵﴾ وَبِكُفْرِهِمْ وَعَوْلِهِمْ عَلَىٰ مَرْيَمَ بُهْتَنًا عَظِيمًا ﴿۱۵۶﴾ وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَىٰ ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ...﴾ [النساء: ۱۵۵-۱۵۷].

«خداوند بر آنان خشم گرفت» به خاطر اینکه پیمانشان را شکستند و به آیات خدا کفر ورزیدند و پیامبران را به ناحق کشتند و گفتند: دل‌هایمان در غلاف است، بلکه خداوند به سبب کفرشان بر دل‌هایشان مهر زده است، پس به جز گروه اندکی از آنان ایمان نمی‌آورند. و به سبب کفر ورزیدنشان و بهتان بزرگی که بر مریم بستند و به سبب اینکه (از روی استهزاء) می‌گفتند: ما عیسی پسر مریم فرستاده‌ی خدا را کشتیم.»

این آیات بیانگر اعمال زشتی است که یهودیان برخلاف اوامر الهی انجام داده‌اند، آنگاه که به جای وفا کردن به عهد و پیمانی که با خدا بسته بودند و در نتیجه کوه طور بالای

۱- تفسیر قاسمی: ج ۵، ص ۱۹۰.

۲- تفسیر ابن عطیه: ج ۴، ص ۱۸۹، فتح البیان: ج ۳، ص ۱۳۹.

سرشان نگاه داشته شده بود، به آیات خدا کفر ورزیدند، و به ناحق پیامبران را کشتند و ... بدین ترتیب مستحق لعنت و عذاب خدا گردیدند.^۱

برخی از ویژگیهای اخلاقی قوم یهود

۱- نقض عهد و پیمان

یکی از ویژگیهای قوم یهود همانطور که قبلاً گفته شد، پیمان شکنی با خدا است. این افراد که جرأت پیمان شکنی با خدا را به خود می‌دهند با مردم جسارت بیشتری به خرج می‌دهند.

قرآن کریم در مورد پیمان شکنی یهودیان با خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿٦٣﴾ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٦٤﴾﴾ [البقرة: ٦٣-٦٤].

«و(به یاد آورید) زمانی را که از شما پیمان گرفتیم (که به تورات عمل کنید) و کوه طور را بر فرازتان نگاه داشتیم (تا اینکه پذیرفتید و عهد و پیمان بستید و به شما گفتیم): آنچه را که (از تورات) به شما داده‌ایم با جدیت بگیرید (و بر عمل به آن و اجرای دستورات آن عزم‌تان را جزم کنید) و حفظ کنید آنچه را که در کتاب تورات است (و آن را فراموش نکنید و از آن غفلت نورزید)، شاید که پرهیزکار شوید. سپس بعد از آن (از وفای به عهد و پیمان‌تان) رویگردان شدید و اگر لطف و رحمت خدا بر شما نبود، جزو زیانباران می‌بودید»^۲.

۲- پیروی از هوا و هوس

یکی دیگر از ویژگیهای اخلاقی یهودیان این است که ایمان نمی‌آورند مگر به آنچه که مطابق هوا و هوس آنان باشد. از این روی از پیامبران خود نافرمانی کردند، در مقابل بعضی از آنان دست به طغیان و سرکشی زدند و بعضی دیگر را به قتل رساندند.

۱- تفسیر ابن عطیه: ج ۴، ص ۲۸۱-۲۸۲.

۲- تفسیر زمخشری: ج ۱، ص ۱۴۷.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْكِتَابَ
وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ أَسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا
كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ ﴿٨٧﴾ وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا
يُؤْمِنُونَ ﴿٨٨﴾﴾ [البقرة: ٨٧-٨٨].

«ما به موسی کتاب (تورات) دادیم و در پی او پیامبرانی فرستادیم و به عیسی پسر مریم نشانه‌های روشنی بخشیدیم و او را به وسیله‌ی روح القدس تأیید کردیم. آیا (غیر از این است که) هر گاه پیامبری برخلاف هوای نفس شما چیزی را آورد، کبر ورزیدید و عده‌ای را تکذیب نمودید و برخی را کشتید. و گفتند: دل‌های ما (بطور فطری) پوشیده است (و دعوت نوین محمد ﷺ به آن راه نمی‌یابد. چنین نیست) بلکه خداوند آنان را به سبب کفرشان نفرین نموده (و رسوایشان کرده) است. (پس آنان خود با دوری از فطرت و کفر ورزیدنشان دل‌های خود را پوشیده‌اند) و کمتر ایمان می‌آورند.»

«هوی» به معنی عشق ورزیدن به چیزی است، خواه آن چیز حق باشد یا غیر حق. ولی اگر فعل «هوی» به «نفس» نسبت داده شود غالباً به معنی عشق ورزیدن به ناحق بکار می‌رود از جمله در این آیه. و بدین خاطر تعبیر «هوی» برای محبت بکار رفته است تا دلالت کند بر اینکه تنها معیار رد یا پذیرش پیامبران از جانب یهودیان مخالفت یا موافقت برنامه‌هایشان با آرزوهای نفسانی آنان بوده است نه چیزی دیگر^۱.

خداوند متعال بعد از حضرت موسی و تا زمان حضرت عیسی علیه السلام، پیامبرانی را به نام پیامبران بنی اسرائیل از امت حضرت موسی مبعوث ساخته است که همه تابع شریعت حضرت موسی بوده و خداوند از آنان پیمان محکم گرفته است که ویژگی‌های محمد صلی الله علیه و آله و امتش را به بنی اسرائیل به شناساند. این پیامبران همچنان پیرو شریعت حضرت موسی بودند تا اینکه خداوند حضرت عیسی علیه السلام را فرستاد و شریعت جدیدی را با خود آورد و

بعضی از احکام تورات را تغییر داد. در پایان آیات فوق خداوند ایمان بنی اسرائیل را به قلت توصیف کرده است، چون قبل از این آیات به تفصیل در مورد عناد و لجاجت بنی اسرائیل و عدم اجابت دعوت پیامبران توسط آنان از جمله اینکه یهودیان به بعضی از احکام کتاب تورات ایمان می آورند و به برخی دیگر کفر می ورزند سخن به میان آمده است. معمر گفته است: معنی قلت ایمان آنان این است که به مقدار کمی از احکامی که در اختیار دارند ایمان می آورند و به بیشتر آن کفر می ورزند.^۱

۳- انکار حق اگر متعلق به دشمنانشان باشد

از ویژگی های یهودیان و مسیحیان این است که هر کدام از این دو گروه حق و درستی گروه دیگر را انکار می کنند، و این اخلاق زشتی است که گاهی مسلمانان نیز بدان گرفتار می شوند. ولی مسلمانان باید از این کار زشت پرهیزند، چون این اخلاق همانطور که برای یهودیان و مسیحیان زشت است، برای مسلمانان نیز ناپسند است. خداوند در مورد این اخلاق ناپسند می فرماید:

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصْرَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصْرَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ ۗ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ﴾ [البقرة: ۱۱۳].

«و یهودیان می گویند: مسیحیان بر چیزی (از حق و حقیقت) نیستند و مسیحیان می گویند: یهودیان بر چیزی (از حق و حقیقت) نیستند در حالیکه هر دو گروه کتاب را می خوانند. افرادی که نمی دانند نیز سخنی همانند سخن آنان می گویند».

یعنی یهودیان و مسیحیان هر گونه حقی را برای یکدیگر انکار می کنند و این اخلاق ناپسندی است.

۴- حسادت یهودیان نسبت به مسلمانان

خداوند متعال می فرماید:

۱- تفسیر زمخشری: ج ۱، ص ۱۶۲. فتح البیان: ج ۱، ص ۲۱۹-۲۱۸، تفسیر ابن کثیر: ج ۱، ص ۱۲۳-۱۲۲.

﴿مَا يُوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِّنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾ [البقرة: ۱۰۵].

«کافران اهل کتاب و همچنین مشرکان (خود را بیشتر شایسته‌ی وحی می‌دانند و در نتیجه به شما حسد می‌ورزند و) دوست نمی‌دارند که هیچ خیری از جانب پروردگارتان بر شما نازل گردد. در حالی که خداوند به هر کس که بخواهد رحمت خود را اختصاص می‌دهد، و خدا دارای فضل و بخشش بزرگ است.»

در این آیه زمخشری، خیر را به معنی وحی، و رحمت را به معنی نبوت گرفته است.^۱ در تفسیر «فتح البیان» هم آمده است: این آیه شدت دشمنی کافران نسبت به مسلمانان را بیان می‌کند، چرا که دوست ندارند هیچ گونه خیری از جانب خداوند بر آنان نازل شود. عده‌ای ﴿خَيْرٍ﴾ را در این آیه به معنی وحی و عده‌ای به معانی دیگری گرفته‌اند، ولی آنچه از ظاهر آیه و از واقع شدن واژه‌ی ﴿خَيْرٍ﴾ بصورت نکره در سیاق نفی و تأکید عموم آن با دخول ﴿مِنْ﴾ زائده بر آن فهمیده می‌شود، این است که ﴿خَيْرٍ﴾ عام است و به نوع خاصی اختصاص ندارند. یعنی کافران دوست ندارند که هیچ گونه خیری بر مسلمانان نازل شود. و اینکه برخی از انواع خیر از برخی دیگر با اهمیت‌تر هستند موجب تخصیص خیر در این آیه به نوع خاصی نمی‌گردد. واژه‌ی «رحمه» را هم در این آیه عده‌ای به معنی قرآن و اسلام و عده‌ای به معنی نبوت و عده‌ای هم به معنی عام کلمه در نظر گرفته‌اند که اضافه شدن «رحمه» به ضمیر «الله» خود مؤید معنی اخیر است.^۲

۵- یهودیان و آرزوی برگشتن مسلمانان از اسلام

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِن بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ

۱- تفسیر زمخشری: ج ۱، ص ۱۷۵.

۲- تفسیر فتح البیان: ج ۱، ص ۲۴۲.

أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ ﴿البقرة: ۱۰۹﴾.

«بسیاری از اهل کتاب از روی حسدی که در درونشان نهفته است، آرزو دارند که شما را بعد از ایمان آوردنتان به کفر بازگردانند (و این کار را می‌کنند) بعد از آنکه حق برایشان روشن شده است.»

خداوند در آیه قبل (۱۰۵ بقره) حسدورزی یهودیان، مسیحیان و مشرکان را نسبت به مسلمانان بیان کرده است که آنان دوست نداشتند هیچ خیری بر مسلمانان نازل شود و نه تنها نسبت به نعمت نبوت و ایمان مسلمانان رشک می‌بردند و به پیامبر ﷺ کفر می‌ورزیدند، بلکه همانطور که در این آیه (۱۰۹ بقره) آمده است تلاش می‌نمودند که مسلمانان را از ایمانشان نیز بازگردانند. خداوند در این آیه حسادت درونی اهل کتاب را نسبت به نعمت اسلام بیان کرده و مقرر فرموده است که آنان اگرچه به حقانیت اسلام آگاهی داشتند و آن را مایه سعادت و خوشبختی انسان در دنیا و آخرت می‌دانستند، ولی بر ایشان سخت بود که از آن پیروی کنند. از این روی آرزو می‌کردند که مسلمانان نیز از آن دست بردارند و کافر شوند و در این راستا دست به نیرنگهایی هم می‌زدند. مثلاً به یکدیگر می‌گفتند: صبح ایمان بیاورید و شب کافر شوید، تا مسلمانانی که ایمان ضعیفی دارند، به شک بیفتند و کافر شوند. البته این حسدورزی کافران نسبت به مسلمانان به خاطر شک و شبهه در اسلام و غیرت دینی نبوده بلکه ناشی از نفس پلید آنان بوده است. از این روی خداوند در ادامه فرموده است: ﴿مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ﴾ یعنی بعد از آنکه حق بر ایشان روشن شد و دریافتند که آنچه پیامبر ﷺ آورده است مطابق آن چیزی است که در کتاب‌های آن‌ها وجود دارد!

در «تفسیر فتح البیان» هم راجع به این آیه آمده است: بسیاری از یهودیان از روی حسادت درونی آرزو می‌کردند که شما را بعد از ایمان آوردنتان به کفر برگردانند. و این آیه به مسلمانان نشان می‌دهد که یهودیان تا چه حد نسبت به ایجاد فتنه در میان مسلمانان

و بازداشتن آنان از ایمان آوردن و ایجاد شک و شبهه در دینشان حرص می‌ورزیدند! و یهودیان با وجود اینکه قبلاً در تورات بر ایشان روشن شده بود که محمد ﷺ فرستاده‌ی خدا و سخن او راست و دین او حق است و شکی در آن نداشتند، ولی از روی ستم و حسدورزی به او کفر ورزیدند.^۱

۶- یهودیان و راه‌های به شک انداختن مسلمانان نسبت به اسلام

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَقَالَتْ طَّائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ ءَأَمِنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَى الَّذِينَ ءَأَمَنُوا وَجَهَ النَّهَارِ وَكَفَرُوا ءَاخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿۷۲﴾ وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَن تَبِعَ دِينَكُمْ﴾ [آل عمران: ۷۲-۷۳].

«جمعی از اهل کتاب (به همکیشان خود) گفتند: به آنچه بر مسلمانان نازل شده است، در آغاز روز (به ظاهر) ایمان بیاورید، و در پایان روز بدان کافر شوید، تا شاید آنان نیز (نسبت به دین خود به شک بیفتند و از قرآن) برگردند (و بگویند: اینان که اهل کتاب و اهل دانش هستند بدون دلیل از قرآن برنگشته‌اند) و (این چنین) ایمان خود را اظهار نکنید مگر برای کسی که از آئین شما پیروی کرده باشد».

گفته شده که دوازده نفر از پیشوایان دینی یهودیان خیبر با هم به توافق رسیدند و به یکدیگر گفتند که در اول روز به کیش محمد درآیید بدون اینکه به آن اعتقاد پیدا کنید و آخر روز به آن کفر بورزید و بگویید: ما کتاب‌های خود را مطالعه کرده و با علمای خود به مشورت پرداخته و به این نتیجه رسیده‌ایم که محمد، پیامبری نیست که در تورات توصیف شده است، پس او دروغ می‌گوید و دین او باطل است، و بدین ترتیب مسلمانان هم در دین خود به شک می‌افتند.

البته این یهودیان به همدیگر سفارش می‌کردند که تنها پیروان آئین خود را در جریان این طرفند قرار دهند و تنها به آنان بگویند که مسلمانان نیز کتابی مانند کتاب آنان دریافت کرده‌اند، چون اگر این مسأله را با مسلمانان در جریان بگذارند، موجب تقویت

۱- فتح البیان: ج ۱، ص ۲۵۲.

ایمان آنان می‌شود و اگر مشرکان هم از آن اطلاع پیدا بکنند، به دین اسلام دعوت می‌شوند.^۱

۷- اصرار یهودیان بر انکار نبوت حضرت محمد ﷺ

یکی دیگر از ویژگی‌های قوم یهود و (نشانه‌های) عناد و سرکشی آنان این است که بر انکار نبوت حضرت محمد ﷺ اصرار می‌ورزند، اگرچه اوصاف او در تورات و انجیل آمده است. خداوند متعال فرموده است:

﴿وَكَتُبْنَا لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ إِنَّا هُدُنَا إِلَيْكَ قَالَ عَدَاِبِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءَ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ ﴿۱۵۶﴾ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۱۵۷﴾﴾ [الأعراف: ۱۵۶-۱۵۷].

«و رحمت من همه چیز را در بر گرفته است، و آن را مقرر خواهم کرد برای کسانی که (از گناه) پرهیز می‌کنند و زکات می‌دهند و آنان که به آیات ما ایمان می‌آورند. (سپس خداوند مشمولان رحمت خود را بیشتر توضیح داده و فرموده است): کسانی که از فرستاده‌ی (خدا)، پیامبر امی و درس ناخوانده پیروی می‌کنند، پیامبری که (یهودیان و مسیحیان اوصاف) او را در تورات و انجیل نگاشته می‌یابند. (پیامبری) که آنان را به کار نیک دستور می‌دهد و از کار زشت باز می‌دارد، و پاکیزه‌ها را برایشان حلال و ناپاکیها را بر آنان حرام می‌سازد و احکام طاقت فرسای دینی (همچون قطع مکان نجاست به منظور طهارت، و خودکشی به عنوان توبه) و بند و زنجیرهایی که بر (گردن) آنان بوده، از آنان فرو می‌اندازد. پس کسانی که به او ایمان آوردند و از او حمایت کردند و او را یاری نمودند و از نوری که به همراه او نازل شده است پیروی کردند، بی‌گمان آنان رستگارانند.»

۱- تفسیر زمخشری: ج ۱، ص ۳۷۳. تفسیر ابن کثیر: ج ۱، ص ۳۷۳.

بعضی از مفسران گفته‌اند: منظور از ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ﴾ بنی اسرائیل و یهودیانی هستند (که به حضرت محمد ﷺ ایمان آورده‌اند) ولی جمهور مفسران بر این باورند که منظور از آنان تمام امت پیامبر اسلام ﷺ است خواه در اصل یهودی بوده باشند یا غیر یهودی. خداوند این سخن را زمانی با حضرت موسی مطرح کرده است که هنوز انجیل نازل نشده بود و این از باب خبردادن از آینده است. (فخر) رازی می‌گوید: این سخن دلالت می‌کند بر اینکه اوصاف پیامبر گرامی اسلام ﷺ و صحت نبوت او در تورات و انجیل مکتوب بوده است، چراکه اگر چنین نباشد این سخن، یهودیان و مسیحیان را از پذیرش سخنان خدا دور می‌سازد. در حالیکه هیچ خردمندی در راستای تنقیص خویش و دورساختن مردم از پذیرش سخنان خود تلاش نمی‌کند. پس چون خداوند این سخن را گفته است، می‌توان نتیجه گرفت که اوصاف پیامبر ﷺ به طور قطع در تورات و انجیل ذکر شده است و این خود بزرگترین دلیل بر صحت نبوت اوست^۱.

مبحث پنجم: برخی از باورهای یهودیان

۱- یهودیان عزیر را پسر خدا می‌نامند

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عَزِيرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضِلُّهُمُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَتَلْتَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ﴾ [التوبة: ۳۰].

«یهودیان می‌گویند: عزیر پسر خدا است، و مسیحیان می‌گویند: مسیح پسر خدا است. این سخن آنان است که با زبان می‌گویند: (این گفتار) آنان مانند گفتار کسانی است که قبلاً کافر شده‌اند. خداوند آنان را نابود کند؛ چگونه بازداشته می‌شوند؟»

ابن عطیه در تفسیر این آیه گفته است: از آثار بیشتر اندیشمندان فهمیده می‌شود که (تنها) گروهی از یهودیان این سخن را بر زبان رانده‌اند نه همه‌ی آنان. ابن عباس رضی الله عنهما

۱- تفسیر فتح البیان: ج ۵، ص ۳۲-۳۴.

هم گفته است: چهار نفر از رهبران دینی یهود یعنی سلّام بن مشکم، نعمان بن اُبی اوفی، شاس بن قیس و مالک بن صیف این سخن را گفته‌اند. نقاش هم گفته است: از یهودیانی که این سخن از آنان نقل شده است هیچ کس باقی نمانده و همه منقرض شده‌اند.^۱

قرطبی در تفسیر این آیه گفته است: لفظ ﴿الْيَهُودُ﴾ در این آیه عام است ولی منظور از آن عده‌ی خاصی است، چون همه‌ی یهودیان این سخن را نگفته‌اند. همانطور که در آیه‌ی ﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ﴾ [آل عمران: ۱۷۳]. لفظ ﴿النَّاسُ﴾ عام است و همه‌ی مردم را می‌رساند ولی منظور از آن شخص خاصی است (که این سخن را به پیامبر ﷺ و اصحاب گفته است)، چون بدیهی است که همه‌ی مردم این سخن را نگفته‌اند. در آیه‌ی فوق هم چون بزرگان یهود این سخن را گفته‌اند و گفتار بزرگان در میان مردم شهرت دارد، این سخن به تمام یهودیان نسبت داده شده است.^۲

در تفسیر «روح المعانی» آلوسی هم آمده است: کسانی که گفته‌اند عزیر پسر خدا است، پیشینیان قوم یهود بوده‌اند نه همه‌ی آنان ولی به همه‌ی آنان نسبت داده شده است، چون اگر عده‌ای از یک قوم مرتکب کار زشتی شدند، معمولاً به همه‌ی آنان نسبت داده می‌شود. عده‌ای هم گفته‌اند: گروهی از یهودیان مدینه از جمله سلام بن مشکم، نعمان بن اُبی اوفی، شاس بن قیس و مالک بن صیف قائل به این سخن بوده‌اند. (در ادامه) آلوسی می‌گوید: به هر حال این سخن با توجه به فرموده‌ی خداوند در میان یهودیان شایع بوده است و اینکه عده‌ای از آنان آن را به طور کلی رد کرده و عده‌ای هم گفته‌اند منظور از اینکه می‌گوییم: عزیر پسر خدا است، این است که احکام دینی را برای ما توضیح داده است، اعتباری ندارد.^۳

۱- تفسیر ابن عطیه: ج ۶، ص ۴۶۱.

۲- تفسیر قرطبی: ج ۸، ص ۱۱۶.

۳- تفسیر آلوسی: ج ۱۰، ص ۸۱.

در «تفسیر فتح البیان» هم این اقوال نقل شده‌اند.^۱ و اما در «تفسیر المنار» چنین آمده است: کسانی که این سخن را گفته‌اند بعضی از یهودیان مدینه بوده‌اند و شاید قبل از آن‌ها هم کسان دیگری این سخن را بر زبان جاری کرده باشند ولی به ما نرسیده باشد. از ابن عباس رضی الله عنهما نقل شده که گفته است: سلام بن مشکم، نعمان بن اوفی، ابوانس، شاس بن قیس و مالک بن صیف خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: ما چگونه از شما پیروی می‌کنیم در حالی که قبله‌ی ما را ترک کرده‌ای و معتقد نیستی که عزیر پسر خدا است؟ پس ما هم در تفسیر این آیه روایت ابن عباس را می‌پذیریم.^۲

پس از مجموع گفته‌های مفسران می‌توان نتیجه گرفت که کسانی که گفته‌اند عزیر پسر خدا است، برخی از علمای معتبر یهود و پیروانشان بوده‌اند ولی چون این سخن در میان یهودیان شیوع پیدا کرده و آنان در مقابل آن سکوت اختیار کرده و سکوت هم نشانه‌ی رضایت است، به همه‌ی آنان نسبت داده شده است، چون کسی که راضی به سخن کفرآمیز باشد همچون گوینده‌ی آن کافر محسوب می‌شود.

۲- یهودیان می‌گویند: بجز چند روز محدود آتش جهنم گریبانگیر ما

نمی‌شود

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَقَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ ۗ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿۸۰﴾ بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَظَّتْ بِهِ ۖ حَظِيئَتُهُ ۗ وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۸۱﴾﴾ [البقرة: ۸۰-۸۱].

«(یهودیان) می‌گویند آتش (جهنم) بجز ایام معدودی به ما نمی‌رسد. (خداوند در توبیخ آنان می‌گوید): بگو: آیا از خدا پیمان گرفته‌اید (مبنی بر اینکه به جز این چند روز شما را عذاب

۱- فتح البیان: ج ۵، ص ۲۸۱.

۲- تفسیر المنار: ج ۱۰، ص ۲۸۴.

نمی‌دهد تا چنین بگویید) و خدا هرگز خلاف وعده‌ی خود عمل نمی‌کند؟ یا اینکه (عهد و پیمانی در کار نبوده و) شما چیزی به خدا نسبت می‌دهید که از آن بی‌خبرید. آری! هر کس مرتکب گناه شود و گناهِش او را احاطه کند (به طوری که هیچ حسنه‌ای برای او باقی نماند که وی را از آتش جهنم و ماندن در آن نجات دهد) چنین افرادی یاران آتش بوده و جاودانه در آن خواهند ماند».

از جمله باورهای فاسد یهودیان این بود که می‌گفتند بجز مدت کمی عذاب جهنم را نخواهند دید و در آن جاودانه نخواهند ماند و این مدت را هفت روز تخمین می‌زدند، چرا که معتقد بودند که دنیا هفت هزار سال طول خواهد کشید و به جای هر هزار سال یک روز عذاب داده خواهند شد. عده‌ای از آنان هم می‌گفتند: تنها چهل روزی که گوساله را می‌پرستیدیم، وارد آتش جهنم می‌شویم نه بیشتر. منظور از «سیئه و خطیئه» در آیه‌ی فوق، کفر و شرک است، چراکه در قرآن و سنت متواتر به اثبات رسیده است که جاودانه ماندن در آتش تنها به کافران و مشرکان اختصاص دارد، و اینکه این آیه در مورد یهودیان نازل شده است خود مؤید این مطلب است!

۳- یهودیان و مسیحیان خود را پسران و عزیزان خدا می‌نامند

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبُّوهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَلِلَّهِ الْمُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ ﴿۱۸﴾﴾ [المائدة: ۱۸].

«یهودیان و مسیحیان گفتند: ما پسران و عزیزان خداییم (همانطوری که عزیز و مسیح پسران خدا بودند، خداوند در رد سخنان آنان خطاب به پیامبر ﷺ می‌فرماید): بگو: (اگر راست می‌گویید) پس چرا شما را در برابر گناهانتان عذاب می‌دهد. بلکه شما انسان‌هایی همچون سایر انسان‌هایی هستید که خدا آنان را آفریده است (و آنان را در برابر خیر و شر محاسبه کرده و هر

کسی را طبق کردارش مجازات خواهد کرد) خداوند هر که را بخواهد (در دنیا هدایت می‌کند (و) مورد آمرزش قرار می‌دهد. و هر که را بخواهد (در دنیا بر کفر می‌میراند) و او را عذاب می‌دهد (بدون اینکه اعتراضی بر کار خدا وارد شود، چرا که خداوند قادر مطلق است و هر کاری که بخواهد انجام می‌دهد) و سلطنت آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن‌ها است متعلق به خدا است و برگشت (همه چیز) تنها به سوی اوست».

یهودیان و مسیحیان ادعا می‌کردند که پسران و عزیزان خدایند، ولی خداوند در رد ادعای آنان به پیامبر ﷺ می‌فرماید که به آنان بگوید: اگر راست می‌گویید پس چرا خداوند شما را در مقابل گناهانتان عذاب می‌دهد همانطور که خود اعتراف کرده‌اید که ایام معدودی دچار عذاب خواهید شد، در حالی که پسر باید از جنس پدر باشد و نباید کاری از او سر بزند که در حق پدرش محال باشد و اگر شما واقعاً عزیزان خدا باشید، نباید خداوند شما را عذاب بدهد حال آنکه شما در برابر گناهانتان عذاب داده می‌شوید و این دلالت می‌کند بر اینکه ادعای شما، ادعای دروغ و باطلی است!

۴- یهودیان خدا را بخیل می‌دانند

خداوند متعال به نقل از یهودیان می‌فرماید:

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُم مَّا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا...﴾ [المائدة: ۶۴].

«یهودیان می‌گویند: دست خدا با غل و زنجیر بسته شده است. دست‌هایشان بسته باد! و به سبب آنچه گفته‌اند نفرینشان باد (و از رحمت خدا بدور باشند). بلکه دو دست خدا باز (و بی‌نهایت جواد و بخشنده است) هر گونه که بخواهد (و طبق حکمت خود) انفاق می‌کند. (بدون اینکه هیچ گونه اعتراضی بر کار او وارد باشد، چرا که تنها او بخشنده و گیرنده است) بدون شک آنچه از سوی پروردگارت بر شما نازل شده است، بر سرکشی و کفرورزی بسیاری از آنان می‌افزاید».

یهودیان می‌گفتند: خدا بخیل است و برای بیان این مطلب تعبیر «یدالله مغلوله» را بکار می‌بردند که ابن عباس رضی الله عنه آن را به معنی بخیل تفسیر کرده است. خداوند هم در رد سخن آنان و مطابق تعبیر آنان فرموده است: «غَلَّتْ أَيْدِيهِمْ» یعنی دست‌های آنان با غل و زنجیر بسته شوند و بخیل گردند! و چنین هم شد، چون بخل صفت بارزی است در میان آنان. یهودیان به خاطر چنین سخن زشتی مورد لعنت خداوند قرار گرفتند و از رحمت خداوند دور گردیدند و درد دنیا به صورت بوزینه و خوک درآمدند و دچار ذلت و پستی شدند و ترسو به بار آمدند و در آخرت هم عذاب جهنم گریبانگیرشان خواهد شد^۱.

در ادامه‌ی آیه خداوند برای اثبات بخشندگی خود تعبیر ﴿بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ﴾ را بکار برده است و با وجود اینکه آنان لفظ «ید» را به صورت مفرد بکار برده‌اند ولی خداوند به منظور مبالغه در رد ادعای آنان و اثبات بخشندگی خود از لفظ مثنی استفاده کرده است، چون بخشندگی با دو دست مبالغه‌آمیزتر است. و «ید» مانند سمع و بصر یکی از صفات خداوند است و بر ما است که به آن ایمان بیاوریم و در برابر آن تسلیم شویم و آن گونه که شایسته‌ی ذات خداوندی است به او نسبت دهیم بدون اینکه به دنبال کیفیت و تشبیه و تعطیل آن باشیم. چون همانطور که ذات خداوند با دیگر ذوات متفاوت است، صفات او هم شباهتی به صفات دیگران ندارد و در واقع ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ «هیچ چیز شبیه او نیست و او شنوا و بینا است». بنابراین نمی‌توان «ید» را بعنوان عضوی از بدن به خدا نسبت داد. ولی چون یهودیان قائل به تجسیم خداوند هستند طبق باور فاسد آنان می‌توان «ید» را به معنی عضوی از بدن به خدا نسبت داد^۲.

۴- یهودیان خدا را فقیر و نیازمند می‌دانند

خداوند متعال می‌فرماید:

۱- تفسیر ابن کثیر: ج ۲، ص ۷۵. فتح البیان: ج ۴، ص ۱۱-۱۲.

۲- فتح البیان: ج ۴، ص ۱۳.

﴿لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتْلَهُمُ الْأَثِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَنَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿۱۸۱﴾﴾ ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ ﴿۱۸۲﴾﴾ [آل عمران: ۱۸۱-۱۸۲].

«بی گمان خداوند سخن کسانی را شنید که گفتند: خدا فقیر است و ما بی نیازیم! آنچه را که گفتند (بر ایشان) خواهیم نوشت، (همچنین) به قتل رساندن پیامبران توسط (گذشتگان) ایشان (نیز ثبت و ضبط خواهد شد) و (در جهنم یا هنگام محاسبه بدانان) خواهیم گفت: بچشید عذاب سوزان را! این (عذاب) به خاطر چیزی است که خودتان پیشاپیش انجام داده‌اید و خداوند به بندگان (خود) هیچ ستمی روا نمی‌دارد.»

وقتی که آیه‌ی: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا﴾ [البقرة: ۲۴۵]. «کیست که به خدا قرض نیکویی بدهد؟» نازل شد، برخی از یهودیان از جمله حئی بن اخطب و فنحاص بن عازوراء گفتند: خدا فقیر است و ما بی نیازیم و از ما درخواست قرض می‌کند. و این سخن زشتی است که تنها سرکشانی آن را بر زبان می‌رانند که در کفر غوطه‌ور بوده‌اند، چون این افراد یا معتقد به سخن خود بوده‌اند و یا اینکه قرآن را به ریشخند گرفته‌اند و در هر صورت کار بسیار زشتی مرتکب شده‌اند. لذا خداوند هم این سخن زشت آنان را بی‌پاسخ نگذاشته و فرموده است که سخن آنان را در صحیفه‌ی اعمالشان یا در علم خود ثبت کرده و طبق آن، آنان را مجازات خواهد کرد. در ادامه خداوند متعال می‌فرماید: نه تنها این سخن زشت آنان را ضبط کرده‌ایم، بلکه به قتل رساندن پیامبران توسط گذشتگان آنان را نیز ثبت کرده‌ایم، تا از یک طرف به این نکته اشاره شود که این سخن زشت، اولین جنایتی نیست که یهودیان مرتکب شده‌اند، بلکه جنایتهای بی‌شمار دیگری را نیز در پرونده‌ی خود دارند، و از طرف دیگر بر این نکته تأکید شود که هر چند پیامبران توسط پیشینیان آنان به قتل رسیده‌اند، ولی چون آنان نیز بدین جنایت رضایت داده‌اند، شریک جرم آنان به حساب می‌آیند و مانند آنان مجازات می‌شوند، چون کسی که در برابر کفر و ستم رضایت نشان می‌دهد همانند کسی است که مرتکب آن‌ها می‌شود. روایت شده که

شخصی کشته شدن حضرت عثمان رضی الله عنه را تحسین کرد. شعبی به او گفت: شما هم شریک خون او هستی! یعنی شعبی رضایت به قتل را به منزله‌ی قتل به حساب آورده است. قرطبی هم بعد از نقل این سخن از شعبی گفته است: این مسأله‌ی مهمی است، چون (با این حساب) رضایت دادن به گناه، گناه محسوب می‌شود. ابوداود به نقل از عرس بن عمیره کندی از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِذَا عُمِلَتِ الْخَطِيئَةُ فِي الْأَرْضِ كَانَ مَنْ شَهِدَهَا فَكْرَهَا. وَقَالَ مَرَّةً أَنْكَرَهَا. كَمَنْ غَابَ عَنْهَا وَمَنْ غَابَ عَنْهَا فَرَضِيهَا كَانَ كَمَنْ شَهِدَهَا».

«هر گاه در جایی، گناهی انجام داده شود، کسانی که در آنجا حضور دارند، اگر از آن متفرغ باشند - و یک بار گفت: آن را انکار کنند - همانند کسانی هستند که در آنجا حضور ندارند (و گناهی بر آنان نیست) ولی کسانی که از صحنه‌ی گناه غائب بوده و به آن رضایت داده‌اند، همانند کسانی هستند که در آنجا حضور داشته (و به آن رضایت داده‌اند)». با وجود اینکه پیامبران معصومند و هرگز گناهی از آنان صادر نمی‌شود تا در مقابل آن کشته شوند، خداوند فرموده است: یهودیان پیامبران را بدون حق می‌کشتند، تا به بزرگی و زشتی گناه آنان اشاره کند.

ذکر واژه‌ی «آیدی» در ﴿ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أُيْدِيكُمْ﴾ بدین خاطر است که دلالت کند بر اینکه آنان خود مستقیماً آن گناهان را مرتکب شده‌اند، چون گاهی کاری که انسان به آن دستور داده‌است نیز به انسان نسبت داده می‌شود، پس وقتی که کاری به دست‌های انسان نسبت داده می‌شود دلالت می‌کند بر اینکه انسان خود مستقیماً آن را انجام داده‌است. و یا اینکه ذکر «آیدی» به خاطر این است که انسان بیشتر کارها را با دست انجام می‌دهد.^۱

۱- تفسیر زمخشری: ج ۱، ص ۴۴۶. تفسیر قرطبی: ج ۴، ص ۲۹۴-۲۹۵ و ج ۱، ص ۴۳۲.

فصل چهارم: نصاری (مسیحیت)

مبحث اول: آشنایی با نصاری، عیسی و مادرش مریم علیهما السلام

الف - نصاری

در تفسیر زمخشری آمده است: «نصاری» جمع «نَصْران» است. گفته می‌شود: «رجل نَصْران» و «امرأه نَصْرانه». یاء «نصرانی» برای مبالغه است. و مسیحیان بدین علت نصاری نامیده شده‌اند که حضرت عیسی را یاری کرده‌اند.^۱

آلوسی گفته است: نصاری نامی است برای اصحاب حضرت عیسی صلی الله علیه و آله و اطلاق این اسم بر آن‌ها بدین خاطر است که حضرت عیسی صلی الله علیه و آله را یاری کرده‌اند و یا به یاری یکدیگر شتافته‌اند.^۲

در «تفسیر فتح البیان» هم آمده است: سیبویه گفته است: لفظ «نصاری» جمع، و مفرد آن «نَصْران» و «نَصْرانه» است ولی تنها با یاء نسبت بکار می‌رود و گفته می‌شود: «رجل نصرانی» و «امرأة نصرانیة».

جوهری هم گفته است: «نصران» نام روستایی است در شام که نصاری به آن نسبت داده می‌شوند.^۳

ابن عطیه هم در تفسیر خود گفته است: «نصاری» لفظی است که از ماده‌ی «نصر» گرفته شده است بدلیل اینکه روستایشان «ناصره» یا «نصریا» نامیده می‌شد، و یا بدلیل اینکه همدیگر را یاری می‌کردند و یا به خاطر اینکه حضرت عیسی صلی الله علیه و آله فرموده است:

۱- تفسیر زمخشری: ج ۱، ص ۱۶۴.

۲- تفسیر آلوسی: ج ۱، ص ۲۷۸.

۳- تفسیر فتح البیان: ج ۱، ص ۱۸۵.

﴿مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ﴾

سیبویه گفته است: «نصاری» جمع، و مفرد آن در اصل «نصران» و «نصرانه» است ولی لفظ مفرد بدون یاء نسبت «نصرانی و نصرانیه» بکار نمی‌رود^۱.

ب- آشنایی با حضرت عیسی عليه السلام

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿٤٥﴾﴾ [آل عمران: ۴۵].

«آنگاه که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را به کلمه‌ای از جانب خودش که نامش مسیح عیسی پسر مریم است مژده می‌دهد، درحالی‌که او در دنیا و آخرت دارای وجاهت و کرامت و از زمره‌ی مقربان است.»

در این آیه لفظ «کلمه» بر عیسی عليه السلام اطلاق شده است یعنی همانطور که «مسیح» و «عیسی» نامیده شده، «کلمه» هم نامیده شده است. همچنین در این آیه حضرت عیسی عليه السلام به مادرش نسبت داده شده است، بنابراین نخست این الفاظ را مورد بررسی قرار می‌دهیم و آنگاه علت نسبت او به مادرش را بیان می‌کنیم.

اطلاق لفظ «کلمه» بر عیسی عليه السلام

در تفسیر ابن عطیه در مورد علت اطلاق لفظ «کلمه» بر حضرت عیسی عليه السلام آمده است: قتاده گفته است: خداوند عیسی را «کلمه» نامیده است، چون وی را با یک کلمه یعنی «کُنْ» بوجود آورده است. همانطوریکه گفته می‌شود: این چیز «قَدَر» خدا است یعنی ناشی از تقدیر الهی است. طبری هم به نقل از عده‌ای گفته است: خداوند حضرت عیسی عليه السلام را «کلمه» نامیده است، همانطوریکه دیگر مخلوقات را به اسم‌های دیگری نامگذاری کرده است. سپس ابن عطیه گفته است: اطلاق لفظ «کلمه» بر حضرت عیسی عليه السلام بدین خاطر

۱- تفسیر ابن عطیه: ج ۱، ص ۳۲۶.

است که خداوند در تورات و دیگر کتاب‌های آسمانی از حضرت عیسی یاد کرده است. بنابراین معنی آیه چنین می‌شود: «ای مریم! به شما مژده می‌دهیم که شما همان زنی هستی که خداوند او را برگزیده است تا انسانی را که قبلاً از او سخن گفته و در کتاب‌های آسمانی خبر آمدن او را داده است، به دنیا آوری»^۱.

در تفسیر آلوسی آمده است: عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ «کلمه» نامیده شده است، چون برخلاف دیگر آدمیان بدون پدر و با لفظ «کن» بوجود آمده است. بیشتر مفسران هم بر این عقیده‌اند، و در تأیید سخن خود به این آیه استناد کرده‌اند که خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ طَّ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿۵۹﴾﴾ [آل عمران: ۵۹].

«مثال (آفرینش) عیسی نزد خداوند همانند (آفرینش) آدم است که او را از خاک آفرید و سپس گفت: پدید آی! و او پدید آمد»^۲.

صاحب «تفسیر فتح البیان» هم علت نامگذاری حضرت عیسی به «کلمه» را بوجود آمدن وی به وسیله کلمه «کن» دانسته و آن را از قبیل اطلاق سبب بر مسبب دانسته است. ابن کثیر هم چنین نظری را دارد^۳.

نامگذاری حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ به «مسیح»

زمخشری در تفسیر خود گفته است: «مسیح» یکی از القاب شریفه مانند صدیق و فاروق است که اصل عبری آن «مشیحا» و به معنی مبارک است^۴.

در تفسیر ابن عطیه آمده است: در مورد ریشه‌ی لفظ «مسیح» اختلاف نظر وجود دارد، عده‌ای گفته‌اند: مسیح از «ساح یسیح» و به معنی گردش کردن در زمین است. ولی جمهور بر این عقیده‌اند که «مسیح» از «مَسَحَ» به معنی مسح کردن زمین گرفته شده و

۱- تفسیر ابن عطیه: ج ۳، ص ۱۱۸.

۲- تفسیر آلوسی، ج ۲، ص ۱۶۰.

۳- تفسیر فتح البیان: ج ۲، ص ۲۳۵. تفسیر ابن کثیر: ج ۱، ص ۳۶۳.

۴- تفسیر زمخشری: ج ۱، ص ۳۶۳.

حرکت کردن بر زمین به منزله مسح کردن آن در نظر گرفته شده است و از این روی حضرت عیسی علیه السلام «مسیح» نامیده شده است. عده‌ای هم بر این باورند که چون هر مرضی را که مسح می‌کرد، شفا می‌یافت، «مسیح» نامیده شده است. بنابراین دو نظریه، «مسیح» بر وزن «فعلیل» و به معنی «فاعل» است. ابن جبیر گفته است: حضرت عیسی علیه السلام «مسیح» نامیده شده است، چون خداوند او را مبارک آفریده است و عده‌ای هم گفته‌اند: چون با روغن مقدس مالیده شده و یا از گناهان پاک شده است، با توجه به این نظریات، «مسیح» بر وزن «فعلیل» به معنی «مفعول» است.

ابراهیم نخعی هم «مسیح» را به معنی صدیق و راستگو دانسته است.^۱ ابن کثیر در تفسیر خود گفته است: حضرت عیسی علیه السلام بعلت گردش زیاد، مسیح نامیده شده است، عده‌ای هم علت این امر را صافی و بدون گودی کف پاهای وی دانسته‌اند، برخی هم بر این باورند که چون حضرت عیسی هر بیماری را مسح می‌کرد، به اذن خدا شفا می‌یافت، مسیح نامیده شده است.^۲

در تفسیر آلوسی چنین آمده است: «مسیح» لقب حضرت عیسی علیه السلام و مثل فاروق از القاب شریفه است. اصل عبری آن «مشیحا» و به معنی مبارک است. بسیاری از پیشینیان هم گفته‌اند: لفظ «مسیح» از «مسح» گرفته شده ولی در مورد بیان علت اطلاق آن بر حضرت عیسی علیه السلام اختلاف نظر داشته‌اند، عده‌ای گفته‌اند: چون مبارک آفریده شده است و عده‌ای هم گفته‌اند! چون بر چشم نابینا دست می‌کشید و بینایی خود را باز می‌یافت و هر بیماری را مسح می‌کرد، شفا می‌یافت.^۳

صاحب «تفسیر فتح البیان» هم بر این باور است که در مورد ریشه‌ی لفظ «مسیح» اختلاف نظر وجود دارد، عده‌ای آن را از «مسح» گرفته‌اند، چون در زمین به گردش

۱- تفسیر ابن عطیه: ج ۳، ص ۱۱۹.

۲- تفسیر ابن کثیر: ج ۱، ص ۳۶۳.

۳- تفسیر آلوسی: ج ۲، ص ۱۶۱.

می‌پرداخت و در جایی سکنی نمی‌گزید، یا به خاطر اینکه هر بیماری را مسح می‌کرد، شفا می‌یافت، یا اینکه چون با روغن مخصوص پیامبران مالیده شده و یا چون دارای پاهای صاف و بدون گودی بوده است و بالاخره یا بدین علت بوده که از گناهان، پاک گردیده است.^۱

اما واژه‌ی «عیسی» لفظی معرّب^۲ است که اصل عبری آن «ایشوع» به معنی سیّد و آقا است. «عیسی» از «عیس» گرفته شده و چون حضرت عیسی علیه السلام دارای رنگ سفید متمایل به سرخی بوده، به این اسم نامگذاری شده است. ولی اصل این است که لفظ «عیسی» را غیر مشتق بگیریم، چون سخن گفتن از اشتقاق و ریشه‌ی آن هیچ فایده‌ای در بر ندارد.^۳

اما در مورد علت انتساب حضرت عیسی علیه السلام به مادرش، زمخشری گفته است: فرزندان معمولاً به پدران خود نسبت داده می‌شوند ولی در آیه‌ای که قبلاً بدان اشاره شد، حضرت عیسی علیه السلام به مادرش نسبت داده شده است تا اشاره باشد به این نکته که حضرت عیسی علیه السلام بدون پدر متولد می‌شود.^۴

زمخشری همچنین در مورد معرفی شدن حضرت عیسی بعنوان «مسیح عیسی ابن مریم» گفته است! «عیسی»، اسم، «مسیح» لقب و «ابن مریم» صفت است و مجموع این سه لفظ معرّف حضرت عیسی علیه السلام هستند.^۵

ج- آشنایی با مریم مادر عیسی علیه السلام

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَدَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي ۖ إِنَّكَ أَنْتَ

۱- تفسیر فتح البیان: ج ۲، ص ۲۳۵-۲۳۶.

۲- معرّب: لفظی است که در اصل عربی نبوده و از زبان دیگری گرفته شده است.

۳- تفسیر آلوسی: ج ۲، ص ۱۶۱.

۴- تفسیر زمخشری: ج ۱، ص ۳۶.

۵- همان: ج ۱، ص ۳۶۳.

السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۳۵﴾ فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ ﴿[آل عمران: ۳۵-۳۶].

«هنگامی که همسر عمران گفت: پروردگارا! من آنچه را که در شکم دارم (بعد از آنکه به دنیا آمد) خالصانه نذر تو کردم (تا تنها طاعت تو را بجای آورد و به چیز دیگری مشغول نشود) پس (این قربانی) را از من بپذیر که تو شنوا و دانائی. پس وقتی که او را به دنیا آورد (با تأسف و عذر خواهان) گفت: خداوند! من او را دختر زائیدم، ولی خدا به آنچه او به دنیا آورده بود، آگاه‌تر بود (و بهتر می‌دانست که) پسر مانند دختر نیست (و این دختر به مراتب بهتر از پسری است که او آرزو می‌کرد و گفت:) و من او را مریم نامیدم.»

همسر عمران از اینکه فرزندش، دختر به دنیا آمد، اظهار تأسف و ناراحتی کرد، چون وی امیدوار بود که پسری به دنیا آورد که در خدمت خانه‌ی خدا باشد و در آن به عبادت بپردازد درحالی‌که معمولاً دختر بویژه در ایام حیض صلاحیت چنین کاری را ندارد، و چون این اظهار تأسف همسر عمران شبهه‌ی برتری پسران بر دختران را تداعی می‌کند، خداوند در رد این شبهه فرموده است: خدا بدانچه او به دنیا آورده بود آگاه‌تر بود و بهتر می‌دانست که پسر مانند دختر نیست و این دختر به مراتب از پسری که او آرزو می‌کرد بهتر است.^۱

زکریا و سرپرستی کردن مریم

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا﴾ [آل عمران: ۳۷].

«خداوند او (یعنی مریم) را به طرز نیکوئی (از مادرش برای خدمت خانه‌ی خدا و عبادت کردن در آن به جای پسر) پذیرفت و او را خوب تربیت کرد و زکریا را سرپرست او قرار داد.»
خداوند سرپرستی مریم را به زکریا واگذار کرد تا مریم از او علم مفید و کردار نیک بیاموزد و نیز به خاطر اینکه زکریا شوهر خاله‌ی مریم و به قول بعضی دیگر شوهر خواهر

او بوده است.^۱

کرامت مریم

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿كَلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَمْرَأَتُ أَلَيْسَ لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ [آل عمران: ۳۷].

«هر زمان زکریا وارد عبادتگاه او می‌شد، غذا را در پیش او می‌یافت. گفت: ای مریم! این از کجا برایت آمده است: (مریم) گفت: این از جانب خدا می‌آید، بدرستی که خدا به هر کس که بخواهد بی حساب روزی می‌دهد.»

«محراب» به معنی غرفه و مکان مرتفع است. و هر وقت زکریا وارد آنجا می‌شد، در زمستان، میوه‌ی تابستان و در تابستان میوه‌ی زمستان را می‌یافت، و این بر وجود کرامت اولیاء دلالت می‌کند.^۲

مژده‌ی تولد عیسی عليه السلام به مریم

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِذْ قَالَتِ الْمَلَأِكَةُ يَمْرَأَتُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿٤٥﴾ ... قَالَتْ رَبِّ أَلَيْسَ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسَّسْنِي بَشَرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُن فَيَكُونُ ﴿٤٧﴾﴾ [آل عمران: ۴۵ و ۴۷].

«آنگاه که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را به کلمه‌ای از جانب خودش که نامش مسیح عیسی پسر مریم است مژده می‌دهد، در حالیکه او در دنیا و آخرت دارای جاهت و از زمره‌ی مقربان است. ... (وقتی که مریم این مژده‌ی فرشتگان را شنید) گفت: پروردگارا! چگونه مرا فرزندی خواهد بود در حالی که (من نه ازدواج کرده‌ام و نه قصد ازدواج دارم و) هیچ انسانی به من دست نزده است: (فرشته‌ای که جانب خدا مأمور دادن این مژده بود، در پاسخ

۱- تفسیر ابن کثیر: ج ۱، ص ۳۶۰.

۲- تفسیر ابن کثیر: ج ۱، ص ۳۶۰.

مریم) گفت: این چنین خداوند هر چه بخواهد می‌آفریند و هر گاه اراده‌ی چیزی بکند فقط می‌گوید: پدید آی! پس (بدون تأخیر) پدید می‌آید».

یعنی خداوند هر چیزی را اراده کند، بلافاصله و بدون کمترین تأخیری پدید می‌آید همانطور که خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ﴾ [القمر: ۵۰].
«فرمان ما مانند یک نگاه سریع و با عجله، فرمانی بیش نیست».

مبحث دوم: حامله شدن مریم، تولد عیسی و گفتگوی مریم با قومش

چگونگی حامله شدن مریم علیها السلام

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَدَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا ﴿١٦﴾ فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا ﴿١٧﴾ قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا ﴿١٨﴾﴾ [مریم: ۱۶-۱۸].

«و در کتاب (آسمانی قرآن) از مریم سخن بگو: آنگاه که در ناحیه‌ی شرقی (مسجد) از خانواده‌اش کناره گرفت (تا به عبادت پردازد) و پرده‌ای میان خود و آنان افکند. (در این هنگام) ما فرشته‌ی خود، جبرئیل را به سوی او فرستادیم و جبرئیل به صورت انسان کاملی بر مریم ظاهر شد. (وقتی که مریم در آن خلوت کرده جبرئیل را به شکل یک انسان مشاهده کرد، از او ترسید و فکر کرد که جبرئیل قصد او را دارد، لذا) مریم گفت: من از (سوء قصد) تو به خدای مهربان پناه می‌برم. اگر پرهیزکار هستی (و از خدا می‌ترسی به من تعرضی نکن. و مریم این سخن را گفت تا خدا را به یاد او بیاورد)»!

وقتی که جبرئیل سخن مریم را شنید گفت: ﴿قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا ﴿١٩﴾﴾ [مریم: ۱۹].

«(جبرئیل) گفت: (من از کسانی نیستم که تو گمان می‌کنی بلکه) من فرستاده‌ی پروردگار تو

هستم تا پسری که (از گناهان) پاکیزه است به تو ببخشم».

وقتی که مریم پاسخ جبرئیل را شنید، با تعجب گفت: ﴿قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ
إِنْ كُنْتُ تَقِيًّا﴾ (۱۸) ﴿[مریم: ۲۰].

«گفت: چگونه پسری خواهم داشت در حالی که هیچ کسی (از راه مشروع) با من نزدیکی
نکرده است و زناکار هم نبوده‌ام».

جبرئیل هم در پاسخ او گفت: ﴿قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّئٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً
لِّلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِّنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا﴾ (۱۹) ﴿[مریم: ۲۱].

«گفت: همانگونه است (که بیان داشتی) پروردگار تو گفته است: این (کار) برای من آسان
است و (این امر) به خاطر آن است که آن را آیه و نشانه‌ای (بر قدرت خدا) برای مردم قرار
دهیم و او را (با برگزیدن به پیامبری) رحمتی از سوی خود سازیم (که مردم را به بندگی خدا و
توحید فراخواند). و (این) کار انجام یافته است».

خداوند متعال در این آیه آفرینش حضرت عیسی عليه السلام بدون پدر را یکی از نشانه‌های
قدرت خود معرفی کرده است. خدایی که آفرینش را به صورت‌های متنوع انجام داده
است، مثلاً آدم را بدون پدر و مادر و فرزندان آدم را به وسیله‌ی پدر و مادر و حضرت
عیسی را به وسیله‌ی مادر و بدون پدر آفریده است و این تنوع در آفرینش بر کمال
قدرت و عظمت خدا دلالت می‌کند.^۱

از علمای سلف روایت شده که وقتی جبرئیل پیام خدا را به گوش مریم رسانید، مریم
تسلیم قضای خدا شد و به سخن او اطمینان پیدا کرد. پس جبرئیل به او نزدیک شد و در
گریبان پیراهن او فوت کرد تا اینکه فوت به شرمگاه او رسید و به اذن خدا به حضرت
عیسی عليه السلام حامله شد.^۲ خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُّوحِنَا...﴾ [التحریم: ۱۲].

۱- تفسیر ابن کثیر: ج ۳، ص ۱۱۸.

۲- تفسیر ابن کثیر: ج ۳، ص ۱۱۵-۱۱۶. تفسیر قاسمی: ج ۱۱، ص ۱۱۷.

«خداوند همچنین به مریم دختر عمران مثل زده است که شرمگاه خود را حفظ کرد و ما از روح (متعلق به) خود در آن دمیدیم».

دوری جستن مریم از قومش به سبب حاملگی

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَدَّتْ بِهِءٍ مَكَانًا قَصِيًّا ﴿٢٢﴾ فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَىٰ جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَلَيْتَنِي مِثَّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَّنْسِيًّا ﴿٢٣﴾﴾ [مریم: ۲۲-۲۳].

«پس مریم به او حامله شد و با جنین خود در مکان دور دستی گوشه گرفت. درد زایمان او را به کنار تنه‌ی درخت خرما کشاند (تا در آنجایی که خود را از دید مردمان پنهان کرده بود، بدان تکیه دهد، در آن هنگام درد زایمان شدت گرفت و عیسی علیه السلام متولد شد و مریم هنگام ولادتش) گفت: ای کاش قبل از این مرده بودم و چیز ناقابل و فراموش شده‌ای بودم».

حضرت مریم چون می‌دانست که مردم سخن او را باور نمی‌کنند بهترین راه‌حل را دوری جستن از آنان دید! و چون می‌دانست که بعد از تولد عیسی با انواع تهمت‌های ناروای مردم روبرو خواهد شد (لذا اندوه و هراس وجودش را فراگرفت) و در آن لحظه آرزوی مرگ کرد!.

ندایی به مریم توصیه می‌کند و از او دل‌داری می‌نماید

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَنَادَاهَا مِن تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا ﴿٢٤﴾ وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَلِّقُ عَلَيْنِكَ رُطْبًا جَنِيًّا ﴿٢٥﴾ فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا فَمَا تَرِينَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا ﴿٢٦﴾﴾ [مریم: ۲۴-۲۶].

۱- تفسیر قرطبی: ج ۱۱، ص ۹۲.

۲- تفسیر ابن عطیه: ج ۹، ص ۴۴۶. تفسیر ابن کثیر: ج ۳، ص ۱۱۷. تفسیر قاسمی، ج ۱۱، ص ۱۱۸. تفسیر

شوکانی: ج ۳، ص ۳۲۹.

«جبرئیل یا حضرت عیسی) از پائین او، وی را صدا زد که اندوهگین مباش. پروردگارت چشمه‌ای را پایین (تراز) تو قرار داده است. و تنه‌ی درخت خرما را به طرف خود بجنبان تا خرما‌ی نارس دست چینی بر تو فرود آید، پس (از این خرما‌ی شیرین) بخور و (از آن آب گوارا) بنوش و (با دیدن این فرزند دل‌بند و پیامبر) چشم را روشن دار. و هر گاه کسی را دیدی (و از فرزندت سؤال کرد با اشاره) بگو: من برای خدای مهربان روزه‌ی (سکوت) نذر کرده‌ام و امروز با هیچ انسانی سخن نمی‌گویم».

در این آیه عده‌ای ﴿وَقَرَىٰ عَيْنًا﴾ را به معنی خوابیدن گرفته و گفته‌اند: خداوند مریم را به خوردن و آشامیدن و خوابیدن تشویق کرده است. و به دنبال آن خداوند از مریم خواسته است که از سخن گفتن با مردم بپرهیزد و پاسخ دادن به آنان را به پسرش واگذار کند، تا خجالت نکشد و با ظهور این معجزه پاکدامنی او به اثبات برسد^۱.

برگشتن مریم با فرزندش به میان مردم و تهمتهای ناروا

خداوند متعال در مورد بازگشت مریم با پسرش به میان مردم می‌فرماید:

﴿فَأْتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُۥ وَقَالُوا يَمْرِمُۙ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا فَرِيًّا ﴿٢٧﴾ يَأْتُخْتَ هَلْوٰنَ مَا كَانَٓ أَبُوكَ أَمْرًا سَوْءًا وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا ﴿٢٨﴾ فَأَشَارَتْ إِلَيْهِۙ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَن كَانَ فِي الْأَمْهِدِ صَبِيًّا ﴿٢٩﴾﴾ [مریم: ۲۷-۲۹].

«مریم در حالی که فرزندش را برداشته بود، او را پیش اقوام خود برد. آنان گفتند: ای مریم! کار زشتی کرده‌ای! (و در تویخ او گفتند:) ای خواهر هارون! نه پدر تو مرد بدی بود و نه مادرت زن بدکاره‌ای (پس چگونه مرتکب چنین کار زشتی شده‌ای) مریم (وقتی که شک و تردید و تهمتهای آنان را دید) به فرزندش اشاره کرده (و سخن گفتن را به او حواله کرد، و آنان گمان کردند که مریم آنان را مسخره می‌کند پس) گفتند: ما چگونه با کودکی که در گهواره است سخن بگوییم؟».

در مورد ﴿يَأْتُخْتَ هَلْوٰنَ﴾ آراء مختلفی از مفسرین نقل شده است، عده‌ای «أخت» را

۱- تفسیر ابن عطیه: ج ۹، ص ۴۵۰ به بعد. تفسیر زمخشری: ج ۳، ص ۱۲ به بعد.

به معنی شبیه گرفته‌اند، چون مریم در عبادت و بندگی کردن خدا به هارون شباهت داشته است. عده‌ای بر این باورند که چون مریم از نسل هارون برادر موسی علیه السلام بوده است، وی را خواهر هارون خطاب کرده‌اند. برخی هم گفته‌اند که هارون نام مرد صالحی بوده که در میان آنان وجود داشته که مریم در زهد و بندگی با او مقایسه می‌شد (در نتیجه او را بعنوان خواهر هارون مورد خطاب قرار داده‌اند).^۱

عیسی علیه السلام در گهواره سخن می‌گوید و خود را بنده‌ی خدا می‌نامد

خداوند متعال به نقل از سخن عیسی علیه السلام خطاب به قوم مریم می‌فرماید:

﴿قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ ءَاتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا ۖ وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا ۖ وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا ۖ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا ۖ ذَٰلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ﴾ [مریم: ۳۰-۳۴].

«عیسی علیه السلام گفت: من بنده‌ی خدایم. کتاب (آسمانی انجیل) را به من خواهد داد و مرا پیامبر خواهد کرد (و هر چه بخواهد به من وحی می‌کند) و مرا در هر کجا که باشم شخص پر خیر و برکتی (برای دین خود و دعوت بدان) می‌نماید و مرا به نماز خواندن و زکات دادن تا وقتی که زنده باشم سفارش می‌فرماید و (مرا توصیه می‌کند) به نیکی در حق مادرم. و مرا زورگو قرار نداد که (از اطاعت و بندگی او و نیکی به مادرم سرباز زنم و در نتیجه) بدبخت شوم. و سلام (خدا) بر من است آن روز که متولد شدم و آن روز که می‌میرم و آن روز که زنده و برانگیخته می‌شوم. این است عیسی پسر مریم (با این صفات و ویژگی‌هایی که گذشت) این سخن راستین درباره‌ی اوست، سخن راستینی که در آن شک و تردید می‌کنند.»

با توجه به این آیات اولین سخنی که عیسی علیه السلام بر زبان رانده است، اقرار به بندگی خدا است. و با این اقرار خود از یک طرف پروردگار خود را از داشتن فرزند منزّه داشته

۱- تفسیر ابن عطیه: ج ۹، ص ۴۶۱-۴۵۹. تفسیر ابن کثیر: ج ۳، ص ۱۱۸.

و از طرف دیگر مادرش مریم را از ظن و گمان‌های باطل قومش تبرئه کرده است.^۱ ابن کثیر در تفسیر آیه‌ی: ﴿وَالسَّلَامُ عَلَیَّ یَوْمَ وُلِدْتُ﴾ گفته است: این آیه دلالت می‌کند بر اینکه عیسی علیه السلام خود را بنده‌ی خدا و یکی از آفریده‌های او می‌دانست که مانند بقیه‌ی بندگان خدا زندگی می‌کند و می‌میرد و در قیامت برانگیخته می‌شود با این تفاوت که وی در طی این مراحل - که برای دیگر بندگان بسیار دشوار است - از سلامتی کامل برخوردار خواهد بود.^۲

عیسی علیه السلام در گهواره مردم را به بندگی خدا دعوت می‌کند

خداوند به نقل از آنچه عیسی علیه السلام در گهواره به قوم مریم گفت، می‌فرماید:

﴿وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾ [مریم: ۳۶].

«و بدرستی که خداوند پروردگار من و پروردگار شما است، پس او را پرستش کنید. این است راه راست (که هر کس از آن پیروی کند، هدایت می‌یابد و هر کس با آن به مخالفت برخیزد، گمراه می‌شود)».^۳

اختلاف اهل کتاب در مورد عیسی علیه السلام

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ

يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ [مریم: ۳۷].

«گروه‌ها(ی اهل کتاب در مورد حضرت عیسی) با هم دچار اختلاف نظر شدند. و ای بر حال کافران در هنگامه‌ی روزی بزرگ».

بعد از آنکه مشخص شد که حضرت عیسی علیه السلام بنده‌ی خدا و فرستاده‌ی اوست و کلمه و روحی است از جانب خدا که به مریم القا شده است، اهل کتاب دچار اختلاف

۱- تفسیر ابن کثیر: ج ۳، ص ۱۱۹، تفسیر شوکانی: ج ۳، ص ۳۳۲.

۲- تفسیر ابن کثیر: ج ۳، ص ۱۲۰.

۳- تفسیر ابن کثیر: ج ۳، ص ۱۲۰.

شدند و عقاید گوناگونی را درباره‌ی وی ابراز داشتند، جمهور یهودیان او را فرزند زنا و سخن گفتن وی در گهواره را سحر دانستند، عده‌ای دیگر بر این باور بودند که آنکه در گهواره سخن گفته خدا بوده نه عیسی، عده‌ای هم او را پسر خدا خواندند و برخی هم معتقد به تثلیث شدند، بعضی هم گفتند: عیسی بنده‌ی خدا و فرستاده‌ی اوست، و این همان سخن حقی است که خداوند مؤمنان را به آن هدایت کرده است، و خداوند به جز این گروه، دیگر گروه‌ها را که در مورد حضرت عیسی دچار انحراف شده و بر خدا دروغ بسته و مدعی شده‌اند که خدا پسر دارد به شدت تهدید کرده و به آنان تا روز قیامت مهلت داده است.^۱

مبحث سوم: عیسی (علیه السلام) پیامبر بنی اسرائیل

رسالت عیسی (علیه السلام) در قرآن کریم

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَبْنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُّصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي أُسْمُهُ أَحْمَدٌ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٦﴾﴾ [الصف: ٦].

«و (بیاد بیاور) هنگامیکه عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل! بدرستی که من فرستاده‌ی خدا به سوی شما هستم در حالی که توراتی را که پیش از من آمده است، تصدیق می‌کنم و به پیامبری که بعد از من می‌آید و نام او احمد است مژده می‌دهم. (ولی) هنگامیکه (عیسی)^۲ همراه با معجزات روشن و دلایل متقن به پیش آنان آمد، گفتند: این جادوی آشکاری است.»

در این آیه تصریح شده است به اینکه عیسی (علیه السلام) بعنوان پیامبر بنی اسرائیل مبعوث شده است. ولی عیسی (علیه السلام) آنان را با «یا بنی اسرائیل» مورد خطاب قرار داده است و مانند

۱- تفسیر ابن کثیر: ج ۳، ص ۱۲۱.

۲- البته بعضی هم گفته‌اند: زمانی که محمد ﷺ با معجزات روشن و دلایل متقن پیش ایشان آمد.

موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ «یا قومی» را بکار نبرده است، چراکه عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ فاقد پدر بوده و نسبتی با آنان نداشته است تا قوم او به حساب بیایند.^۱

آلوسی هم در این زمینه گفته است: عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ در خطاب به آنها تعبیر «یا قومی» را بکار نبرده است، چون از جانب پدر نسبتی با آنان نداشته است اگرچه مادرش مریم از همهی آنان عالی نسبت تر بوده است.^۲

از آنجائیکه حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ مصدق تورات بوده و مژدهی آمدن پیامبر خاتم به نام احمد را همانطور که در تورات ذکر شده داده است و رسالت وی مخالفتی با تورات نداشته و این خود بیانگر آن بوده که دین او مؤید تمام پیامبران گذشته و آینده بوده است، یهودیان می‌بایست به او ایمان می‌آوردند ولی با وجود اینکه در گهواره به سخن آمد و با معجزات مختلف مورد تأیید خداوند قرار گرفت، به او ایمان نیآوردند بلکه او را تکذیب کردند و تلاش نمودند که وی را به قتل برسانند.^۳

حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ مژدهی آمدن حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را با نام «احمد» داده است و احمد یکی از نام‌های پیامبر گرامی اسلام است.

حسان (شاعر پیامبر) گفته است:

صَلَّى الْأَلَهَ وَمَنْ يُحْفُّ بَعْرَشَهُ وَالطَّيِّبُونَ عَلَى الْمَبَارِكِ أَحْمَد

«خداوند و فرشتگانی که عرش او را احاطه کرده‌اند و پاکان بر نام مبارک احمد صلوات و رحمت می‌فرستند».

امام مالک و بخاری و مسلم و غیر آنان از جبیر بن مطعم روایت کرده‌اند که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «إِنَّ لِي أَسْمَاءَ أَنَا مُحَمَّدٌ وَأَنَا أَحْمَدُ وَأَنَا الْحَاشِرُ الَّذِي يُحْشَرُ النَّاسُ عَلَى قَدَمِي وَأَنَا

۱- تفسیر زمخشری: ج ۴، ص ۵۲۴. تفسیر قرطبی: ج ۱۸، ص ۸۳. تفسیر ابن عطیه: ج ۴، ص ۴۲۹.

۲- تفسیر آلوسی: ج ۲۸، ص ۸۵. تفسیر فتح البیان: ج ۱۴، ص ۱۰۱.

۳- تفسیر آلوسی: ج ۲۸، ص ۸۵. تفسیر فتح البیان: ج ۴، ص ۱۰۱.

الْمَاجِي الَّذِي يُمَحِي بِي الْكُفْرَ وَأَنَا الْعَاقِبُ»^۱.

«من نام‌های مختلفی دارم از جمله: محمد، احمد، حاشر یعنی کسی که دیگران بعد از او زنده می‌شوند، ماحی یعنی کسی که خداوند به وسیله‌ی او کفر را نابود می‌کند، و عاقب یعنی کسی که پیامبری بعد از او نخواهد آمد».

شریعت عیسی عليه السلام و کتاب انجیل

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَرِهِمْ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَعَاتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ﴾ [المائدة: ۴۶].

«و به دنبال آنان (یعنی پیامبران پیشین که به تورات حکم می‌کردند) عیسی پسر مریم را بر راه و روش ایشان فرستادیم که (با گفتار و کردار خود) تصدیق‌کننده‌ی توراتی بود که پیش از او فرستاده شده بود. و به او کتاب انجیل دادیم که در آن هدایت و نوری است (که آنان را از گمراهی در بینش و منش نجات می‌دهد) و تصدیق‌کننده‌ی توراتی است که قبل از آن نازل شده است، و برای پرهیزکاران هدایت و پند و اندرز است».

عیسی عليه السلام از پیامبران بنی‌اسرائیل و شریعت او تورات بود. مسیحیان در انجیل‌های خود از عیسی عليه السلام نقل می‌کنند که وی نیامده بود که شریعت تورات را نقض کند، بلکه آمده بود که آن را کامل کند و به خواست خدا احکام و آداب و اندرزهایی روحی را بر آن بیفزاید^۲.

نعمت‌های خدا بر عیسی و مادرش و معجزات او

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَعْيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَذْكَرُ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدْتُكَ بِرُوحِ

۱- تفسیر آلوسی: ج ۲۸، ص ۸۶، تفسیر فتح البیان: ج ۱۴، ص ۱۰۱.

۲- تفسیر المنار: ج ۶، ص ۴۰۱.

الْقُدْسِ نُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهَلًا وَإِذْ عَلَّمْنَاكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ
وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَةَ
وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ نُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنكَ إِذْ جِئْتَهُم بِالْبَيِّنَاتِ
فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿۱۱۰﴾ وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا
بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّنَا مُسْلِمُونَ ﴿۱۱۱﴾ [المائدة: ۱۱۰-۱۱۱].

«آنگاه که خداوند فرمود: ای عیسی پسر مریم! بیاد بیاور نعمت مرا که بر تو و مادرت ارزانی داشتم! زمانی که بوسیله‌ی جبرئیل تو را تقویت کردم (و بر اثر تأیید الهی بعنوان کودک) در گهواره با مردم سخن می‌گفتی و در سن میان سالی (هم بعنوان پیامبر با آنان صحبت می‌کردی) و (به یاد بیاور) آنگاه که کتاب (یعنی خواندن یا نوشتن) و دانش راستین و تورات و انجیل^۱ را به تو آموختم، و آنگاه که به دستور من چیزی را از گل به شکل پرنده می‌ساختی و در آن می‌دمیدی و به فرمان من پرنده‌ای (زنده) می‌شد، و کور مادرزاد و مبتلا به بیماری پیسی را به فرمان من شفا می‌دادی، و (به یاد بیاور) آنگاه را که مردگان را به فرمان من (زنده می‌کردی و از گور) بیرون می‌آوردی، و آنگاه که بنی‌اسرائیل را از تو منع کردم (و نگذاشتم که تو را بکشند یا بدار بزنند) در آن زمان که برای آنان معجزات می‌آوردی و کافران آنان می‌گفتند: این‌ها جز جادوی آشکاری نمی‌تواند باشد (و از جنس آیاتی که موسی آورده است نیست) و (به یاد بیاور) آنگاه را که (جمهور بنی‌اسرائیل تو را تکذیب کرده بودند) به حواریون الهام کردم که به من و فرستاده‌ام (عیسی) ایمان بیاورید. آنان (پذیرفتند و) گفتند: ایمان آوردیم و گواه باش که ما تسلیم (اوامر تو) هستیم».

۱- تفسیر المنار: ج ۷، ص ۲۴۵. «تورات» به معنی نور و روشنایی است و از «وَرَى الزند» - یعنی آتش از آتشدانه خارج شد - گرفته شده است. لفظ «انجیل» هم مأخوذ از «نجل» به معنی اصل است، و جمع آن «انجیل» است و چون کتاب انجیل اصل و اساس علم و حکمت است به این اسم نامگذاری شده است. عده‌ای هم بر این باورند که لفظ «انجیل» از «نجلت الشیء» - یعنی آن را استخراج کردم - گرفته شده است، چون به وسیله‌ی انجیل علم و حکمت استخراج می‌شود. و فرزند را بدین خاطر «نجل» نامیده‌اند که از اصل خود (یعنی پدرش) پیدا شده است. شاید هم لفظ «انجیل» از الفاظ معربیه باشد که نمونه‌ای در زبان عربی برای آن نباشد. تفسیر قرطبی: ج ۴، ص ۵.

منظور از «روح القدس» فرشته‌ی وحی، حضرت جبرئیل است که خداوند به وسیله‌ی وی پیامبران خود را مورد تأیید قرار می‌دهد، بدین ترتیب که به وسیله او آنان را آموزش می‌دهد و در مواردی که دچار ضعف بشری می‌شوند آنان را تقویت می‌کند.

«الحواریون»، جمع حواری است، و حواری انسان، کسی است که محبت وی را در دل داشته باشد.^۱

یهودیان قصد کشتن عیسی را می‌کنند و خدا او را به آسمان می‌برد

خداوند متعال درباره‌ی یهودیان می‌فرماید:

﴿وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا ﴿١٥٧﴾ بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿١٥٨﴾﴾ [النساء: ۱۵۷-۱۵۸].

«و (خداوند بر بنی‌اسرائیل خشم گرفت) به خاطر اینکه (از روی استهزاء) می‌گفتند: ما مسیح، عیسی پسر مریم، پیامبر خدا را کشتیم، درحالی که نه او را کشتند و نه او را به دار آویختند (چنانکه ادعا کرده، و در میان مردم شایع کرده بودند) ولیکن دچار اشتباه شدند (و گمان کردند که عیسی را کشته و به دار آویخته‌اند در حالی که کس دیگری را به جای او کشته بودند) و بی‌گمان کسانی که درباره‌ی او اختلاف پیدا کردند، راجع به او در شک و گمانند و هیچ آگاهی از آن ندارند و تنها از ظن و گمان پیروی می‌کنند و (باید بدانند) که یقیناً او را نکشته‌اند بلکه خداوند او را (از دست آنان نجات داد و او را) پیش خود برده است و خداوند چیره و حکیم است.»

بنی‌اسرائیل خود اعتراف می‌کردند به اینکه عیسی عليه السلام را به قتل رسانده‌اند و این بیانگر اوج وقاحت و بی‌شرمی و سرکشی آنان است که نه تنها او را تکذیب کرده‌اند بلکه تلاش کرده‌اند که او را بکشند و اینکه در اینجا عیسی عليه السلام را، فرستاده‌ی خدا نامیده‌اند از روی

ایمان و عقیده نبوده است بلکه قصد استهزاء و مسخره داشته‌اند.^۱ همانطوریکه مشرکان خطاب به پیامبر ﷺ می‌گفتند:

﴿وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ﴾ [الحجر: ۶].

«و گفتند: ای کسی که قرآن بر تو فرو فرستاده شده است! بی‌گمان تو دیوانه‌ای».

در مورد تلاش یهودیان جهت کشتن حضرت عیسی علیه السلام روایت شده است: با وجود اینکه خداوند معجزات زیادی را در اختیار عیسی علیه السلام قرار داد، ولی یهودیان به او ایمان نیاوردند و وی را وادار کردند که با مادرش (به طور مخفیانه) در شهرهای مختلف به گردش بپردازد و مردم را به سوی خدا دعوت کند. ولی یهودیان به این هم اکتفا نکردند بلکه تمام سعی و تلاش خود را به خرج دادند تا او را به قتل برسانند و در نتیجه یک مرد یهودی را در مقابل هزینه‌ای هنگفت مأمور کردند که محل عیسی علیه السلام را برای آنان پیدا کند، پس وی دست به کار شد و حضرت عیسی علیه السلام را تعقیب کرد تا اینکه جای او را پیدا کرد و وی را به یهودیان نشان داد. روایت شده است که شخصی که یهودیان به اشتباه به جای حضرت عیسی علیه السلام کشتند و به دار آویختند، همین شخص مزدور یهودی بوده است.^۲

با توجه به حدیث معراج که امام بخاری آن را روایت کرده و در آن نقل شده است که پیامبر ﷺ در شب معراج حضرت عیسی علیه السلام را در آسمان دوم دیده است، حضرت عیسی هم اکنون زنده و در آسمان دوم قرار دارد و در آنجا خواهد ماند تا زمانی که خداوند او را به زمین فرو می‌فرستد و وی آنطور که در روایات آمده است دجال را به قتل می‌رساند.^۳

خداوند در آیه‌ی دیگری در مورد به آسمان بردن حضرت عیسی علیه السلام می‌فرماید: ﴿إِذْ

۱- تفسیر ابن کثیر: ج ۱، ص ۵۷۴-۵۷۳. تفسیر زمخشری: ج ۲، ص ۵۷۱. تفسیر المنار: ج ۶، ص ۱۸.

۲- تفسیر زمخشری، ج ۱، ص ۵۸۷.

۳- تفسیر ابن عطیه: ج ۴، ص ۲۸۷.

قَالَ اللَّهُ يَعْيسَىٰ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا... ﴿آل عمران: ۵۵﴾.
 «(به یاد آورید) هنگامی را که خدا فرمود: ای عیسی! من تو را می‌میرانم و به سوی خویش فرا می‌برم و تو را از (پلیدی) کسانی که کافر شده‌اند پاک می‌گردانم...»
 در تفسیر این آیه اختلاف نظر زیادی وجود دارد، عده‌ای از مفسران از جمله ضحاک و فراء بر این عقیده‌اند که در ﴿إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ﴾ تقدیم و تأخیر وجود دارد، چون واو عطف تنها برای جمع است و موجب ترتیب نمی‌شود در این صورت معنی آیه چنین می‌شود: «من تو را به سوی خود فرا می‌برم و از کافران پاک می‌گردانم و تو را می‌میرانم بعد از آنکه از آسمان فرود آمدم» همانطور که در آیه: ﴿وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى﴾ [طه: ۱۲۹]. تقدیم و تأخیر روی داده و به معنی «ولو لا کلمه سبقت من ربك و أجل مسمی لکان لزاماً» است.

حسن و ابن جریج گفته‌اند: «متوفیک» یعنی تو را می‌گیریم و به آسمان می‌بریم بدون اینکه مرده باشد. ابن زید هم بر این باور است که «متوفیک» و «رافعک» به یک معنی به کار رفته‌اند و حضرت عیسی علیه السلام هنوز نمرده است. ربیع بن انس گفته است: منظور از «متوفیک» خواب است یعنی تو را به خواب می‌بریم، چرا که خواب به مرگ شباهت دارد. همانطور که خداوند فرموده است! ﴿هُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ﴾ «او کسی است که شما را به خواب می‌برد در شب».

قرطبی هم گفته است: صحیح آن است همانطور که حسن و ابن زید گفته‌اند، خداوند عیسی را (به صورت زنده) به آسمان فرا برده است بدون اینکه او را میرانده یا به خواب برده باشد. این نظریه از ابن عباس رضی الله عنهما هم نقل شده و طبری و ضحاک هم آن را برگزیده‌اند.^۱

فرود آمدن عیسی علیه السلام بر زمین

خداوند متعال می فرماید:

﴿وَأَنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنُوا بِهِ ۖ قَبْلَ مَوْتِهِ ۗ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ

شَهِيدًا﴾ [النساء: ۱۵۸].

«هر یک از اهل کتاب (اعم از یهودی و مسیحی) قبل از مرگ خود (و زمانی که در آستانه‌ی مرگ قرار می‌گیرند و فرشته‌ی مرگ را مشاهده می‌کنند و زمان تکلیف به سر آمده و ایمان پذیرفته نمی‌شود) به عیسی ایمان می‌آورد و در روز قیامت گواه بر آنان خواهد بود».

برخی از مفسران بر این باورند که ضمیر ﴿قَبْلَ مَوْتِهِ﴾ به عیسی بر می‌گردد، یعنی حضرت عیسی قبل از اینکه بمیرد از آسمان به زمین می‌آید و تمام کسانی که اهل کتابند و در آن زمان وجود دارند به او ایمان می‌آورند. چون روایت شده است که حضرت عیسی علیه السلام در آخر زمان به زمین فرود می‌آید و تمام اهل کتاب به او ایمان می‌آورند و یک امت را به نام «امت اسلامی» تشکیل می‌دهند و در همان زمان خداوند دجال را هم نابود می‌کند.^۱

احادیث صحیحی هم در مورد نزول حضرت عیسی علیه السلام از آسمان به زمین وارد شده‌اند، از جمله حدیثی که بخاری روایت کرده است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَيُوشِكَنَّ أَنْ يَنْزَلَ فِيكُمْ ابْنُ مَرْيَمَ حَكَمًا عَدْلًا، فَيَكْسِرَ الصَّلِيبَ، وَيَقْتُلَ الْخُزَيْرَ، وَيَضَعَ الْجُزْيَةَ»^۲.

«قسم به کسی که جان من در دست اوست نزدیک است که (عیسی) پسر مریم در میان شما فرود آید و به عنوان داوری عادل و دادگر در میان شما به داوری بپردازد و صلیب‌ها را بشکند و خوک‌ها را بکشد و جزیه را بردارد».

۱- تفسیر ابن کثیر: ج ۱، ص ۵۷۶. تفسیر زمخشری: ج ۱، ص ۵۸۹.

۲- تفسیر ابن کثیر: ج ۱، ص ۵۷۸.

مبحث چهارم: غلو و کفر مسیحیان در شأن عیسی (علیه السلام)

معنی غلو در دین و حکم آن

خداوند متعال خطاب به اهل کتاب می فرماید:

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ...﴾ [انساء: ۱۷۱].

«ای اهل کتاب! در دین خود غلو نکنید (و درباره‌ی عیسی راه افراط و تفریط را در پیش نگیرید) و درباره‌ی خدا جز حق نگوئید (و برای او شریک و همسر و فرزند قرار ندهید)».

غلو به معنی گذشتن از حد (و افراط و تفریط) است. یهودیان در مورد عیسی (علیه السلام) دچار غلو شدند تا جائیکه مادرش مریم را به زنا و خود او را به دروغویی متهم کردند. مسیحیان هم در حق عیسی مرتکب غلو شدند و او را خدا و پروردگار خود قرار دادند. هرگونه افراط و تفریط حرام است و گاهی موجب کافر شدن انسان می‌گردند همانطوریکه مسیحیان با افراط در شأن عیسی و یهودیان با تفریط در حق او کافر شدند.^۱

غلو و کفر مسیحیان در شأن عیسی (علیه السلام)

مسیحیان با غلو و افراط در شأن حضرت عیسی (علیه السلام)، در واقع مرتکب کفر شدند، چون برخی از آنان عیسی را پسر خدا نامیدند. خداوند متعال می فرماید:

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ﴾ [التوبة: ۳۰].

«و مسیحیان گفتند: مسیح پسر خدا است».

عده‌ای هم عیسی را خدای خود قرار دادند.

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ﴾ [المائدة: ۷۲].

«بی‌گمان کافر شده‌اند کسانی که می‌گفتند خدا همان مسیح پسر مریم است».

یعقوبیه که فرقه‌ای از مسیحیان هستند این سخن را گفته‌اند.^۲

۱- تفسیر قرطبی: ج ۶، ص ۲۱.

۲- تفسیر قرطبی: ج ۶، ص ۲۴۹، تفسیر شوکانی: ج ۲، ص ۶۳.

برخی هم گفتند: عیسی یکی از سه خداست.

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ﴾ [المائدة: ۷۳].

«بی‌گمان کافر شدند کسانی که گفتند: خدا یکی از سه خدا است.»

منظور آنان از سه خدا، الله، عیسی و مریم بود. گروههایی از مسیحیان از جمله ملکیان، یعقوبیان و نسطوریان چنین اعتقادی داشتند.^۱

سُدی و غیر او گفته‌اند: این آیه در مورد کسانی نازل شده که عیسی و مادرش را به همراه خداوند متعال، خدای خود دانسته و بدین ترتیب خداوند متعال را یکی از سه خدا قرار می‌دادند. در آیه‌ی دیگری نیز چنین آمده است:

﴿وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَعْيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِن دُونِ اللَّهِ

قَالَ سُبْحٰنَكَ﴾ [المائدة: ۱۱۶].

«و (به یاد بیاور) آنگاه را که خدا می‌فرماید: این عیسی پسر مریم! آیا توبه مردم گفته‌ای که من و مادرم را به جز الله تعالی، خدای خود قرار دهی؟ (عیسی) گفت: تو را منزه می‌دانم که دارای شریک و انباز باشی!».

ابن کثیر در مورد گفته‌ی سُدی گفته است: این سخن در مورد «الله ثالث ثلاثة» از همه‌ی اقوال واضح‌تر است.^۲

ابن کثیر همچنین در مورد آرا و نظرات مسیحیان در مورد حضرت عیسی -که اگرچه مختلفند ولی همه کفرآمیز هستند- می‌گوید: مسیحیان به خاطر جهالت و نادانی‌شان ضوابطی را نمی‌شناسند و برای کفر و گمراهی آنان حد و مرزی وجود ندارد، عده‌ای عیسی را خدا و عده‌ای هم او را شریک خدا می‌دانند، برخی هم او را پسر خدا می‌خوانند. در واقع مسیحیان گروه‌های مختلفی هستند که هر کدام از آن‌ها دارای آرا و نظریات

۱- تفسیر قرطبی: ج ۶، ص ۲۴۹، تفسیر ابن کثیر: ج ۲، ص ۸۱، تفسیر شوکانی: ج ۲، ص ۶۳.

۲- تفسیر ابن کثیر: ج ۲، ص ۸۱.

خاص خود هستند و اتفاق نظری با هم ندارند!

عیسی (علیه السلام) بنی اسرائیل را به بندگی خدای یگانه دعوت می کند!

بدون شک دعوت عیسی (علیه السلام) مبتنی بر توحید و یگانه پرستی بوده است، امری که تمام پیامبران به خاطر آن مبعوث شده‌اند.

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الصَّلُوتَ﴾ [النحل: ۳۶].

«ما در میان هر ملتی پیامبری را فرستادیم (و پیام اصلی همه‌ی پیامبران این بوده است) که خدا را پرستید و از طاغوت دوری کنید».

در واقع هر آنچه غیر خدا است، آفریده‌ی خدا و بنده‌ی او است و حضرت عیسی (علیه السلام) هنوز در گهواره بود که به این امر اعتراف کرد.

خداوند متعال به نقل از عیسی (علیه السلام) می فرماید:

﴿قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ﴾ [مریم: ۳۰].

«عیسی) گفت: بدرستی که من بنده‌ی خدایم».

خداوند همچنین به نقل از عیسی (علیه السلام) در دعوت بنی اسرائیل به عبادت و بندگی خدا می فرماید:

﴿وَقَالَ الْمَسِيحُ يَبْنَی إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ﴾ [المائدة: ۷۲].

«و عیسی گفت: این بنی اسرائیل! خدایی را پرستید که پروردگار من و پروردگار شما است. بی گمان هر کس برای خدا شریک قرار دهد، خدا بهشت را بر او حرام کرده و جایگاه او آتش دوزخ است، و ستمکاران هیچ یآوری ندارند».

حضرت عیسی (علیه السلام) در این آیه، بنی اسرائیل را به بندگی خدای یگانه‌ای دعوت کرده است که پروردگار او و پروردگار آنها است و آنان را از شرک بر حذر داشته است و

هیچ گونه تفاوتی میان خود و آنان در بندگی خداوند قائل نشده و خود را هم مانند آنان مخلوق خدا و بنده‌ی او به حساب آورده و خود را موظف دانسته است که تنها او را بندگی کند.^۱

خداوند متعال در این باره همچنین می‌فرماید:

﴿وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَعْيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَهَيْنِ مِن دُونِ اللَّهِ ۗ قَالَ سُبْحٰنَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ ۚ إِن كُنْتُ فُلْتَهُ ۗ فَقَدْ عَلِمْتَهُ ۗ تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي ۗ وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ ۗ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ﴿۱۱۶﴾ [المائدة: ۱۱۶-۱۱۷].

«و (بیاد بیاور) آنگاه را که خداوند می‌گوید: ای عیسی پسر مریم! آیا تو به مردم گفته‌ای که به جز الله من و مادرم را نیز دو خدای دیگر بدانید؟ عیسی می‌گوید: تو را (از اینکه شریک داشته باشی) منزّه می‌دانم. شایسته‌ی من نیست که چیزی را که حق من نیست بگویم. اگر آن را گفته باشم، بی‌گمان تو از آن آگاهی. تو می‌دانی آنچه در درون من است ولی من از آنچه بر من پنهان می‌داری بی‌خبرم، زیرا تو داننده‌ی رازها و نهانیهای. من به آنان چیزی نگفتم مگر آنچه مرا به گفتن آن فرمان داده‌ای (و آن) اینکه (تنها) خدا را پرستید که پروردگار من و پروردگار شما است.»

حضرت عیسی علیه السلام مأموریتی که خداوند در قبال بنی اسرائیل بر عهده‌ی او گذاشته به خوبی انجام داده و آنان را به بندگی خدای یگانه دعوت کرده و از تمام مظاهر شرک بر حذر داشته است.

عیسی علیه السلام از دیدگاه قرآن کریم

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿...إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلَّمْتَهُ وَالْقَهَّارَ إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ

۱- تفسیر زمخشری، ج ۱، ص ۶۶۳. تفسیر شوکانی: ج ۲، ص ۶۳.

فَعَامِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ۖ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً أَنْتَهُوَ خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ ۖ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ ۚ وَوَلَدُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۗ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿[النساء: ۱۷۱].

«عیسی مسیح پسر مریم تنها، فرستاده‌ی خداست و او واژه‌ی خداست که آن را به مریم رساند و او روحی است از جانب خدا، پس به خدا و پیامبرانش ایمان بیاورید و نگویید که (خدا) سه تا است (از این سخن بیهوده) دست بردارید که برای شما بهتر است. خدای بر حق تنها یکی است و آن الله است و او پاک و منزّه است از اینکه فرزندی داشته باشد، در حالی که آنچه که در آسمان‌ها و زمین است از آن اوست و کافی است که خدا وکیل باشد».

در این آیه خداوند عیسی مسیح را پسر مریم خوانده است، و این امر الوهیت را از او نفی می‌کند، چون کسی که به مادرش نسبت داده شده چگونه می‌تواند خدا باشد در حالی که خدا باید قدیم و غیر مخلوق و غیر محدث باشد^۱.

در این آیه همچنین عیسی «کلمه‌ی خدا» نامیده شده است، چون بدون پدر و بدون نطفه و تنها با گفتن واژه‌ی «کُنْ» توسط خداوند متعال آفریده شده است. و این در میان عرب‌ها رسم است که اگر چیزی از چیز دیگری صادر شد به نام آن نامگذاری شود و چون عیسی علیه السلام با واژه‌ی «کن» که از خدا صادر شده آفریده شده است پس می‌توان او را «کلمه‌ی خدا» نامید^۲.

القای کلمه به مریم به این معنی است که خداوند کلمه‌ای را که عیسی علیه السلام را با آن آفرید با دمیدن جبرئیل علیه السلام به مریم رسانید و عیسی را در (شکم) او قرار داد^۳.

در مورد ﴿وَرُوحٌ مِّنْهُ﴾ در آیه فوق اقوال مختلفی به شرح زیر از مفسران نقل شده است که همه‌ی آن‌ها سخن باطل مسیحیان را مبنی بر اینکه عیسی علیه السلام جزئی از خدای متعال است، رد می‌کنند:

۱- تفسیر قرطبی: ج ۶، ص ۲۰.

۲- تفسیر زمخشری: ج ۱، ص ۵۹۳، تفسیر قرطبی: ج ۶، ص ۲۲.

۳- تفسیر زمخشری: ج ۱، ص ۵۹۳، تفسیر قاسمی: ج ۵، ص ۶۷۵، تفسیر ابن عطیه: ج ۴، ص ۳۰۱.

الف- عیسیٰ علیه السلام با دمیدن روح خدا یعنی جبرئیل (در مادرش مریم) آفریده شده است. این گروه از مفسران استدلال کرده‌اند به آیه‌ی: ﴿الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا﴾ [التحریم: ۱۲].

«آنکه به گناه دامن نیالود و خود را پاک نگهداشت و ما از روح خود در او دمیدیم.»
 عده‌ای هم در این آیه «روح» را به معنی خود دمیدن، یعنی دمیدن جبرئیل در مریم به امر خداوند، گرفته‌اند.

ب- عیسیٰ علیه السلام بوسیله‌ی روحی از جانب خداوند که جبرئیل ملقب به «روح القدس» است مورد تأیید قرار گرفته است. همانطور که خداوند فرموده است: ﴿وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ﴾ «او را به وسیله‌ی روح القدس یعنی جبرئیل مورد تأیید قرار دادیم.»

ج- رشید رضا در «تفسیر المنار» بعد از ذکر دو قول فوق گفته است: می‌توان گفت که هر دو قول فوق در مورد «و روح منه» صادق هستند. یعنی عیسیٰ علیه السلام با دمیدن فرشته‌ای که از او به «روح» و «روح القدس» تعبیر شده در مادرش مریم که بمنزله‌ی تلقیح بین مرد و همسرش بوده، پدید آمده و در طول زندگی خود به وسیله این روح یعنی جبرئیل مورد تأیید قرار گرفته است. از این روی، هم در زمان کودکی و هم در زمان مردانگی روحانیت بر او غلبه داشته است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَعْيسَىٰ ابْنُ مَرْيَمَ أَذْكَرٌ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدْنَاكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا﴾ [المائدة: ۱۱۰].

بدین ترتیب واژه‌ی «روح» بر عیسیٰ علیه السلام اطلاق شده است. و گویا عیسی همان فرشته‌ای است که به سبب دمیدن او آفریده شده و در طول زندگی به وسیله‌ی او مورد تأیید خداوند قرار گرفته است. همانطور که به منظور مبالغه به جای اینکه گفته شود فلانی عادل است، گفته می‌شود فلانی عدالت است.^۱

د- اُبی بن کعب گفته است: وقتی که خداوند (در ازل) از فرزندان آدم عهد و پیمان گرفت، ارواح آنان را آفرید و سپس آن‌ها را به پشت آدم منتقل کرد و تنها روح عیسی را نزد خود نگه داشت. وقتی که خواست او را بیافریند، آن روح را به سوی مریم فرستاد و بدین ترتیب عیسی از او متولد شد. از این روی خداوند فرمود: ﴿وَرُوحٌ مِّنْهُ﴾^۱.

ه- منظور از ﴿وَرُوحٌ مِّنْهُ﴾ این است که خداوند روح عیسی را هم مانند دیگر ارواح، خود آفریده است، همانطور که منظور از ﴿جَمِيعًا مِّنْهُ﴾ در آیه‌ی: ﴿وَسَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ جَمِيعًا مِّنْهُ﴾ این است که همه‌ی اینها آفریده‌ی خدایند. و خداوند متعال به منظور تکریم و گرامی داشت حضرت عیسی علیه السلام روح او را به خود نسبت داده است همانطوریکه شتر حضرت صالح را به خود نسبت داده و فرموده است: ﴿نٰقَةٌ اَللّٰهُ﴾^۲.

و- ﴿وَرُوحٌ مِّنْهُ﴾ یعنی رحمتی از جانب خداوند، چون حضرت عیسی علیه السلام رحمت خدا برای پیروان خود بوده است. و مقصود از واژه‌ی «روح» در آیه‌ی: ﴿وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ﴾ [المجادلة: ۲۲]. نیز رحمت خداوند است.^۳

ز- حضرت عیسی روحی از جانب خدا نامیده شده است، چون روح او از جانب خداوند و به وسیله‌ی قدرت او آفریده شده است بدون اینکه جزئی از یک صاحب روح دیگر و نطفه‌ای از یک پدر زنده بوده باشد.^۴

مسأله‌ی آفرینش عیسی همچون آفرینش آدم است

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿اِنَّ مَثَلِ عِيسٰى عِنْدَ اللّٰهِ كَمَثَلِ ءَادَمَ ۗ خَلَقَهُۥ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ

۱- تفسیر ابن عطیه: ج ۴، ص ۳۰۱. تفسیر قرطبی: ج ۶، ص ۹۲.

۲- تفسیر ابن کثیر: ج ۱، ص ۵۹۰، تفسیر قرطبی: ج ۶، ص ۹۲.

۳- تفسیر ابن کثیر: ج ۱، ص ۵۹۳. احکام القرآن ابن عربی: ج ۱، ص ۵۱۷.

۴- تفسیر زمخشری: ج ۱، ص ۵۹۳.

قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿۵۹﴾ [آل عمران: ۵۹].

«مسأله‌ی (آفرینش) عیسی نزد خدا همچون مسأله‌ی (آفرینش) آدم است که او را از خاک آفرید، سپس بدو گفت: پدید آی! و او (بی‌درنگ) پدید آمد.»

یعنی خدایی که توانسته است آدم را بدون پدر و مادر از خاک بیافریند، می‌تواند عیسی را هم بدون پدر بیافریند. خداوند در واقع خواسته است قدرت خود را (به صورت‌های مختلف) به نمایش بگذارد، آنگاه که آدم را بدون پدر و مادر آفرید، و حوا را از جنس نر یعنی پهلوی آدم و بدون جنس ماده و عیسی را از جنس ماده و بدون جنس نر و بقیه انسان‌ها را از جنس نر و ماده آفرید.^۱

عیسی بنده‌ی خداست

آیات مختلفی از قرآن کریم از جمله آیات زیر عیسی را بنده و آفریده‌ی خدا معرفی کرده‌اند که هیچ سهمی از الوهیت و ربوبیت خدا ندارد:

الف- ﴿مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَتْ يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ﴾ [المائدة: ۷۵].

«عیسی پسر مریم پیامبری بیش نبود که پیش از او نیز پیامبرانی (آمده‌اند و) رفته‌اند، و مادرش زن بسیار راستگویی است. هم عیسی و هم مادرش (چون انسان بودند) غذا می‌خوردند.»

یعنی عیسی خود مانند تمام پیامبران قبل از خود پیامبری بوده که خداوند آیات و معجزاتی را به او داده‌است همچنانکه به دیگر پیامبران داده است، و اگر او را بدون پدر آفریده، آدم را بدون پدر و مادر آفریده است، و مادرش هم مانند زنان راستگو و درستکار که به پیامبران پیشین ایمان آورده‌اند، زنی راستگو و درستکار بوده است. سپس در نفی الوهیتی که به عیسی و مادرش نسبت داده شده، خداوند می‌فرماید که آنان هر دو غذا می‌خورند و بدیهی است کسی که غذا بخورد نمی‌تواند سهمی از ربوبیت و الوهیت

۱- تفسیر ابن کثیر: ج ۱، ص ۳۶۷.

داشته باشد.^۱

ب- ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ [الزخرف: ۵۹].

«عیسی بنده‌ای بیش نیست که نعمت خود را بر او ارزانی داشتیم (و او را همچون آدم بدون سبب آفریدیم و بدو شرافت و کرامت نبوت را دادیم) و او را نمونه و الگو (و عبرتی) برای بنی اسرائیل قرار دادیم».^۲

ج- ﴿قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ...﴾ [مریم: ۳۰].

«عیسی) گفت: بدرستی که من بنده‌ی خدایم...».

حضرت عیسی بعد از آنکه متولد شد و مادرش او را به میان بنی اسرائیل برد، اولین سخنی که بر زبان آورد این بود که من بنده‌ی خدایم، و نگفت من پسر خدایم آنگونه که مسیحیان درباره‌ی او ادعا می‌کنند، چون این سخن باطلی است و حضرت عیسی علیه السلام به جز سخن حق چیز دیگری را بر زبان نمی‌آورد.

د- ﴿لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ

عَنْ عِبَادَتِهِ ۖ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا﴾ [النساء: ۱۷۲].

«هرگز مسیح ابائی ندارد از اینکه بنده‌ای برای خدا باشد (همانطور که) فرشتگان مقرب نیز از بندگی او ابائی ندارند، و هر کس از عبادت خدا امتناع ورزد و خود را بزرگ پندارد، خداوند همگی آنان را (در روز قیامت) در پیشگاه خود گرد می‌آورد (و عادلانه در میان آنان قضاوت می‌کند)».^۳

۱- تفسیر زمخشری، ج ۱، ص ۶۶۵-۶۶۴. تفسیر شوکانی: ج ۲، ص ۶۴.

۲- تفسیر زمخشری: ج ۴، ص ۲۶۱.

۳- تفسیر ابن کثیر: ج ۱، ص ۵۹۱.

فصل پنجم: صابئیان و مجوسیان

مبحث اول: صابئیان

* صابئیان در قرآن و نظریات مفسران در مورد آنان

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّٰئِرِیْنَ وَالصَّٰبِیِّیْنَ مَنْ ءَامَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [البقرة: ۶۲].

«بدرستی کسانی که ایمان آوردند و کسانی که یهودی شدند و مسیحیان و صابئیان، هر کس به خدا و روز آخرت ایمان بیاورد و کردار نیک انجام دهد، پاداششان نزد پروردگارشان (محفوظ) است و نه ترسی بر آنان است و نه اندوهگین می‌شوند.»

مفسران در مورد «صابئیان» نظریات مختلفی ابراز داشته‌اند (که به مهم‌ترین آن‌ها اشاره خواهیم کرد):

۱- تفسیر زمخشری: صابئیان قومی هستند که از آئین یهودیت و مسیحیت برگشته و فرشتگان را پرستش می‌کردند. واژه‌ی «صبا» به معنی خارج شدن از دین است.^۱

۲- تفسیر ابن عطیه: صابئی در لغت به معنی کسی است که از دینی برگشته و به دین دیگری گرویده است. از این روی عرب‌ها به کسی که مسلمان می‌شد می‌گفتند: «قد صَبَأَ» یعنی از دین خود خارج شده و دین جدید را پذیرفته است. و اما «صابئین» که در آیه بدان‌ها اشاره شده است، سدی گفته است: آنان گروهی از اهل کتاب هستند. مجاهد گفته است: آنان قومی بی‌دین هستند که نه یهودی به حساب می‌آیند و نه مسیحی. ابن ابی نجیح هم گفته است: صابئیان قومی هستند که در موصل عراق سکونت دارند و لفظ

۱- تفسیر زمخشری: ج ۱، ص ۱۴۶.

«لا إله إلا الله» را می‌گویند ولی بدان عمل نمی‌کنند و کتابی هم ندارند. حسن بن ابی الحسن و قتاده هم بر این باورند که صابئیان قومی هستند که فرشتگان را می‌پرستند و پنج نماز را رو به قبله می‌خوانند و زبور را تلاوت می‌کنند، وقتی که زیاد بن ابی سفیان آنان را دید، خواست که جزیه را از آنان بردارد تا اینکه فهمید که آنان فرشتگان را پرستش می‌کنند (و در نتیجه از کار خود منصرف شد).^۱

۳- تفسیر آلوسی: صابئیان چندین گروه هستند، گروهی ستارگان و گروهی بتان را می‌پرستند و هر کدام از این دو گروه نیز خود دسته‌های مختلفی دارند که هر یک از آنها دارای اعتقادات و عبادات خاص خود است. امام ابوحنیفه رحمته در مورد آنان می‌گوید: آنان بت پرست نیستند بلکه تنها ستارگان را تعظیم می‌کنند همانگونه که کعبه تعظیم می‌شود. عده‌ای هم گفته‌اند: صابئیان موحدانی هستند که به تأثیر ستارگان اعتقاد دارند و به بعضی از پیامبران از جمله یحیی علیه السلام ایمان دارند. برخی هم گفته‌اند: صابئیان قومی هستند که به خدا اقرار می‌کنند و زبور را می‌خوانند و فرشتگان را پرستش می‌کنند و رو به کعبه نماز می‌خوانند و در واقع از هر دینی چیزی را گرفته‌اند. اما در مورد جواز ازدواج با آنان و خوردن ذبح آنان فقها با هم اختلاف نظر دارند.

۴- تفسیر قرطبی: اختلافی در این نیست که یهودیان و مسیحیان اهل کتاب هستند، لذا هم ازدواج با زنان آنان و هم خوردن ذبح آنان و هم وضع جزیه بر آنان جایز است، ولی در مورد «صابئین» اختلاف نظر وجود دارد؛ سُدی و اسحاق بن راهویه گفته‌اند: صابئیان گروهی از اهل کتاب هستند. ابن منذر به نقل از ابن اسحاق گفته است: خوردن ذبح آنان و ازدواج با زنان آنان اشکالی ندارد. مجاهد و حسن بن ابی نجیح هم گفته‌اند: صابئیان قومی هستند که آئینشان آمیزه‌ای است از یهودیت و مجوسیت و خوردن ذبحشان جایز نیست. حسن و قتاده هم آنان را قومی معرفی کرده‌اند که فرشتگان را می‌پرستند و رو به قبله نماز می‌خوانند و زبور را تلاوت می‌کنند. قرطبی بعد از نقل این اقوال گفته است:

۱- تفسیر ابن عطیه: ج ۱، ص ۳۲۷-۳۲۸.

آنچه از مذهب صابئیان برمی آید این است که آنان موحدانی هستند که به تأثیر ستارگان اعتقاد دارند، از این روی وقتی که «القادر بالله» در مورد آنان از ابوسعید اصطخری سؤال کرد، به کافر بودن آنان فتوا داد.^۱

۵- تفسیر ابن کثیر: اما در مورد صابئیان اختلاف نظر وجود دارد، سفیان ثوری به نقل از مجاهد گفته است: صابئیان ملتی هستند بین مجوسیان و یهودیان و مسیحیان و دین (بخصوصی) ندارند. ابوالعالیه، سُدی، ضحاک و اسحاق بن راهویه بر این عقیده اند که صابئیان گروهی از اهل کتابند که زبور را می خوانند، از این روی ابوحنیفه و اسحاق گفته اند: خوردن ذبح آنان و ازدواج با زنان آنان اشکالی ندارد. از حسن هم روایت شده که می گفت: صابئیان ملتی مانند مجوسیان هستند. فخر رازی هم بر این باور است که آنان قومی هستند که ستارگان را می پرستند بدین معنی که خداوند ستارگان را قبله‌ی عبادت و دعا قرار داده و یا اینکه تدبیر امور عالم را به آنها واگذار کرده است. سپس ابن کثیر گفته است: ظاهرترین و قویترین این اقوال -خدا هم بهتر می داند- قول مجاهد و پیروان او و وهب بن منبه است که اعتقادشان بر این است که صابئیان ملتی هستند که نه بر دین یهودیان و مسیحیان و مجوسیان هستند و نه به آیین مشرکین اعتقاد دارند بلکه بر فطرت خود باقی مانده و دین مشخصی ندارند که از آن پیروی کنند. از این روی مشرکان، مسلمانان را «صابئی» می نامیدند بدین معنی که از تمام ادیان موجود در آن زمان خارج شده اند.^۲

۶- تفسیر شوکانی: صابئیان قومی هستند که ستارگان را می پرستند، عده‌ای هم آنان را گروهی از مسیحیان به حساب آورده‌اند ولی این غیر صحیح است، چون آنان گروه معروفی هستند که به هیچ یک از ادیان منتسب به پیامبران بر نمی گردند.^۳

۱- تفسیر قرطبی: ج ۱، ص ۴۳۵-۴۳۴.

۲- تفسیر ابن کثیر: ج ۱، ص ۱۰۴.

۳- تفسیر شوکانی: ج ۳، ص ۴۲۳.

از آنچه که مفسران در مورد صابئیان گفته و از پیشینیان خود نقل کرده‌اند به روشنی در می‌یابیم که آنان شناختی کافی از اعتقادات و دیانت صابئیان نداشته‌اند و هرچه گفته‌اند از روی حدس و گمان و از روی ظاهر عبادات و اوضاع و احوال آنان بوده است، چون اگر حقیقت دیانت و معتقدات آنان را می‌شناختند، تا این حد با هم اختلاف نظر نمی‌داشتند. ولی آنچه برای ما روشن شده است این است که صابئیان نه اهل کتابند و نه گروهی از اهل کتاب و قرآن کریم و سنت نبوی هم این مطلب را تأیید می‌کنند.

۱- قرآن کریم:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿۱۵۵﴾ أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا آيَاتٌ مِنْ قَبْلِنَا وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَفْلِينَ ﴿۱۵۶﴾﴾ [الأنعام: ۱۵۵-۱۵۶].

«این (قرآن) کتاب مبارک (و پر خیر و برکتی) است که ما آن را فرو فرستاده‌ایم، پس از آن پیروی (و بدان عمل) کنید و (از مخالفت با آن) بپرهیزید باشد که مورد رحمت خدا قرار گیرید. (آن را فرو فرستاده‌ایم) تا نگویند کتاب تنها بر دو گروه پیش از ما فرو فرستاده شده است و ما از بحث و بررسی آن‌ها بی‌خبر بوده‌ایم.»

مفسران در تفسیر این دو آیه نظرات مختلفی را به شرح زیر بیان داشته‌اند:

الف- تفسیر قرطبی: خداوند در این دو آیه خطاب به اهل مکه گفته است: ما قرآن را بر شما فرو فرستادیم تا نگویند که کتاب‌های تورات و انجیل بر یهودیان و مسیحیان نازل شده و کتابی بر ما نازل نشده است.^۱

از تفسیر قرطبی چنین بر می‌آید که منظور اهل مکه و دیگران از اهل کتاب تنها یهودیان و مسیحیان بوده‌اند و سیاق آیه هم بیانگر این امر است، پس مفهوم «اهل کتاب» غیر یهودیان و مسیحیان از قبیل صابئیان و مجوسیان را در بر نمی‌گیرد.

۱- تفسیر قرطبی: ج ۷، ص ۱۴۳-۱۴۴.

ب- تفسیر ابن کثیر: علی بن ابی طلحه از ابن عباس روایت کرده است که در دو آیه‌ی فوق منظور از دو گروهی که کتاب بر آنان نازل شده یهودیان و مسیحیان هستند. مجاهد و سُدی و قتاده هم، چنین گفته‌اند. و منظور از ﴿وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَفْلِينَ﴾ این است که ما نمی‌فهمیدیم که آنان چه می‌گفتند، چون زبان آنان با زبان ما تفاوت داشت و در نتیجه ما از آن‌ها غافل بودیم.^۱

گفته‌ی مجاهد و همفکران او هم نشان می‌دهد که منظور از دو گروهی که کتاب بر آن‌ها فرو فرستاده شده است، یهودیان و مسیحیان هستند و در اصطلاح آنان تنها این دو گروه اهل کتاب به حساب می‌آیند، بنابراین، اهل کتاب شامل صابئیان و مجوسیان و امثال آن‌ها نمی‌شود. به همین دلیل تمام مفسران گفته‌اند: منظور از این دو گروه تنها یهودیان و مسیحیان هستند و ابن عطیه در این مورد ادعای اجماع مفسرین را کرده است.^۲

ج- تفسیر فتح البیان: در این آیه تنها به دو کتاب نازل شده بر یهودیان و مسیحیان اشاره شده است، چون از میان کتاب‌های آسمانی، این دو کتاب از لحاظ اشتغال بر احکام از همه مشهورتر بوده‌اند و این دلالت می‌کند بر اینکه مجوسیان اهل کتاب نبوده‌اند، چون اگر آن‌ها هم اهل کتاب می‌بودند، گروه‌هایی که کتاب بر آن‌ها نازل شده است سه گروه می‌شدند نه دو گروه. ابن کمال این سخن را گفته است.^۳

این آیه همچنین دلالت می‌کند بر اینکه صابئیان هم اهل کتاب به حساب نمی‌آیند، چون اگر آن‌ها هم اهل کتاب به حساب می‌آمدند، گروه‌هایی که کتاب بر آن‌ها نازل شده است بیش از دو گروه می‌بودند.

۱- تفسیر ابن کثیر: ج ۲، ص ۱۹۲.

۲- تفسیر ابن عطیه: ج ۵، ص ۴۰۵. تفسیر آلوسی: ج ۸، ص ۶۱. تفسیر المنار: ج ۸، ص ۲۰۴.

۳- تفسیر فتح البیان: ج ۴، ص ۲۸۱.

۲- سنت نبوی:

در سنت نبوی چیزی وارد نشده است مبنی بر اینکه صابئیان جزو اهل کتاب به حساب می‌آیند و یا اینکه مثل اهل کتاب باید با آنها رفتار شود همانطوریکه در مورد مجوسیان وارد شده است. در حالی که اگر صابئیان هم مثل مجوسیان بودند، در سنت نبوی به آنها اشاره می‌شد به اعتبار اینکه اهل کتاب هستند و یا به اعتبار اینکه مانند مجوسیان در بعضی از احکام ملحق به اهل کتاب هستند.

مبحث دوم: مجوسیان

مجوسیان در قرآن کریم و نظریات مفسران در مورد آنان

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّٰبِئِينَ وَاللِّصَّةِيْنَ وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿١٧﴾﴾ [الحج: ۱۷].

«به درستی که خداوند در روز قیامت میان کسانی که ایمان آورده‌اند و کسانی که یهودی شده‌اند و میان صابئیان و مسیحیان و مجوسیان و کسانی که مشرک شده‌اند داوری خواهد کرد و مسلماً خداوند بر هر چیزی شاهد و ناظر است.»

مفسران در مورد مجوسیان نظریات مختلفی به شرح زیر دارند:

۱- تفسیر قرطبی: مجوسیان آتش پرستانی هستند که قائل به دو اصل نور و ظلمت برای جهان هستی هستند. قتاده گفته است: ادیان پنج تا هستند که از آنها چهارتا شیطانی و یکی رحمانی است.^۱

۲- تفسیر ابن عطیه: مجوسیان کسانی هستند که آتش و آفتاب و ماه را می‌پرستند.^۲

۳- تفسیر آلوسی: مجوسیان با توجه به آنچه از قتاده نقل شده است، قومی هستند که

۱- تفسیر قرطبی: ج ۲، ص ۲۳.

۲- تفسیر ابن عطیه: ج ۱۰، ص ۲۴۳.

آفتاب و ماه و آتش را می‌پرستند. عده‌ای هم آنان را تنها آفتاب پرست و ماه پرست خوانده‌اند و عده‌ای دیگر آنان را تنها آتش پرست نامیده‌اند. برخی هم گفته‌اند: مجوسیان قومی هستند که از مسیحیان کناره گرفته و لباس پشمین پوشیده و راه انزوا و گوشه‌گیری در پیش گرفته‌اند. برخی نیز بر این باورند که مجوسیان قومی هستند که قسمتی از دین خود را از مسیحیت و قسمتی را هم از یهودیت گرفته و معتقدند که جهان هستی دارای دواصل نور و ظلمت است. از کتاب «ملل و نحل» (شهرستانی) چنین برمی‌آید که مجوسیان دارای طوایف مختلفی هستند و آنان قبل از یهودیان و مسیحیان وجود داشته‌اند و برخلاف صابئیان از کتاب و شریعت خاص خود برخوردار هستند و آتش را تعظیم می‌کنند. همچنین در کتاب «ملل و نحل» آمده است که مجوسیان آتشکده‌های فراوانی دارند. اولین آتشکده‌ای که «فریدون» آن را ساخت آتشکده‌ی طوس و آتشکده‌ی بخاری به نام «بردسون» و آتشکده‌ی «کرکو» در سیستان بود. مجوسیان در بخاری آتشکده‌ی دیگری نیز به نام «قبادان» داشتند و «کیمرد» هم در بین شیراز و اصفهان آتشکده‌ای را ساخته بود. در دیگر نواحی ایران نیز آتشکده‌های مختلفی وجود داشت. تمام این آتشکده‌ها قبل از «زرتشت» وجود داشته‌اند و «زرتشت» آتشکده‌ی «بتسیا» را بنا نهاد. در سرزمین روم (شرقی) و بر دروازه‌های شهر قسطنطنیه (استانبول کنونی) آتشکده‌ای بود که شاپور پسر اردشیر آن را ساخته بود و تا روزگار مهدی (عباسی) باقی مانده بود. «بوران» دختر کسری هم در نزدیکی شهر بغداد آتشکده‌ای به نام «باسفینا» داشت و در هند و چین هم آتشکده‌هایی وجود داشت. در کتاب لغت صحاح آمده است: «مجوسیّه» یک آیین و کیش است، و «مَجوسی» منسوب به این آیین و کیش است و جمع آن «مَجُوس» است. در کتاب قاموس هم آمده است: «مَجوس» بر وزن صبور به معنی شخصی است که گوش‌های کوچکی دارد و آیینی را ابداع کرده و مردم را به سوی آن دعوت می‌کند و در واقع لفظ معرّبی است که از «مینح کوش» گرفته شده است. عده‌ای

هم «مجوس» را معرّب «موکوش»^۱ دانسته‌اند که چون مجوسیان موهای سر خود را تا بناگوش دراز می‌کردند، این لفظ بر آنان اطلاق شده است.^۲

۴- «تفسیر فتح البیان»: مجوسیان، کسانی هستند که آتش را می‌پرستند و معتقد به دو اصل نور و ظلمت برای جهان هستی هستند. عده‌ای هم آنان را قومی می‌دانند که آفتاب و ماه را می‌پرستند. برخی هم آنان را گروهی از مسیحیان دانسته‌اند که از آنان کناره گرفته و جامه‌ی زهد را به تن کرده‌اند. عده‌ای هم گفته‌اند: مجوسیان کسانی هستند که قسمتی از دین یهود و قسمتی از آیین مسیح را گرفته‌اند.^۳

۵- تفسیر شوکانی: شوکانی هم مجوسیان را آتش پرست و معتقد به دو اصل نور و ظلمت برای جهان هستی معرفی کرده و سپس اقوال دیگری که در مورد آنان گفته شده ذکر کرده است.^۴

قول راجح آن است که مجوسیان جزو اهل کتاب به حساب نمی‌آیند به خاطر دلایلی که قبلاً در مورد صابئیان ذکر کردیم و نیز به خاطر اینکه صاحب «تفسیر فتح البیان» به نقل از «ابن کمال» در تفسیر آیه‌ی: ﴿وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾^{۱۵۵} «أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَنْزَلَ إِلَهُكُمُ عَلَىٰ طَائِفَتَيْنِ مِن قَبْلِنَا وَإِن كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ﴾^{۱۵۶} [الأنعام: ۱۵۵-۱۵۶]. گفته است: این آیه دلالت می‌کند بر اینکه مجوسیان جزو اهل کتاب محسوب نمی‌شوند، چرا که اگر جزو اهل کتاب به حساب می‌آمدند، اقوامی که کتاب بر آن‌ها نازل شده بود سه طائفه می‌بودند نه دو طایفه.^۵

صاحب «تفسیر فتح البیان» بدون هیچ توضیح و تفسیری سخن ابن کمال را نقل کرده

۱- در متن کتاب به همین صورت قید شده است ولی ظاهراً «موگوش» بوده است.

۲- تفسیر آلوسی: ج ۱۷، ص ۱۲۹.

۳- تفسیر فتح البیان: ج ۹، ص ۲۵.

۴- تفسیر شوکانی: ج ۳، ص ۴۴۳.

۵- تفسیر فتح البیان: ج ۴، ص ۲۸۱.

است، گویی که آن را پسندیده است، ولی باید دانست که مجوسیان در پاره‌ای از احکام به اهل کتاب یعنی یهودیان و مسیحیان ملحق می‌شوند، چراکه پیامبر ﷺ در مورد آنان فرموده است: «سُنُّوا بِهِمْ سُنَّةَ أَهْلِ الْكِتَابِ». یعنی: «همچون اهل کتاب با آنان (مجوسیان) رفتار کنید».

امام مالک هم در کتاب «موطأ» از جعفر بن محمد و او از پدرش نقل کرده که عمر بن خطاب ﷺ در مورد مجوسیان گفت: نمی‌دانم در مورد آنان چگونه رفتار کنم؟ عبدالرحمان بن عوف گفت: من گواهی می‌دهم که از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «سُنُّوا بِهِمْ سُنَّةَ أَهْلِ الْكِتَابِ».

ابن منذر گفته است: منظور عمر بن خطاب ﷺ از اینکه گفته است نمی‌دانم با آن‌ها چه کار کنم تنها در مورد جزیه بوده است.

این سخن پیامبر ﷺ دلالت می‌کند بر اینکه مجوسیان اهل کتاب نبوده‌اند، و جمهور فقها هم بر این باورند. ولی از امام شافعی روایت شده که مجوسیان اهل کتاب بوده و کتاب خود را تحریف کرده‌اند و ظاهراً امام شافعی رحمته الله به حدیث ضعیفی که از طریق ابوسعید بقال از امام علی رضی الله عنه روایت شده، استناد کرده است. ابن عطیه گفته است: روایت شده که پیامبری به نام «زرتشت» در میان مجوسیان مبعوث شده است.^۱

مجوسیان هم اکنون در بعضی از نواحی ایران وجود دارند ولی تعدادشان زیاد نیست.

۱- تفسیر قرطبی: ج ۸، ص ۱۱۱.

فصل ششم: مشرکان و دهریان

مبحث اول: مشرکان

توحید الوهیت

نخستین چیزی که پیامبر خاتم حضرت محمد ﷺ و پیامبران پیشین مردم را به آن دعوت کرده‌اند، عبادت و بندگی خدای یگانه است. خداوند متعال فرموده است:

﴿الرَّ كِتَابٌ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ، ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ ﴿١﴾ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ ﴿٢﴾﴾ [هود: ۱-۲].

«این قرآن) کتابی است که آیه‌های آن محکم گردیده و از جانب خداوند حکیم و آگاه شرح و بیان شده است. اینکه جز خدا را نپرستید، بی‌گمان من از جانب خدا برای شما بیم دهنده و مزده دهنده هستم.»

و این همان چیزی است که نوح قوم خود را بدان دعوت کرده است:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ - إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٢٥﴾ أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ ﴿٢٦﴾﴾ [هود: ۲۵-۲۶].

«و نوح را به سوی قومش فرستادیم (و به آنان گفت:) بدرستی من برای شما بیم دهنده و بیان کننده هستم. (همچنین بدیشان گفت:) که به جز خداوند متعال کس دیگری را نپرستید.»

هود نیز قوم خود را به این امر دعوت کرده است. خداوند متعال فرموده است:

﴿وَإِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ... ﴿٥٠﴾﴾ [هود: ۵۰].

«و به سوی قوم عاد برادرشان هود را فرستادیم، او گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید که خدایی جز او را ندارید.»

در واقع خداوند متعال پیامبران خود را مبعوث کرده است تا امت‌های خود را به بندگی خدای یگانه و ترک معبودهای دیگر دعوت کنند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ وَأَجْتَنِبُوا الظُّلُمَاتِ ﴿٣٦﴾﴾ [النحل: ۳۶].

«در میان هر امتی پیامبری را مبعوث کرده‌ایم که (به آنان بگوید): خدا را بپرستید و از طاغوت دوری کنید».

تنها خدای یگانه شایسته‌ی عبادت و بندگی است

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَاللَّهُمَّ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾ [البقرة: ۱۶۳].

«خداوند شما، خداوند یکتا و یگانه است و جز او که بخشاینده و مهربان است هیچ خدای (بر حق) دیگری وجود ندارد».

یعنی هیچ معبود به حق و شایسته‌ی عبادت و بندگی وجود ندارد مگر خدای یکتا و یگانه که بخشاینده و مهربان است و معنی «لا إله إلا الله» نیز همین است. و تن ندادن به عبادت و بندگی غیر خدا توحید الوهیت نامیده می‌شود.

مفهوم عبادت

عبودیت در اصل به معنی خضوع و ذلت است و «طریق معبد» یعنی راهی که بر اثر رفت و آمد هموار شده است.^۱

در تفسیر شوکانی هم آمده است که عبادت به معنی خضوع و فروتنی است.^۲ شیخ الإسلام ابن تیمیه می‌گوید: عبادت واژه‌ی جامعی است که نهایت عشق به معبود و نهایت ذلت و فروتنی در برابر او را نشان می‌دهد، پس اگر کسی در مقابل دیگری از خود ذلت نشان دهد ولی بغض و کینه‌ی او را در دل داشته باشد و یا دیگری را دوست داشته باشد ولی در برابر او ذلت و فروتنی نداشته باشد، عبادت کننده‌ی او به حساب نمی‌آید. و در واقع تنها خداوند متعال شایسته‌ی پرستش است، پس تنها باید نسبت به او نهایت محبت و عشق و علاقه نشان داده شود و تنها در برابر او ذلت و فروتنی صورت

۱- راغب اصفهانی: مفردات الفاظ القرآن، ص ۳۳۰ و محمد بن ابوبکر رازی، مختار الصحاح: ص ۱۷۳.

۲- تفسیر شوکانی: ج ۳، ص ۱۳۸.

گیرد به طوری که اگر در برابر چیز دیگری ذلت نشان داده شود و یا چیز دیگری دوست داشته شود باید تنها به خاطر خدا باشد و بس^۱.

مظهر چنین عبادتی روی کردن به خدا است با دعا کردن و هرگونه تعظیم قولی و عملی، خدایی که بر هر چیزی سلطه دارد و مافوق اسباب است، چراکه خود به وجود آورنده‌ی اسباب و متصرف در آن‌ها است.

شرک در الوهیت

شرک در الوهیت عبارت است از اینکه انسان عبادت و بندگی خود را به پروردگارش اختصاص ندهد بلکه غیر خدا را نیز شریک او قرار دهد در حالیکه خداوند به او دستور داده است که تنها خدای یگانه را بندگی کند و فرموده است:

﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾ [النساء: ۴۰].

«و خدا را بندگی کنید و چیزی را شریک او قرار ندهید».

شرک در الوهیت مبتنی بر این باور است که شخص مشرک می‌پندارد خداوند در آفرینش هستی شریک داشته و یا کس دیگری او را یاری کرده است و به خاطر نزدیکی به خدا و شفاعت کردن در محضر او، وی را به انجام دادن بعضی از کارها و داشته و از انجام دادن بعضی دیگر بازداشته است. از این روی وقتی که شخص مشرک، خدا را به فریاد می‌طلبد، آن کسی را که شریک خدا قرار داده و مؤثر پنداشته است نیز به همراه خدا به فریاد می‌خواند، و گاهی هم که (به مصیبتی گرفتار می‌آید) و راهی برای دفع مضرت و جلب منفعت نمی‌یابد، (خدا را فراموش کرده و) تنها او را می‌خواند. و این دعا و به فریاد طلبیدن همانطور که در حدیث نبوی آمده است مخ و اصل عبادت است. به عبارت دیگر شرک در الوهیت عبارت است از اینکه شخص مشرک قائل به نیرویی غیبی و ماورای اسباب عادی برای برخی از مخلوقات باشد و به نفع آن‌ها امیدوار و از ضرر

۱- ابن تیمیه، مجموعه فتاوی: ج ۱۵، ص ۱۶۲.

آن‌ها ترس داشته باشد و در نتیجه آن‌ها را به فریاد بطلبد و در برابر آن‌ها ذلت نشان دهد. خواه آن‌ها را به صورت مستقل، مؤثر و جالب منفعت بداند و یا آن‌ها را مؤثر در اراده خداوند بداند به طوریکه اگر آن‌ها نمی‌بودند، خداوند آن کار را انجام نمی‌داد. پس عبادت واقعی آن است که انسان تنها به خدا روی بکند و تنها او را بخواند و به فریاد بطلبد در حالی که شخص مشرک کس دیگری را که می‌پندارد دارای قدرت غیبی و مؤثر در اراده‌ی خداوند است به فریاد می‌طلبد تا خداوند بخاطر او کاری را برای وی انجام دهد.^۱

توحید ربوبیت

«رب» به معنی خالق و مدبّر و متصرف و مالک و انجام دهنده و اصلاح کننده‌ی کارها است. «رب» همچنین به معنی تربیت یعنی ایجاد تدریجی چیزی تا رسیدن به حد کمال نیز آمده است.^۲

تمام این معانی واژه‌ی «رب» به طور مطلق و بدون نقص در خداوند متعال وجود دارند ولی اثبات این معانی برای غیر خدا از مخلوقات به یاری خدا و به اندازه‌ای متناسب با آن‌ها است. و در واقع ثبوت این معانی برای مخلوقات مجازی است نه حقیقی.

از مقتضیات ربوبیت خداوند این است که خداوند با امر و نهی و قانونگذاری، بندگان خود را هدایت کند و آنان را با روش‌های زندگی و چگونگی عبادت و بندگی آشنا سازد. و آنان را بیهوده و بدون هدایت در هستی رها نکند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾ [القيامة: ۳۶].

«آیا انسان (منکر خدا و قیامت) گمان می‌کند که بیهوده رها شود».

۱- تفسیر المنار: ج ۲، ص ۳۵۵، ج ۵، ص ۲۷۷ و ج ۷، ص ۵۶۸.

۲- تفسیر ابن عطیه: ج ۱، ص ۱۰۲.

منظور این است که بدون امر و نهی بیهوده رها شوند همانطور که امام شافعی و غیر او گفته‌اند^۱.

امر و نهی در واقع همان شریعت‌هایی هستند که خداوند بر پیامبران گرامی خود نازل کرده تا آن‌ها را به مردم برسانند.

توحید ربوبیت امری فطری است

توحید ربوبیت امری فطری است و انسان بر اساس آن آفریده شده است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَظَرَّتْ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾ [الروم: ۳۰].

«این سرشتی است که خداوند انسان‌ها را بر (اساس) آن آفریده است، سرشت خدا قابل تغییر نیست».

منظور از فطرت، آفرینش و حالتی است که خداوند انسان را براساس آن آفریده و مقتضی شناخت خدا و ایمان به او است. از این روی مشرکان هم به وجود خداوند اعتراف کرده و ایمان دارند به اینکه خداوند متعال پروردگار، آفریدگار و مدبّر (هستی) است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَيْن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾ [العنكبوت: ۶۱].

«و اگر از آنان بپرسی چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را مسخر کرده است؟ قطعاً خواهند گفت: خدا».

﴿وَلَيْن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾ [الزخرف: ۸۷].

«اگر از آنان بپرسی چه کسی آنان را آفریده است؟ بدون شک خواهند گفت: خدا!».

شرک در ربوبیت

شرک در ربوبیت عبارت است از اینکه شخص مشرک، آفرینش هستی و تدبیر امور را

۱- تفسیر ابن کثیر: ج ۴، ص ۴۵۲.

همراه با خداوند به کس دیگری هم نسبت داده و به خود اجازه دهد که احکام دینی مربوط به عبادت خدا و حلال و حرام را از غیر خدا یعنی از غیر کتابی که بر پیامبرانش نازل شده بگیرد. با این توجیه که وی به منظور خدا عالمتر است. و بدین ترتیب شریعتی را که خداوند به پیامبران خود وحی کرده، رها می‌سازد و احکام حلال و حرام را از غیر خدا می‌گیرد. در بیان همین معنی خداوند متعال فرموده است:^۱

﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ﴾ [التوبة: ۳۱].

«به جز خدا علمای دینی و پارسایان خود را هم به خدائی گرفتند».

به خدایی گرفتن آنان بدین معنی است که در امر به معاصی و حلال کردن آنچه که خدا حرام کرده و حرام کردن آنچه خدا حلال کرده است از آنان پیروی می‌کردند همانطور که از اوامر خدایان اطاعت می‌شود.^۲

امام احمد و ترمذی از عدی بن حاتم طائی روایت کرده‌اند که وی به مدینه آمد و بر پیامبر ﷺ وارد شد درحالیکه آیه‌ی: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ﴾ [التوبة: ۳۱]. را تلاوت می‌کرد. عدی گفت: آنان (یعنی یهودیان و مسیحیان) علمای دینی و پارسایان خود را پرستش نکرده‌اند. پیامبر ﷺ فرمود: بله، آنان حلال را بر ایشان حرام و حرام را حلال کردند و آنان هم از ایشان پیروی کردند و این خود عبادت و پرستش است.^۳

۱- تفسیر المنار: ج ۲، ص ۵۵.

۲- تفسیر زمخشری: ج ۲، ص ۲۶۴.

۳- تفسیر ابن کثیر: ج ۲، ص ۳۴۸.

توحید ربوبیت مقتضی توحید الوهیت است

پیامبران الهی بر مشرکان اتمام حجت کرده و گفته‌اند که توحید ربوبیت مقتضی توحید الوهیت است، چراکه عبادت و بندگی تنها برای پروردگار یگانه جایز است و آیات قرآنی زیادی در این مورد وجود دارد.^۱

از این روی قرآن کریم به مشرکان یادآوری می‌کند که ربوبیت تنها به خدا اختصاص دارد و توحید ربوبیت خدا مستلزم توحید الوهیت اوست. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿أَيُّشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ﴾ [الأعراف: ۱۹۱].

«آیا چیزهایی را شریک خدا قرار می‌دهند که نمی‌توانند چیزی را بیافرینند، بلکه خودشان هم آفریده می‌شوند.»

﴿أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾ [النحل: ۱۷].

«آیا کسی که می‌آفریند همچون کسی است که نمی‌آفریند؟ آیا یادآور نمی‌شوید.»

﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ ضُرْبٌ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَا يُجْمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ﴾ [الحج: ۱۷۳].

«ای مردم مثلی زده شده است، پس بدان گوش فرا دهید. بی‌گمان کسانی را که به غیر از خدا می‌خوانید، هرگز نمی‌توانند مگسی را بیافرینند اگرچه همگان دست به دست همدیگر بدهند. و اگر مگس چیزی را از آنان بستاند، نمی‌توانند آن را از او باز پس بگیرند. هم طالب (که مگس است) و هم مطلوب (که بتان سنگی و معبودان دروغین هستند) درمانده و ناتوانند.»

این آیات قرآنی یک حقیقت روشن را به مشرکین یادآوری می‌کنند و آن اینکه چگونه این معبودهای (دروغین) را که عاجز و ناتوانند و نمی‌توانند چیزی را بیافرینند شریک خدا قرار داده و به همراه او پرستش می‌کنند؟

قرآن کریم مثال واضحی برای مشرکین می‌زند مبنی بر اینکه معبودهایی که آنان به جز خدا می‌خوانند و پرستش می‌کنند نمی‌توانند حتی مگسی را بیافرینند و اگر مگس چیزی

را از آنان بستاند نمی‌توانند آن را از دست او برهاند پس چگونه عقل سلیم به آنان اجازه می‌دهد که چنین معبودهایی را عبادت کنند و آنان را با خدایی که تنها او آفریننده است و غیر از او همه آفریده و عاجز و ناتوان هستند، در یک رتبه قرار دهند و پرستش کنند^۱.
قرآن کریم با مشرکان به ستیز برمی‌خیزد و به آنان یادآوری می‌کند که آنچه آنان به جز خدا می‌پرستند، در مالکیت آسمان‌ها و زمین ذره‌ای با خداوند مشارکت ندارند و خداوند کوچک‌ترین نیازی به یاری آن‌ها ندارد، بنابراین باید از تمام انواع و اشکال شرک دوری جویند و تنها خدا را پرستش کنند^۲. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ اَدْعُوا الَّذِيْنَ رَعَمْتُمْ مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ لَا يَمْلِكُوْنَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِى السَّمٰوٰتِ وَلَا فِى الْاَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيْهِمَا مِنْ شَرْكٍ وَمَا لُهُمْ مِنْهُمْ مِّنْ ظٰهِرٍ ﴿۲۲﴾﴾ [السيا: ۲۲].

«بگو: کسانی را بخوانید که به جز خدا (معبود خود) می‌پندارید. آن‌ها در آسمان‌ها و زمین هیچ گونه مالکیت و مشارکتی ندارند و خداوند از میان آنان یاور و پشتیبانی ندارد».

اشتباه در فهم معنی عبادت

قبلاً آیاتی را ذکر کردیم که در آن‌ها به صراحت به عبادت خدای یگانه و دوری از شرک بویژه شرک در عبادت دستور داده شده بود. در همین راستا و علاوه بر آیات فوق خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهٖ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صٰلِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهٖ ۗ اٰحَدًا﴾ [الکھف: ۱۱۰].

«پس هر کس خواهان دیدار پروردگار خویش است، باید کار شایسته انجام دهد و در عبادت و پرستش پروردگارش کسی را شریک نسازد».

ولی عده‌ی زیادی از مسلمانان معتقدند که منظور از «عبادت» در این آیات، تنها عبادت‌ها (و شعایر ویژه‌ای) از قبیل نماز و روزه و امثال اینها است که پیامبران با خود

۱- تفسیر شوکانی: ج ۳، ص ۴۶۹.

۲- تفسیر شوکانی: ج ۴، ص ۳۲۴.

آورده‌اند، چراکه آنان نمی‌دانند که دعوت انبیا مبتنی است بر اختصاص تمام انواع (و مظاهر) عبادت از قبیل دعا و ترس و امید داشتن و قربانی کردن به منظور تقرب جستن به خدا و نهی از شریک قرار دادن غیر خدا برای خدا در انواع این عبادت‌ها و عدم جواز انجام دادن این عبادت‌ها برای غیر خدا خواه فرشته و انسان و یا سنگ و درخت باشد، چون هر آنچه غیر خدا است شایستگی هیچ نوع عبادتی را ندارد.

منشأ این اشتباه و کج فهمی غفلت از مفهوم الفاظ قرآن در زبان عربی و کاربرد آن‌ها با لوازم معنی عرفی آن‌ها است.

واژه‌ی «إله» مثلاً در لغت به معنی مطلق معبود است نه به معنی خالق و مدبّر کل هستی یا قسمتی از آن که بخشی از معانی کلمه‌ی «رب» هستند و مشرکان هم بدان اعتراف دارند بطوری که هیچ‌گونه آفرینش و تدبیری را به خدایان خود نسبت نمی‌دهند و اگر آنان را به جز خدا یا به همراه او عبادت می‌کنند و شریک او قرار می‌دهند بدین خاطر است که به واسطه‌ی این معبودها و شفاعت آنان به خداوند متعال تقرب جویند. از این روی مشرکان عرب در طواف خود می‌گفتند: «لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ إِلَّا شَرِيكًا هُوَ لَكَ تَمَلِّكُهُ وَمَا مَلَكَ» یعنی: «خدایا گوش بفرمان تو هستیم که هیچ شریکی نداری به جز شریکی که متعلق به تو است و تو مالک او هستی درحالی که او مالک هیچ چیز نیست». به همین دلیل قرآن کریم در آیات مختلف استدلال می‌کند که به جز خدایی که خالق و مدبر است جایز نیست که چیز دیگری «الله» قرار بگیرد و پرستش شود. بعضی از محققان همین نکته را مد نظر داشته‌اند که گفته‌اند: قرآن کریم با توحید ربوبیتی که مشرکان به آن اعتراف می‌کنند برای اثبات توحید الوهیتی که مشرکان منکر آن هستند استدلال می‌کند.^۱

و این اشتباه است که «دعاء» را در بعضی از آیات قرآن به معنی عبادت و عبادت را هم به معنی روزه و نماز بگیریم و در نتیجه دعا از غیر خدا را جایز بدانیم. چراکه خداوند

۱- تفسیر المنار: ج ۹، ص ۱۱۰.

متعال فرموده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ فَأَدْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [الأعراف: ۱۹۴].

«به درستی کسانی که به فریاد می‌خوانید، بندگانی همچون خود شما هستند، پس آنان را بخوانید و باید به شما پاسخ بدهند اگر راست می‌گویید».

دعا در واقع مخ عبادت و رکن اساسی آن است. پس توحید هیچ کسی صحیح نخواهد بود مگر اینکه تنها از خدا بخواند و تنها او را بخواند و کس دیگری را به همراه او نخواند، همانطور که خداوند متعال فرموده است:

﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ [الجن: ۱۸].

«کسی را به همراه خدا نخوانید».

ولی بعضی از مفسران «دعا» را در مثل این آیات به معنی عبادت و از قبیل تسمیه‌ی کل به اسم جزء گرفته‌اند و در نتیجه بسیاری از مردم دچار اشتباه شده (و گفته‌اند): که انسان بنده‌ی غیر خدا نمی‌شود مگر اینکه برای غیر خدا نماز بخواند و روزه بگیرد. و از نظر این‌ها توحید خدا و اختصاص عبادت به او منافاتی ندارد با اینکه انسان غیر خدا را بخواند و او را به فریاد بطلبد و یا اینکه او را با خدا بخواند مادامی که برای غیر خدا نماز نمی‌خواند و روزه نمی‌گیرد!

تقرب جستن به خدا با عبادت کردن غیر او شرک است

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ [الزمر: ۳].

«و کسانی که جز خدا سرپرستان و یاورانی را (برای خود) گرفته‌اند، (می‌گویند): ما آنان را نمی‌پرستیم مگر بخاطر اینکه ما را به خدا نزدیک گردانند».

یعنی مشرکان معبودهای خود را اولیاء و سرپرستان خود قرار دادند و نسبت به آنان محبت ورزیدند و انواع عبادت‌ها انجام دادند و در برابر آن‌ها ذلت از خود نشان دادند و به آن‌ها قسم خوردند و بر ایشان نظر کردند تا آنان را به خدا نزدیک کنند و در محضر خداوند برای آنان شفاعت کنند همانطوریکه مقربان و درباریان شاهان برای مردمان دیگری که خواستار شفاعت هستند، شفاعت می‌کنند.

مفسران در تفسیر آیه‌ی فوق آراء مختلفی دارند که در ذیل آن‌ها را ذکر می‌کنیم تا مسلمانان بدانند چه چیزی در دایره‌ی شرک قرار می‌گیرد تا از آن دوری جویند:

۱- **تفسیر ابن عطیه:** ابن عطیه در تفسیر این آیه «اولیاء» را به معنی معبودها گرفته و گفته است: این سخن شایعی است در میان عرب‌ها و بسیاری از آنان در عصر جاهلی می‌گفتند: فرشتگان دختران خدایند و ما آنان را پرستش می‌کنیم تا ما را به خدا نزدیک گردانند. عده‌ای هم این سخن را در مورد بت‌هایشان می‌گفتند. مجاهد گفته است: عده‌ای از یهودیان این سخن را در مورد عزیر و عده‌ای از مسیحیان هم در مورد حضرت عیسی می‌گفتند: و «زلفی» به معنی قربی است. گویا گفته شده! «لیقرَّبونا إلى الله تقریباً»^۱.

۲- **تفسیر قرطبی:** قرطبی در تفسیر آیه‌ی فوق «اولیاء» را به معنی اصنام و بت‌ها گرفته و به نقل از قتاده گفته است: هر گاه به مشرکان گفته می‌شد: پروردگار و آفریدگار شما کیست و چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده و آب را از آسمان فرو فرستاده است؟ در پاسخ می‌گفتند: خدا! پس به آنان گفته می‌شد. (اگر چنین است) چرا بت‌ها را می‌پرستید؟ می‌گفتند: تا ما را به خدا نزدیک گردانند و برای ما نزد خدا شفاعت کنند. «زلفی» (به معنی قربی است) یعنی «لیقرَّبونا إلى الله تقریباً»^۲.

۳- **تفسیر آلوسی:** «اولیاء» در آیه‌ی مذکور عبارت است از هر معبود باطلی همچون فرشتگان، عیسی و بت‌ها، که مشرکان آنان را به همراه خدا پرستش می‌کردند و می‌گفتند: ما

۱- تفسیر ابن عطیه: ج ۱۲، ص ۴۹۹.

۲- تفسیر قرطبی: ج ۱۵، ص ۲۳۳.

تنها بدین خاطر آنان را می‌پرستیم که ما را به خدا نزدیک گردانند.^۱

۴- تفسیر فتح البیان: کسانی که عبادت خود را برای خدا خالص نگردانیده و آن را با عبادت غیر خدا در هم آمیخته‌اند، می‌گویند: ما تنها بدین خاطر آنان را پرستش می‌کنیم که ما را به خدا نزدیک گردانند. ضمیر جمع در ﴿نَعْبُدُهُمْ﴾ به چیزهایی برمی‌گردد که مشرکان می‌پرستیدند از قبیل فرشتگان، عیسی و بتها و منظور از «اولیاء» همین‌ها هستند. و مقصود از «زلفی» آنطور که واحدی از مفسران نقل کرده شفاعت است.^۲

۵- تفسیر ابن کثیر: (در این آیه) خداوند از مشرکانی خبر داده است که بت‌ها را می‌پرستند و می‌گویند: ما تنها بدین خاطر آنان را می‌پرستیم که ما را به خدا نزدیک کنند. و این بدین خاطر بود که بت‌هایی را به زعم خود به شکل فرشتگان مقرب درآورده بودند و به جای عبادت خود فرشتگان، آن بتها را پرستش می‌کردند تا در مورد پیروزی و رزق و روزی و مصائب دنیوی نزد خداوند برای آنان شفاعت بکنند. اما آخرت را انکار می‌کردند و نسبت به آن کافر بودند. قتاده، سدی و مالک به نقل از زید بن أسلم و ابن زید در مورد ﴿إِلَّا لِيُقْرَبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ گفته‌اند: یعنی تا برای ما شفاعت کنند و ما را به خدا نزدیک سازند، از این روی مشرکان در دوره‌ی جاهلیت هنگام حج در تلبیه‌ی خود می‌گفتند: «لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ إِلَّا شَرِيكَ هُوَ لَكَ تَمْلِكُهُ وَمَا مَلَكَ».

و این شبهه‌ای است که مشرکان از قدیم‌الایام بر آن تکیه کرده و پیامبران به سوی آنان آمده‌اند تا آن را رد کرده و از آن نهی کنند و مردم را به عبادت و بندگی خدای یگانه‌ای که هیچ شریک و انبازی ندارد دعوت کنند و به مردم بگویند که این شبهه ساخته و پرداخته‌ی خود مشرکان است و خداوند نه به آن اجازه داده و نه آن را پسندیده است بلکه از آن متنفر بوده و از آن نهی کرده و فرموده است:

۱- تفسیر آلوسی، ج ۲۳، ص ۲۳۵.

۲- تفسیر فتح البیان: ج ۱۲، ص ۷۹.

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الصَّلُوتَ﴾ [النحل: ۳۶].

«و در میان هر امتی پیامبری را مبعوث کرده‌ایم که (به آنان بگوید): خدا را پرستید و از طاغوت دوری کنید».

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾ [الأنبياء: ۲۶].

«ما قبل از تو هیچ پیامبری را نفرستاده‌ایم مگر اینکه به او وحی کرده‌ایم که هیچ معبود (بر حق و راستینی) جز من نیست. پس تنها مرا پرستش کنید».

(از طرف دیگر) خداوند خبر داده است که فرشتگان موجود در آسمان‌ها اعم از فرشتگان مقرب و غیر مقرب همه بندگان خاضع خدایند و نزد او شفاعت نمی‌کنند مگر به اجازه‌ی او و برای کسانی که او می‌پسندد و نزد خداوند همچون امرا نزد پادشاهان نیستند که بدون اجازه‌ی آنان در آنچه که پادشاهان و پدرانشان دوست دارند نزد آنان شفاعت کنند!

چه زیبا و شیوا است سخن ابن کثیر در مورد بیان حقیقت شرک و آنچه که شخص مسلمان باید از آن پرهیز کند! خدا جزای خیرش دهد!

۶- تفسیر قاسمی: ﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ﴾ یعنی محبت آنان را در دل

گرفته‌اند تا از طریق آنان به درگاه خدا تقرب جویند و نزد خداوند به آنان توسل کنند. در توجیه گمراهی خود می‌گویند: ما تنها بدین خاطر آنان را می‌پرستیم که ما را به خدا نزدیک سازند. ﴿إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾ یعنی آنگاه که خداوند معبودهای آنان را با آنان زنده می‌کند و هر عابدی را با معبودش جمع می‌کند و هر باطل‌گرایی را با باطل‌گرایان وارد جهنم و هر حق‌گرایی را به همراه حق‌گرایان وارد بهشت می‌سازد، در آنچه با هم اختلاف داشته‌اند، قضاوت می‌کند.

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ﴾ یعنی: خداوند کسی که دروغگو و کافر باشد

به راه نجات و محل نیکان نمی‌رساند!

۷- تفسیر شوکانی: کسانی که عبادت خود را برای خدا خالص نگردانیده و آن را با عبادت غیر خدا در هم آمیخته‌اند، می‌گویند: ما اینها را بندگی نمی‌کنیم مگر برای اینکه ما را به خدا نزدیک سازند. ضمیر جمع در ﴿نَعْبُدُهُمْ﴾ به چیزهایی برمی‌گردد که مشرکان می‌پرستیدند از قبیل فرشتگان، عیسی و بتها، و منظور از ﴿أَوْلِيَاءَ﴾ همین‌ها هستند. و مقصود از ﴿إِلَّا لِيُقْرَبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ همان گونه که واحدی از مفسران نقل کرده شفاعت است. قتاده گفته است: وقتی که به مشرکان گفته می‌شد: پروردگار و آفریدگار شما کیست؟ و چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده و آب را از آسمان فرو فرستاده است؟ در پاسخ می‌گفتند: خدا! پس به آنان گفته می‌شد: (اگر چنین است) چرا بتها را پرستش می‌کنید؟ می‌گفتند: تا ما را به خدا نزدیک سازند و برای ما نزد خدا شفاعت کنند. و «الزلفی» اسم و جانشین مصدر است و گویا گفته شده «إِلَّا لِيُقْرَبُونَا إِلَى اللَّهِ تَقْرِيْبًا».

﴿إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ﴾ یعنی خداوند در روز قیامت میان صاحبان ادیان قضاوت می‌کند و جزای هر کس را به آنچه که مستحق آن است می‌دهد. ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ﴾ یعنی خداوند توفیق هدایت به دین خود و راهیابی به حق را به کسی که دروغگو است و گمان می‌کند که خدایان (دروغین) او را به خدا نزدیک می‌کنند و نیز به کسی که با اتخاذ خدایان و شریک قرار دادن آنان برای خدا کافر شده است، نمی‌دهد.^۱

۱- تفسیر قاسمی، ج ۱۴، ص ۱۹۵-۱۹۶.

۲- تفسیر شوکانی: ج ۴، ص ۴۴۹.

مبحث دوم: دهریان

دهریان در قرآن و نظریات مفسران در مورد آنان

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ ﴿۲۴﴾﴾ [الجنائیه: ۲۴].

«(منکران رستاخیز) می‌گویند: حیاتی جز همین زندگی دنیایی که در آن به سر می‌بریم وجود ندارد. می‌میریم و زنده می‌شویم و جز روزگار ما را هلاک نمی‌سازد، آنان بدانچه می‌گویند علم و آگاهی ندارند بلکه تنها گمان می‌برند و تخمین می‌زنند.»

دهریان، آخرت را انکار می‌کنند و در نتیجه آنان هم مانند مشرکان عرب هستند و مفسران در مورد آنان نظرات مختلفی را ابراز داشته‌اند که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

تفسیر ابن کثیر: خداوند متعال از قول کافران دهری و مشرکان عرب که در انکار معاد

با هم توافق دارند می‌فرماید: ﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا﴾ یعنی بجز

زندگی این دنیا حیات دیگری وجود ندارد که عده‌ای می‌میرند و عده‌ای زندگی می‌کنند و

معاد و قیامتی در کار نیست. و این سخنی است که هم مشرکان عرب منکر معاد آن را

می‌گویند و هم فلاسفه‌ی خداشناسی که مبدأ و معاد را انکار می‌کنند. و هم فیلسوفان

دهری که منکر وجود خدایند و بر این باورند که در طول هر سی و شش هزار سال هر

چیز به صورت اولیه‌ی خود بر می‌گردد و چنین پنداشته‌اند که این فرایند بارها تکرار شده

و تا ابد هم تکرار خواهد شد و با این سخن خود، در واقع با معقول به ستیزه برخواسته و

منقول را تکذیب کرده‌اند، از این روی گفته‌اند: بجز روزگار چیزی ما را هلاک نمی‌سازد.

ولی خداوند در رد این پندار باطل آنان گفته است که آنان این سخن را از روی علم و

آگاهی نگفته‌اند بلکه تنها از روی حدس و گمان آن را بر زبان جاری ساخته‌اند. اما

حدیثی که بخاری و مسلم به نقل از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده‌اند مبنی بر اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله

فرموده است: «به دهر و روزگار ناسزا نگوئید چون خداوند همان دهر است» امام شافعی

و ابو عبیده در تفسیر آن گفته‌اند: عرب‌ها در دوره‌ی جاهلی وقتی که به مصیبتی گرفتار می‌شدند می‌گفتند: ای ناکامی روزگار: و آن گرفتاریها را به دهر نسبت می‌دادند و به آن ناسزا می‌گفتند. در حالی که فاعل اصلی آن‌ها خدا بود و گویا آنان به خاطر گرفتاری به آن مصیبت‌ها به خدا ناسزا می‌گفتند. از این روی پیامبر ﷺ از ناسزا گفتن به دهر و روزگار نهی کرده است، چون خداوند همان دهری است که مدنظر مشرکان بوده و آن مشکلات و مصائب را به آن نسبت می‌دادند.^۱

تفسیر قرطبی: این سخن دهریان در واقع انکار آخرت و تکذیب زنده شدن بعد از مرگ و ابطال جزای اعمال است. ﴿نَمُوتُ وَنَحْيَا﴾ یعنی ما می‌میریم و فرزندان ما زنده می‌شوند. بعضی هم گفته‌اند: یعنی بعضی از ما می‌میرند و بعضی دیگر زنده می‌شوند. برخی هم بر این باورند که در این قسمت آیه تقدیم و تأخیر وجود دارد و در اصل «نحیا و نموت» - زنده می‌شویم و می‌میریم - بوده است. ﴿وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ﴾ مجاهد، دهر را به معنی سال‌ها و روزگار و قتاده به معنی عمر گرفته است ولی در واقع گفته‌ی هر دو به یک معنی است.

ابن عیینه گفته است: مردم در عصر جاهلی می‌گفتند: این دهر و روزگار است که ما را هلاک می‌کند و همان است که ما را زنده می‌گرداند و ما را می‌میراند، و در نتیجه این آیه نازل شد. مشرکان گروه‌های مختلفی داشتند، گروهی همین دهریان بودند، و عده‌ای از آنان بودند که به وجود آفریدگار هستی ایمان داشتند ولی معاد را انکار می‌کردند، عده‌ای هم نسبت به معاد شک و تردید داشتند ولی بطور قطع آن را انکار نمی‌کردند. در میان مسلمانان هم گروه‌هایی پدید آمدند که از ترس مسلمانان نمی‌توانستند معاد را انکار کنند و در نتیجه به تأویل دست می‌زدند و می‌گفتند: معاد تنها معاد روحانی است نه جسمانی و به زعم آنان ثواب و عقاب خیالاتی است که برای ارواح روی می‌دهد. شر این گروه از

۱- تفسیر ابن کثیر: ج ۴، ص ۱۵۰.

شر همه‌ی کفار بدتر است، چرا که اینها حق را می‌پوشانند و مسلمانان را فریب می‌دهند ولی مشرکانی که آشکارا مرتکب شرک می‌شوند، مسلمانان از آنان دوری می‌کنند.^۱

تفسیر ابن عطیه: ﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا﴾ منکران رستاخیز می‌گفتند: در هستی حیاتی بجز آنچه که ما در آن به سر می‌بریم وجود ندارد و از آخرت و معاد خبری نیست. ﴿نَمُوتُ وَنَحْيَا﴾ گروهی گفته‌اند: یعنی ما قبل از آنکه به وجود بیاییم مرده بودیم و سپس زنده شدیم. گروهی گفته‌اند: در اصل «نحیا و نموت» با تقدیم و تأخیر بوده است یعنی زنده می‌شویم و می‌میریم. ﴿وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ﴾ یعنی تنها دهر و مرور زمان ما را هلاک می‌سازد. خداوند در ادامه فرموده است: این سخن مشرکان ظن و گمان و تخمینی بیش نیست که بر اثر آن مرتکب شرک شده‌اند. عرب‌ها دهر و زمان را به یک معنی بکار می‌برند. از پیامبر ﷺ روایت شده است که فرموده است: «به دهر ناسزا نگویند، چرا که خدا همان دهر است». در حدیث دیگری که احمد و بخاری و مسلم آن را روایت کرده‌اند و پیامبر ﷺ به نقل از خداوند فرموده است: «انسان‌ها به دهر ناسزا می‌گویند در حالی که من خود دهر هستم و شب و روز به دست من است». این حدیث بدین معنی است که خداوند در واقع همان کسی است که آنچه را که مشرکان به دهر نسبت داده و در نتیجه به آن ناسزا گفته‌اند، انجام داده است.^۲

تفسیر فتح البیان: ﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا﴾ یعنی منکران معاد گفتند: زندگی جز آنچه ما در آن به سر می‌بریم نیست. ﴿نَمُوتُ وَنَحْيَا﴾ یعنی در همین دنیا مرگ و زندگی به سراغ ما می‌آید و بعد از این دنیا حیات دیگری وجود ندارد. برخی هم گفته‌اند: یعنی ما می‌میریم و فرزندان ما زنده می‌شوند. ولی در هر صورت منظور از این سخن، انکار معاد و تکذیب آخرت است. ﴿وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ﴾ عنی بجز گذشت روزگار چیز دیگری ما را هلاک نمی‌سازد. «دهر» در اصل به معنی مدت بقای جهان هستی است

۱- تفسیر قرطبی: ج ۱۶، ص ۱۷۲-۱۷۱.

۲- تفسیر ابن عطیه: ج ۱۳، ص ۳۱۸-۳۱۷.

و از «دَهْرَةَ» یعنی بر او غلبه پیدا کرد، گرفته شده است.

منکران زنده شدن بعد از مرگ چنین می‌پنداشتند که گذشت روزگار در نابودی جان‌ها مؤثر است و فرشته‌ی مرگ و قبض ارواح به اجازه‌ی خدا را انکار می‌کردند و هر حادثه‌ای را به دهر و زمان نسبت می‌دادند. ﴿وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾ یعنی آنچه که مشرکان می‌گفتند مبنی بر نسبت دادن حوادث به حرکات افلاک و گذشت روزگار از روی علم و آگاهی نبود بلکه تنها از روی ظن و گمان سخن می‌گفتند.^۱

تفسیر شوکانی: ﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا﴾ یعنی زندگی چیزی جز آنچه که ما در آن به سر می‌بریم نیست. ﴿نَمُوتُ وَنَحْيَا﴾ یعنی در همین زندگی دنیا با مرگ و زندگی مواجه می‌شویم و بعد از این دنیا، زندگی دیگری وجود ندارد. عده‌ای هم گفته‌اند: یعنی ما می‌میریم و فرزندان ما زنده می‌شوند. برخی دیگر گفته‌اند: یعنی ما (نخست) نطفه‌ی مرده‌ای خواهیم شد و بعد از آن زنده می‌شویم. برخی هم بر این باورند که در این قسمت آیه تقدیم و تأخیر وجود دارد، یعنی زنده می‌شویم و می‌میریم، ولی در هر صورت منظور مشرکان از این سخن انکار معاد و تکذیب آخرت بوده است. ﴿وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ﴾ دهر یعنی گذشت روزگار. مجاهد دهر را به معنی سال‌ها و ایام و قتاده آن را به معنی عمر گرفته است. قطرب گفته است: یعنی چیزی جز مرگ ما را نابود نمی‌کند. عکرمه هم گفته است: یعنی بجز خداوند چیزی ما را نابود نمی‌کند. ﴿وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾ یعنی مشرکان این سخن را از روی علم به حقیقت نگفته‌اند بلکه تنها از روی ظن و گمان آن را بر زبان جاری ساخته‌اند.^۲

حجت منکران معاد و رد آن

دهریان همانطور که گفتیم معاد را انکار می‌کنند و قرآن کریم حجت آنان را ذکر کرده و فرموده است:

۱- تفسیر فتح‌البیان: ج ۱۲، ص ۴۳۰-۴۲۹.

۲- تفسیر شوکانی: ج ۵، ص ۹.

﴿وَإِذَا تَتَلَّى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَّا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۲۵﴾ قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۲۶﴾﴾ [الجاثية: ۲۵-۲۶].

«زمانی که آیات روشن ما (که دلالت می‌کنند بر اینکه خداوند بندگان خود را در قیامت زنده می‌کند) بر آنان خوانده می‌شود، دلیلی جز این ندارند که می‌گویند: اگر راست می‌گویید پدران ما (زنده کنید و) بیاورید. (سپس خداوند به پیامبر ﷺ دستور می‌دهد در مقابل انکار معاد به آنان) بگو: خداوند شما را (در دنیا) زنده می‌کند سپس (بعد از فرا رسیدن اجلتان) شما را می‌میراند. سپس بدون تردید شما را در روز قیامت گرد می‌آورد (چون کسی که قادر بوده است برای نخستین بار انسان را بیافریند، می‌تواند دوباره او را برگرداند. و حکمت خداوند نیز مقتضی این گردآوری است تا به هر کس جزای اعمالش را بدهد) ولی بیشتر مردم نمی‌دانند».

خداوند سخن مشرکان را حجت نامیده اگرچه حجت نبوده است، چرا که آنان سخن خود را همچون کسی که حجت خود را اظهار و به آن استدلال می‌کند ابراز داشته‌اند. و یا اینکه اطلاق حجت بر سخن آنان مجاز و از روی تهکم و استهزاء بوده است گویا گفته شده است که آنان حجتی جز آنچه که حجت نیست ندارند یعنی آنان اصلاً هیچ حجتی ندارند!

انکار معاد کفر است

از آیات و اقوال مفسرین که در رابطه با دهریان و انکار معاد توسط آنان گذشت درمی‌یابیم که آنچه آنان گفته و بدان معتقد بوده‌اند کفر صریح و با اصول ایمان در تضاد است.

۱- تفسیر زمخشری: ج ۴، ص ۲۹۲-۲۹۱. تفسیر فتح البیان: ج ۱۲، ص ۴۳۲-۴۳۰. تفسیر قاسمی: ج ۱۴، ص

فصل هفتم: اسلام

مبحث اول: تعریف اسلام و بیان حقیقت و مقتضیات آن

تعریف اسلام و بیان حقیقت آن

اسلام عبارت است از خضوع و تسلیم و فرمانبرداری در برابر پروردگار جهانیان. لفظ اسلام و مشتقات آن در قرآن کریم هم به همین معنی به کار رفته‌اند. و این معنی در واقع قوام حقیقت و جوهر اسلام است. در ذیل بعضی از آیات قرآن که معنی اسلام را بیان می‌کنند و نیز اقوال مفسرین در مورد آنها را ذکر می‌کنیم:

۱- ﴿وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۱۲۷﴾ رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ... ﴿البقرة: ۱۲۷-۱۲۸﴾.

«و (به یاد بیاورید) آنگاه را که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه‌ی کعبه را بالا می‌بردند (و دست دعا به سوی خدا برداشته و می‌گفتند): پروردگارا! از ما بپذیر، بی‌گمان تو شنوا و دانا هستی. پروردگارا! و ما را تسلیم و فرمانبردار خود قرار ده.»

گفته می‌شود: «أَسْلَمَ لَهُ وَاسْتَسْلَمَ» یعنی: «خاضع و فرمانبردار شد»^۱. مسلم و مستسلم به یک معنی یعنی مطیع و خاضع به کار رفته‌اند^۲. ابن جریر طبری در تفسیر ﴿وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ﴾ گفته است: یعنی ما را تسلیم امر خود و مطیع فرمان خود قرار بده بطوریکه هیچ کسی را شریک طاعت تو نگردانیم^۳.

۲- خداوند درباره‌ی گفتگوی خود با ابراهیم می‌فرماید:

۱- تفسیر قاسمی: ج ۲، ص ۲۵۶.

۲- تفسیر المنار: ج ۱، ص ۴۶۹.

۳- تفسیر ابن کثیر: ج ۱، ص ۱۸۳.

﴿إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمٌ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [البقرة: ۱۳۱].

«آنگاه که پروردگارش به او گفت: مطیع و فرمانبردار باش! گفت: تسلیم و فرمانبردار پروردگار جهانیان گشتم».

﴿أَسْلِمٌ﴾ یعنی مطیع خدا باش! و خود را برای او خالص گردان!^۱

در «تفسیر فتح البیان» هم «أَسْلِمٌ» به معنی فرمانبرداری و اطاعت بکار رفته است.^۲ ابن کثیر هم در تفسیر این آیه گفته است: خداوند در این آیه به ابراهیم دستور اخلاص و تسلیم و فرمانبرداری را داده و ابراهیم هم آن را اجابت کرده است.^۳

۳- ﴿بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [البقرة: ۱۱۲].

«آری، هرکس خالصانه خود را تسلیم خدا کند در حالی که نیکوکار است، پاداش او نزد پروردگارش خواهد بود و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین خواهند گردید».

در «تفسیر المنار» چنین آمده است: تسلیم وجه به خدا به معنی تنها روی کردن به او و تنها عبادت کردن او است ولی خداوند متعال در اینجا برای تسلیم قلب و صحت اراده تعبیر «اسلام الوجه» را بکار برده همانطور که در جایی دیگر به نقل از حضرت ابراهیم تعبیر «توجیه الوجه» را بکار برده و فرموده است:^۴

﴿إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ...﴾ [الأنعام: ۷۹].

«بی‌گمان من رو به سوی کسی می‌کنم که آسمان‌ها و زمین را آفریده است...».

۱- تفسیر قاسمی، ج ۲، ص ۱۳۲.

۲- تفسیر فتح البیان، ج ۱، ص ۲۸۶.

۳- تفسیر ابن کثیر: ج ۱، ص ۲۸۵.

۴- تفسیر المنار، ج ۱، صص ۴۲۶-۴۲۵.

شرط تسلیم شدن در برابر خدا اختیاری بودن آن است

گفتیم که «اسلام» در قرآن کریم به معنی خضوع و فرمانبرداری و تسلیم در برابر پروردگار جهانیان به کار رفته است ولی این تسلیم شدن باید ارادی و اختیاری باشد، چرا که تسلیم اجباری و بدون اختیار در برابر خداوند که در واقع تسلیم در برابر سنت کونی او به حساب می‌آید، امری عام است و همه‌ی مخلوقات را در بر می‌گیرد و پاداش و عذابی در بر ندارد. چون هر آفریده‌ای در وجود و بقا و فنای خود تسلیم سنت کونی خداوند است و انسان هم در این تسلیم اجباری مانند بقیه‌ی مخلوقات است، ولی خضوع و تسلیم اختیاری در برابر پروردگار جهانیان، جوهر اسلام و حقیقت آن است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْعُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ﴾ [آل عمران: ۸۳].

«آیا بجز دین خدا (که اسلام است) را می‌جویند در حالی که آنان که در آسمان‌ها و زمینند از روی اختیار یا از روی اجبار در برابر او تسلیمند و به سوی او بازگردانده می‌شوند.»
شعبی در تفسیر این آیه گفته است: این آیه بیانگر آن است که تمام بشریت مطیع و فرمانبردار خدایند و به قدرت او معترفند اگرچه بعضی از آنان الوهیت را به غیر خدا نسبت می‌دهند.^۱

امام ابن کثیر در تفسیر این آیه گفته است: یعنی هر کسی که در آسمان‌ها و زمین است از روی اختیار یا از روی اجبار در برابر خداوند تسلیم گردیده‌اند. پس انسان مؤمن با قلب و جسم خود تسلیم خداوند است ولی شخص کافر از روی اجبار تسلیم خداوند است، چرا که تحت سلطه‌ی عظیم خداوند قرار دارد، سلطه‌ای که هیچ کس را یارای مخالفت با آن یا ممانعت از آن نیست.^۲

۱- تفسیر ابن عطیه: ج ۳، ص ۲۰۰.

۲- تفسیر ابن کثیر: ج ۱، ص ۳۵۸.

پس اگر اسلام عبارت است از تسلیم و خضوع قلبی در برابر خداوند متعال، مظهر و اثر این تسلیم هم فرمانبرداری از شریعت خدا و اطاعت از اوامر و اجتناب از نواهی الهی است. مفسرانی که آرای آنان در تفسیر آیات فوق نقل کردیم نیز همین نکته را مدنظر داشته‌اند.

حضرت جبرئیل هم وقتی از پیامبر ﷺ در مورد اسلام سؤال کرد، پیامبر ﷺ در پاسخ فرمود: «الإِسْلَامُ أَنْ تَشْهَدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَتُقِيمَ الصَّلَاةَ وَتُؤْتِيَ الزَّكَاةَ وَتَصُومَ رَمَضَانَ وَتَحْجَّ الْبَيْتَ إِنْ اسْتَطَعْتَ إِلَيْهِ سَبِيلًا».

«اسلام آن است که گواهی بدهی که هیچ معبود راستینی به جز الله وجود ندارد، و محمد فرستاده‌ی خدا است، و نماز را بپا داری و روزه‌ی رمضان را بگیری و حج خانه‌ی خدا را در صورت توانایی بجای بیاوری».

یعنی انجام دادن این کارها از مظاهر تسلیم قلبی در برابر خدا به حساب می‌آیند.

دین نزد خداوند اسلام است

از آنجائیکه جوهر و حقیقت اسلام، تسلیم در برابر خدا و فرمانبرداری از اوامر اوست، دین مورد پسند خداوند همین دین اسلام است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ [آل عمران: ۱۹].

«بی‌گمان دین (حق و موردپسند) در پیشگاه خداوند اسلام است».

اسلام با این معنی و باتوجه به جوهر و حقیقت آن، دین تمام پیامبران است و اختلاف آنان تنها در شریعت‌هایشان بوده است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً﴾ [المائدة: ۴۸].

«برای هر کدام از شما شریعت و برنامه‌ای را قرار دادیم».

پیامبر ﷺ هم فرموده است: «إنا معاشر الأنبياء ديننا واحد» یعنی: «دین ما پیامبران یکی است».

این وحدت دینی در واقع همان تسلیم در برابر خدا و مظهر آن اطاعت از شریعت او

است، چون تمام پیامبران آمده‌اند که این حقیقت را به امتهای خود بگویند که باید در برابر خدا تسلیم شوند و از شریعت او اطاعت کنند و این تسلیم آنان باید خالصانه و تنها برای خدا باشد نه برای کس دیگری.

شیخ الإسلام ابن تیمیه در این باره می‌گوید: اسلام بعنوان دینی که خداوند تمام کتاب‌های خود را برای (تبیین) آن نازل کرده و تمام پیامبران خود را برای (تبلیغ) آن فرستاده، عبارت است از اینکه انسان تنها در برابر خدای یگانه تسلیم شود و بنده‌ی کاملی برای خدا گردد بطوریکه خالصانه تنها او را پرستش کند و تنها در برابر او تسلیم شود. اسلام در واقع در بر گیرنده‌ی دو معنی اساسی است:

۱- فرمانبرداری از خدای یگانه و تسلیم در برابر او.

۲- اخلاص در این فرمانبرداری و تسلیم، بطوری که این فرمانبرداری و تسلیم تنها برای خدای یگانه باشد.

اسلام، دو متضاد هم دارد، یکی تکبر و دیگری شرک، چون کسی که از عبادت کردن خدا کبر می‌ورزد و از پرستش او سر باز می‌زند نمی‌تواند بنده‌ای تسلیم شده در برابر خدا به حساب آید. همچنین کسی که علاوه بر پرستش خداوند غیر او را هم پرستش می‌کند، بنده‌ی مخلص خدا به حساب نمی‌آید، چون برای او شریک قرار داده است. در واقع عنوان اسلام موردپسند خداوند شعار «لا إله إلا الله» است.^۱

بجز اسلام دین دیگری پذیرفته نخواهد شد

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [آل عمران: ۸۵].

«هرکس بجز (آئین و شریعت) اسلام، آئینی برگزیند، از او پذیرفته نمی‌شود و او در آخرت در زمره‌ی زیانکاران خواهد بود».

۱- شیخ الإسلام ابن تیمیه: مجموع فتاوی: ج ۷، ص ۶۲۳ و ۶۳۶-۶۳۵.

آلوسی در تفسیر این آیه گفته است: عده‌ای اسلام را به معنی توحید و فرمانبرداری و عده‌ای هم آن را به معنی شریعت حضرت محمد ﷺ گرفته‌اند. یعنی کسانی که بعد از بعثت پیامبر اسلام ﷺ از غیر شریعت او پیروی کنند، از آنان پذیرفته نمی‌شود. یعنی خداوند نه آن را می‌پسندد و نه به آنان پاداش می‌دهد. پس این گفته‌ی خداوند که می‌فرماید: ﴿فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ﴾ پذیرش هر دینی که برخلاف السلام باشد، نفی می‌کند.^۱

در توضیح سخن آلوسی که «اسلام» را یک بار به معنی توحید و فرمانبرداری و بار دیگر به معنی شریعت حضرت محمد ﷺ گرفته است، باید گفت که آیه‌ی: ﴿وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ﴾ بر هر دو قول صدق می‌کند، چرا که جوهر اسلام و حقیقت آن مبتنی بر تسلیم خالصانه در برابر خداوند است و مظهر این تسلیم هم اطاعت از شریعت خدا یعنی امر و نهی او است. پس اگر انسان از تسلیم در برابر خدا خودداری کند، هیچ عملی از او پذیرفته نمی‌شود و در روز قیامت هم جزو زیانکاران خواهد بود. اگر انسان از اطاعت از شریعت خداوند، شریعتی که به پیامبرش محمد ﷺ وحی کرده است، خودداری کند، در واقع از تسلیم شدن در برابر خدا سر باز زده است، چرا که از امر و دستور خدا مبنی بر اطاعت از پیامبر و شریعتی که از جانب پروردگارش آورده است، سرپیچی کرده است.

اطلاق اسلام بر دین حضرت محمد (ﷺ)

لفظ «اسلام» به دینی که خداوند بر پیامبرش حضرت محمد (ﷺ) نازل کرده است، اختصاص پیدا کرده است، بطوری که لفظ اسلام با این معنی و بر این اساس تنها بر این دین اطلاق می‌گردد و تنها این دین است که موردپسند و پذیرش خداوند قرار می‌گیرد و تنها فرمانبرداری از آن و پیروی کردن از دستورات آن مظهر تسلیم صحیح در برابر پروردگار جهانیان به حساب می‌آید.

۱- تفسیر آلوسی: ج ۳، ص ۲۱۵.

لفظ اسلام در آیهی زیر به همین معنی خاص به کار رفته است: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳].
 «امروز دینتان را برایتان کامل کردیم و نعمت خود را بر شما تمام نمودیم و اسلام را به عنوان دین شما پسندیدیم».

بنابراین تسلیم واقعی در برابر خداوند تنها با اطاعت از این دینی که خداوند بر حضرت محمد(ﷺ) نازل کرده است، تحقق می‌یابد و این امر هم در گرو پیروی کردن از اوامر و نواهی‌ای است که شریعت اسلامی راتشکیل می‌دهند.

مقتضیات اسلام

۱- اطاعت از تمام احکام شریعت اسلامی

از آنجائی که اسلام، با تسلیم شدن در برابر خدا تحقق می‌یابد و مظهر این تسلیم، پیروی از شریعت الهی است و این مظهر بعد از بعثت پیامبر گرامی اسلام(ﷺ) تنها با پیروی کردن از شریعت اسلامی تحقق می‌یابد، پس لازمه‌ی این امر، اطاعت از تمام احکام شریعت اسلامی است. و چون یکی از ویژگی‌های شریعت اسلامی شمولیت آن است بدین معنی که در تمام زمینه‌های زندگی بشری احکام خاص خود را دارد، انسان مسلمان باید در تمام عرصه‌های زندگی خود و در ارتباط خود با خدا و خلق خدا از احکام شریعت اسلامی پیروی کند و نباید در هیچ زمینه‌ای فکری و اعتقادی باشد یا گفتاری یا کرداری، فعل باشد یا ترک، اخذ باشد یا عطا، اقدام باشد یا بازگشت، محبت باشد یا کراهت و بالاخره هدف باشد یا وسیله، از احکام شریعت اسلامی خارج شود.

در واقع در زندگی انسان مسلمان هیچ گوشه‌ای وجود ندارد که در آن به دور از احکام شرعی عمل کند. بلکه باید در تمام وجود و هستی و تمام تصرفات خود از احکام شرعی اطاعت کند و اگر به خود اجازه دهد که در یکی از زمینه‌های زندگی از دایره‌ی شریعت اسلامی خارج شود، مشمول مضمون این آیه می‌شود که خداوند می‌فرماید: ﴿أَفْتَوْمُونَنَ

بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ ۗ وَمَا اللَّهُ بِغَفِيلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۸۵﴾ [البقرة: ۸۵].

«آیا به بخشی از کتاب (آسمانی) ایمان می‌آورید و به بخش دیگر کفر می‌ورزید؟ برای کسی از شما که چنین کند جز خواری و رسوایی در این جهان نیست و در آخرت به سخت‌ترین عذاب برگشت داده می‌شوند و خداوند از آنچه انجام می‌دهید، غافل نیست.»

نمی‌توان گفت که چون این آیه در مورد بنی‌اسرائیل نازل شده (پس شامل حال مسلمانان نمی‌شود) چون افعال زشتی که بنی‌اسرائیل مرتکب شده و خداوند آنها را مورد نکوهش قرار داده است، اگر شخص مسلمان هم مرتکب آنها بشود، بصورت مذموم باقی خواهند ماند. بویژه اگر این کار زشت آنان عمل به بخشی از شریعت الهی و ترک بخش دیگری از آن باشد، چون این کار با جوهر اسلام که مبتنی بر تسلیم همه‌جانبه در برابر خدا و مظهر آن که اطاعت مطلق از شریعت الهی است در تضاد است.

۲- اطاعت بدون قید و شرط و با رضایت کامل از شریعت الهی

یکی از مستلزمات تسلیم در برابر خداوند متعال که جوهر اسلام را تشکیل می‌دهد، اطاعت بدون قید و شرط و با رضایت کامل از شریعت الهی است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴿۶۵﴾﴾ [النساء: ۶۵].

«نه! به پروردگارت قسم که آنان ایمان نمی‌آورند تا زمانی که تو را در اختلافات و درگیری‌هایی که در میان آنان روی داده است، به داوری نطلبند و سپس ملالی از داوری تو در دل نداشته و کاملاً تسلیم (قضاوت) تو باشند.»

۳- تقدیم آنچه که خدا دوست دارد بر آنچه که نفس دوست دارد:

یکی دیگر از مقتضیات تسلیم در برابر خدا و پیروی از شریعت او بعنوان مظهر این تسلیم این است که انسان مسلمان آنچه را که خداوند به آن امر کرده و آن را دوست

دارد، بر آنچه که خود دوست دارد مقدم بدارد اگرچه آنچه که خود دوست دارد مباح باشد، چون اگر مباح با آنچه که خدا به آن دستور داده و آن را دوست دارد در تضاد قرار بگیرد، واجب است که آنچه را که خدا دوست دارد و بدان امر کرده است مقدم شود. و هر آنچه که خدا به آن امر کرده، آن را دوست دارد. چرا که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ ۗ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿۲۴﴾﴾ [التوبة: ۲۴].

«بگو: اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و قوم و قبیله‌ی شما، و اموالی که بدست آورده‌اید و تجارتی که از بی‌رونقی آن می‌ترسید و منازلی که آنها را می‌پسندید، در نظرتان از خدا و پیامبرش و جهاد در راه او محبوب‌تر باشد، منتظر باشید تا خدا کار خود را می‌کند (و عذاب خویش را فرو می‌فرستد) خداوند فاسقان را هدایت نمی‌کند».

مبحث دوم: اسلام همان دین حق و راستین است

عنوان اسلام و مضمون آن

عنوان اسلام و شعار پیروان آن و اولین چیزی که یک مسلمان بر زبان خود جاری می‌کند این است که «گواهی می‌دهد که هیچ معبود راستینی وجود ندارد بجز الله و محمد فرستاده‌ی خداست». این کلمه‌ی طیبه و این شهادت راستین تمام معانی اسلام به معنی خاص آن را در بر می‌گیرد. اسلامی که به معنی همان دینی است که خداوند بر بنده و فرستاده‌ی خود محمد ﷺ فرو فرستاده است. اسلامی که مبتنی بر مدلول این شهادت حقه است. شهادتی که شامل ایمان به خدا بعنوان معبود راستینی که هیچ معبود راستین دیگری بجز او وجود ندارد، و عبادت و بندگی کردن او به همان صورت که خود تشریح کرده و بیان نموده است و ایمان به رسالت حضرت محمد ﷺ و لزوم پیروی از دین او که در بر گیرنده‌ی شریعتی است که خداوند در قرآن و سنت به او وحی کرده است، می‌شود.

دلایلی بر این که اسلام همان دین حق و راستین است

اسلام به معنی خاص آن یعنی به معنی دینی که بر حضرت محمد ﷺ نازل شده است، همان دینی است که پیروی کردن از آن واجب است، چرا که پیروی کردن از آن تنها مظهر صادق تسلیم راستین انسان در برابر پروردگار جهانیان است.

دلایل زیادی بر حقانیت اسلام و مقتضیات آن وجود دارد، از جمله دلایل اثبات نبوت حضرت محمد ﷺ، چون اثبات نبوت وی به معنی اثبات اسلامی است که از جانب پروردگارش آورده است.

یکی از دلایل اثبات نبوت حضرت محمد ﷺ سیره‌ی پاک او از ولادت تا وفات است. پیامبری که دارای چنین سیره‌ی پاکی بوده که معاصران وی هم بدان اعتراف کرده‌اند، نمی‌تواند شخصی دروغگو باشد و چیزهای دروغین را به خدا نسبت دهد. و همین دلیل برای خردمندان پاک فطرت کافی است (که به حقانیت رسالت او پی ببرند). خدیجه همسر پیامبر ﷺ هم وقتی که برای اولین بار وحی بر پیامبر نازل شد و جریان را برای وی تعریف کرد، به سیره‌ی پاک او استدلال کرد و گفت: به خدا قسم هرگز خداوند تو را رسوا نمی‌کند، چرا که صله رحم را بجا می‌آوری، بار دیگران را بر دوش می‌گیری، به مستمندان کمک می‌کنی، مهمان را گرمی می‌داری و دیگران را در مقابل مصائب و مشکلات یاری می‌کنی و ...!

یکی دیگر از دلایل اثبات نبوت حضرت محمد ﷺ همین شریعت عظیمه‌ای است که محال است شخصی درس ناخوانده که در آن جامعه‌ی عربی دوره جاهلی زندگی کرده است بتواند آن را بیاورد. و اگر وحی الهی نمی‌بود نه پیامبر و نه غیر او هر چقدر هم از رشد عقلی و فکری برخوردار بودند نمی‌توانستند چنین شریعتی را بیاورند. حقوقدانان و جامعه‌شناسان و دیگر اندیشمندان بخوبی این دلیل را درک می‌کنند.

۱- صفی الرحمن مبارکفوری، الریحق المختوم: ص ۲۶۵. د. محمدبن محمد أبوشیبه، السیره النبویه فی أضواء

اعجاز قرآن بزرگترین دلیل

بزرگ‌ترین دلیل بر نبوت و رسالت حضرت محمد ﷺ قرآن عظیم و اعجاز آن است که هم‌اکنون در اختیار ما قرار دارد. قرآن کریم معجزه‌ی جاودانی است که حضرت محمد ﷺ در دوران حیات خود آن را دریافت کرده و بعد از وفات او و تا روزگار ما هم بصورت معجزه باقی مانده و هر کسی را که در مورد رسالت حضرت محمد ﷺ شک دارد یا ایجاد شک می‌کند، به مبارزه می‌طلبد. وجه تمایز معجزه‌ی قرآن با دیگر معجزات پیامبر ﷺ و معجزات پیامبران قبل از او در این است که قرآن در هر زمان و مکانی و تا روزی که خداوند خود زمین و هر آنچه که بر روی آن است به ارث می‌برد، قائم و پایرجا می‌ماند، و این، گواهی است بر صدق نبوت حضرت محمد ﷺ و بر صدق شهادتین.

قرآن چه نوع معجزه‌ای است و چگونه بر نبوت حضرت محمد ﷺ دلالت می‌کند؟

کسانی که از حوادث تاریخ اسلام آگاهی دارند به خوبی می‌دانند که اهل مکه و بویژه قریشیان در برابر نخستین دعوت اسلامی مقاومت شدیدی از خود نشان دادند و با اشکال مختلف به اعمال خشونت‌آمیز و اذیت و آزار کسانی که مسلمان می‌شدند پرداختند و بر انکار نبوت حضرت محمد ﷺ اصرار ورزیدند و آسمانی بودن قرآن کریم را انکار کردند. از جمله حوادثی که میان پیامبر ﷺ و قریش و دیگر مخالفان وی روی داد این بود که پیامبر ﷺ با قرآن کریم آنان را به مبارزه طلبید و به دستور خداوند به آنان گفت:

﴿قُلْ لِّينِ اجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ عَلٰى اَنْ يَّاتُوْا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْءَانِ لَا يَأْتُوْنَ بِمِثْلِهٖۗ وَلَوْ

كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيْرًا ﴿۸۸﴾ [الإسراء: ۸۸].

«بگو: اگر همه‌ی مردم و جنیان گرد هم آیند و متفق شوند بر اینکه همانند این قرآن را بیاورند، نمی‌توانند همانند آن را بیاورند اگرچه برخی از آنان پشتیبان برخی دیگر شوند.»

مخالفان در برابر این تحدی ساکت شدند و از شکستن و یا پاسخ دادن به آن ناتوان

ماندند. بار دیگر پیامبر ﷺ آنان را به مبارزه طلبید و به فرمان خداوند به آنان گفت:

﴿اَمْ يَقُوْلُوْنَ اَفْتَرٰنَهٗٓ قُلْ فَاْتُوْا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِّثْلِهٖۗ مُفْتَرِيْتٍ وَّادْعُوْا مَنِ اسْتَضَعْتُمْ مِّنْ دُوْنِ

اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۱۳﴾ [هود: ۱۳].

«یا می‌گویند: (محمد خودش قرآن را تألیف کرده است و) آن را به دروغ به خدا نسبت می‌دهد: بگو شما هم ده سوره‌ی دروغین همانند آن را بیاورید و غیر از خدا هر کس را که می‌توانید دعوت کنید اگر راستگوئید.»

مخالفان این بار هم از روی ناتوانی ساکت شدند و پیامبر ﷺ باز هم آنان را به مبارزه طلبید و به آنان گفت:

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۲۳﴾ فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ ﴿۲۴﴾﴾ [البقرة: ۲۳-۲۴].

«و اگر در مورد آنچه بر بنده‌ی خود نازل کرده‌ایم دچار شک و تردید شده‌اید، سوره‌ای همانند آن را بیاورید و گواهان خود را بجز خدا فرا خوانید اگر راستگویید. و اگر نتوانستید چنین کنید -و هرگز نخواهید توانست- پس خود را از آتشی که افزاینده‌ی آن انسان و سنگ است و برای کافران آماده گشته است، بدور دارید.»

نتیجه‌ی این تحدی مکرر پیامبر ﷺ با قریش و دیگر مخالفان، این شد که مخالفان از شکستن این تحدی و یا تلاش برای شکستن آن ناتوان ماندند و دیواروار ساکت شدند و راههای دیگری را برای جلوگیری از دعوت اسلامی در پیش گرفتند و با دروغ و افترا و با قدرت و ایجاد رعب و وحشت خواستند مردم را از راه خدا باز دارند و به مردم سفارش می‌کردند که به قرآن کریم گوش فرا ندهند تا از آن متأثر نگردند. خداوند متعال در مورد این روش آنان می‌فرماید:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَبُونَ ﴿۲۶﴾﴾ [فصلت: ۲۶].

«کافران گفتند: به این قرآن گوش فرا ندهید و در آن یاهوسرایی و ایجاد سر و صدا کنید تا (مردم آن را نشنوند و مجال اندیشه در مفاهیم آن را نیابند و) شما پیروز گردید.»

قرآن کریم مخالفان اسلام و منکران نبوت حضرت محمد ﷺ را به مبارزه طلبیده و از آنان خواسته است که مثل این قرآن را بیاورند، ولی آنان نتوانستند. سپس از آنان خواست

که ده سوره‌ی مثل قرآن را بیاورند، باز هم نتوانستند. سپس از آنان خواست که یک سوره مثل قرآن را بیاورند - در حالی که قبلاً به آنان خبر داده بود که نخواهند توانست - ولی باز هم عاجز و ناتوان شدند. این تحدی و ناتوانی مخالفان از ابطال آن دلالت می‌کند بر صدق مدعای پیامبر ﷺ مبنی بر اینکه وی فرستاده‌ی خدا و مخالفان وی باطل‌گرا و دروغگو هستند. ولی باید دانست که این تحدی زمانی بر این امر دلالت می‌کند که دارای تمام شروط تحدی باشد.

شروط تحدی

تحدی کردن به هر ادعایی که انسان خود مدعی آن است یا دیگران بدو نسبت می‌دهند باید دارای شروط زیر باشد:

۱- موضوع تحدی باید در تخصص کسانی باشد که مورد تحدی واقع می‌شوند بطوری که در آن موضوع چیره‌دست و معروف باشند. مثل اینکه یک کشتی‌گیر، کشتی‌گیران دیگر را به مبارزه بطلبد و مدعی شود که وی تنها قهرمان کشتی است و اگر کسی در این باره شک دارد بیاید با وی کشتی بگیرد. موضوع تحدی در اینجا کشتی گرفتن است، و کشتی گرفتن در تخصص کشتی‌گیرانی است که مورد تحدی واقع شده‌اند. پس اگر این کشتی‌گیران در برابر شخص مدعی ناتوان بمانند، دیگران بطریق اولی ناتوان خواهند ماند.

۲- کسانی که مورد تحدی واقع می‌شوند باید بر ابطال ادعای شخص تحدی کننده و شکستن تحدی او کاملاً حریص باشند. پس برای تحدی سالم و منتج به نتیجه تنها تحقق شرط اول کافی نیست، چرا که گاهی کسانی که مورد تحدی واقع می‌شوند، رغبتی برای ابطال ادعای شخص تحدی کننده ندارند و در نتیجه سکوت را اختیار می‌کنند و به تحدی او پاسخ نمی‌دهند، بنابراین سکوت آنان نه بر ناتوانی آنان دلالت می‌کند و نه بر صدق ادعای شخص تحدی کننده. مثل اینکه در میان کشتی‌گیران کسی باشد که بتواند تحدی کشتی‌گیر مبارزه‌طلب را بشکند و بر او غلبه یابد ولی این کار را انجام ندهد چون

رغبتی به آن ندارد بخاطر اینکه پسر شخص تحدی کننده و یا برادر و یا دوست اوست و یا اینکه او را کم تر از آن می بیند که به تحدی او پاسخ دهد.

۳- نباید مانعی بر سر راه پاسخ گویی به تحدی وجود داشته باشد و تحدی شدگان نباید ترس این را داشته باشند که اگر به تحدی پاسخ بگویند و ادعای شخص تحدی کننده را باطل کنند، مورد مؤاخذه‌ی وی قرار می گیرند. پس برای تحدی سالم تنها تحقق شرط اول و دوم کافی نیست بلکه باید شرط سوم هم تحقق پیدا بکند. بنابراین اگر رئیس حکومتی زوردار مخالفان خود را به مبارزه بطلبد و مدعی شود که وی تنها شخص مورد اعتماد مردم است و مردم تنها او را انتخاب خواهند کرد و اگر کسی در این مورد تردید دارد، بیاید و خود را برای ریاست جمهوری کاندید کند، در این صورت اگر مردم سکوت کردند و هیچ کس از ترس مؤاخذه‌ی او خود را کاندید نکرد، این سکوت و کاندید نشدن بر ثبوت تحدی و صدق مدعای شخص تحدی کننده دلالت نمی کند.

قرآن کریم و شروط تحدی

تمام شروطی که برای تحدی ذکر کردیم، در تحدی قرآن کریم در برابر مخالفان وجود دارد.

۱- در رابطه با شرط اول و اینکه موضوع تحدی در تخصص تحدی شدگان باشد، معروف است که قریش و دیگر عرب‌ها در فصاحت و بلاغت و آشنایی با زبان عربی شهره بودند و در خطابه و نظم و نثر عربی ید طولائی داشتند و مجامع ادبی را برای انتخاب بهترین شعر برگزار می کردند. از این روی خداوند متعال قرآن کریم را به زبان عربی و به زبان خودشان نازل کرد. پس اگر خداوند متعال با قرآن کریم آنان را مورد تحدی قرار داده، در واقع آنان را با چیزی که در تخصص آنان است و در آن مهارت دارند مورد تحدی قرار داده است. بدین ترتیب شرط اول تحدی، در تحدی قرآن در برابر مخالفان تحقق پیدا کرده است.

۲- در تحدی قرآن کریم با مخالفان شرط دوم تحدی هم وجود داشت، چرا که

مخالفان رغبت کافی برای ابطال دعوت پیامبر ﷺ و نفی رسالت او را داشتند و کسانی که کمترین اطلاعی از تاریخ اسلام دارند بر این امر واقفند، چون پرواضح است که قریش دعوت پیامبر ﷺ را نپذیرفتند و به طرق مختلف سعی در ابطال آن و جلوگیری از گرویدن مردم به آن را داشتند. نخست از راه ترغیب و تشویق وارد شدند و به ابوطالب پیشنهاد کردند که برادرزاده‌اش محمد ﷺ را از ادامه‌ی دعوتش باز دارد تا در مقابل، آن قدر مال و ثروت در اختیارش قرار بدهند که ثروتمندترین آنها شود و ریاست خود را به وی واگذار کنند تا در میان آنان صاحب قدرت شود، ولی پیامبر ﷺ همه‌ی این پیشنهادات را رد کرد. سپس قریشیان، راه تهدید و اذیت و آزار و محاصره‌ی اقتصادی پیامبر ﷺ و پیروان مسلمانش را در پیش گرفتند، همراه با اینها به دروغ‌پردازی و افترا و متهم ساختن پیامبر به سحر و جنون پرداختند و شروع به تعذیب جسمانی مسلمانان کردند تا اینکه عده‌ای از مسلمانان بر اثر شکنجه‌های آنان جان خود را از دست دادند و عده‌ای هم دو بار به حبشه مهاجرت کردند. همه‌ی اینها بطور قطع دلالت می‌کنند بر اینکه قریشیان رغبت و حرص کافی برای ابطال دعوت اسلامی را داشته‌اند.

۳- شرط سوم تحدی هم در تحدی قرآن کریم با مخالفان وجود داشت، چرا که از حوادث تاریخ اسلام بخوبی برمی‌آید که در مکه قدرت در دست مشرکان بود و پیامبر ﷺ و مسلمانان مستضعفانی بودند که بهره‌ای از قدرت نداشتند و حتی عده‌ای از آنان همانطور که قبلاً گفتیم به منظور فرار از اذیت و آزار قریش، مکه را به مقصد حبشه ترک کردند تا اینکه بالاخره پیامبر ﷺ هم به همراه دیگر مسلمانان به شهر مدینه هجرت کردند. این امر دلالت می‌کند بر این که مانعی بر سر راه قریش و مشرکان وجود نداشته که آنان را از پاسخگویی به تحدی قرآن و اثبات مدعایشان مبنی بر اینکه قرآن از طرف خداوند نازل نشده و محمد ﷺ هم فرستاده‌ی خدا نبوده است، باز دارد.

نتیجه‌ی تحدی قرآن

نتیجه‌ی تحدی قرآن کریم با مشرکان، ناتوانی آنان از شکستن این تحدی و ابطال آن

بود. و این ناتوانی آنان - با وجود تمام شروط تحدی - دلالت می‌کند بر صدق مدعای پیامبر ﷺ مبنی بر اینکه وی فرستاده‌ی خدا و قرآن کریم کتاب نازل شده‌ی خدا بر اوست. بنابراین بر هر انسانی واجب است که به نبوت حضرت محمد ﷺ و به هر آنچه که در قرآن کریم و سنت پاک نبوی وارد شده است، ایمان بیاورد و از شریعت او پیروی کند.

استمرار تحدی قرآن کریم

تحدی قرآن با مخالفان پیوسته ادامه داشته و هم‌اکنون هم وجود دارد و تا قیامت هم ادامه پیدا خواهد کرد و هر کسی را که در مورد نبوت حضرت محمد ﷺ و آسمانی بودن قرآن کریم شک و تردید داشته باشد به مبارزه می‌طلبد. و این دلیل واضحی است بر اثبات نبوت حضرت محمد ﷺ و عموم رسالت او همانطور که قرآن کریم با دلایل قاطع و غیرقابل انکاری آن را بیان کرده است. پس اگر اعجاز قرآن در طول قرون متوالی از عصر پیامبر ﷺ تاکنون پابرجا مانده و در این مدت اسلام با دشمنان و معاندان و کافران مختلف و دارای عقاید و اندیشه‌های باطل مواجه شده و هرچه در توان داشته‌اند صرف ضربه زدن به اسلام و ایجاد شک و تردید در آن و آلوده کردن افکار و عقاید آن کرده‌اند، ولی تاکنون کسی به خود جرأت نداده است که به تحدی قرآن پاسخ دهد و آن را ابطال کند. بنابراین اعجاز قرآن که صدق آن در طول بیش از چهارده قرن به اثبات رسیده است، قوی‌ترین دلیل بر صدق نبوت حضرت محمد ﷺ و صدق آنچه که از طرف پروردگارش آورده است، به حساب می‌آید.

حفظ قرآن توسط خداوند و نظریات مفسران در مورد آن

خداوند متعال، قرآن کریم را بعنوان کلام خود بر حضرت محمد ﷺ نازل کرده و خود حفظ آن را برعهده گرفته است و در نتیجه دست تحریف‌کنندگان و باطل‌گرایان از آن کوتاه گردیده است، چرا که چیزی که خداوند خود حفظ آن را برعهده گرفته باشد، بدون شک محفوظ خواهد ماند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُو لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹].

«ما خود قرآن را فرستاده‌ایم و خود نیز حافظ و نگهدار آن هستیم».

مفسران در تفسیر آیه‌ی فوق نظرات مختلفی دارند که نخست به آنها اشاره می‌کنیم و سپس به امکان عملی محفوظ ماندن قرآن و وسایل حفظ آن می‌پردازیم:

۱- **تفسیر زمخشری:** این آیه در رد انکار و استهزای مشرکان است که خطاب به پیامبر ﷺ می‌گفتند: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ﴾ [الحجر: ۶]. «ای کسی که قرآن بر او نازل شده است» و از نسبت دادن آن به خدا خودداری می‌کردند. از این روی خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ﴾ و با قاطعیت تمام تأکید می‌کند که وی خود نازل کننده‌ی قرآن بر پیامبر ﷺ بوده و جبرئیل را در حالی که نگهبانانی را در اطراف او گماشته تا از شیاطین محفوظ بماند به سوی محمد ﷺ فرستاده است و او خود برخلاف دیگر کتاب‌های آسمانی حفظ و نگهداری قرآن را از هرگونه زیاد و نقصان و از هرگونه تحریف و تبدیلی برعهده گرفته است، چون خداوند متعال حفظ کتاب‌های آسمانی پیشین را خود بر عهده نگرفته بلکه حفظ آن‌ها را به روحانیان و علمای دینی سپرده است که آنان هم دچار اختلاف شده و مرتکب تحریف در کتاب‌های آسمانی گردیده‌اند، ولی حفظ قرآن را به دیگران واگذار نکرده بلکه خود عهده‌دار حفظ آن شده است.^۱

۲- **تفسیر ابن عطیه:** ضمیر «له» در آیه به قرآن برمی‌گردد. یعنی ما قرآن را از اینکه همچون دیگر کتاب‌های آسمانی دچار تغییر و تبدیل شود حفظ می‌کنیم. عده‌ای هم گفته‌اند: یعنی با ذخیره شدن قرآن در سینه‌های مردم آن را حفظ می‌کنیم.^۲

۳- **تفسیر قرطبی:** خداوند خود حفظ قرآن را برعهده گرفته و در نتیجه تاکنون نیز محفوظ مانده است، در حالی که خداوند در مورد دیگر کتاب‌های آسمانی فرموده است:

۱- تفسیر زمخشری: ج ۲، ص ۵۷۲.

۲- تفسیر ابن عطیه: ج ۸، ص ۲۸۴-۲۸۵.

﴿بِمَا أَسْتُحْفِظُونَ﴾ [المائدة: ۴۴]. «به سبب چیزی که بدانان سپرده شده بود تا آن را حفظ کنند» و حفظ آن را به علمای دینی اهل کتاب واگذار کرده است که آنان هم دست به تبدیل و تغییر آن زده‌اند.^۱

امام قرطبی حادثه‌ی مستندی را ذکر کرده است که خلاصه‌ی آن بدون ذکر سند راویان آن چنین است: شخصی یهودی مسلمان شد و مأمون (خلیفه‌ی عباسی) از علت اسلام آوردن او سؤال کرد. در پاسخ گفت: من دوست داشتم که این ادیان (سه گانه) را امتحان کنم، پس به سراغ تورات رفتم و سه نسخه از آن را نوشتم و چیزهایی را به آن افزودم و چیزهایی را کم کردم و آن را به کنیسه بردم و آن‌ها را از من خریدند. سپس به طرف انجیل رفتم و سه نسخه از آن را نوشتم و چیزهایی را از آن کم و زیاد کردم و آن را به کلیسا بردم و همه‌ی آنها را از من خریدند و در پایان قرآن را انتخاب کردم و سه نسخه را با حذف و اضافه از آن نوشتم و آن را به بازار کاغذفروشان بردم، و آنها را مورد بررسی قرار دادند. چون فهمیدند که حذف و اضافه در آن‌ها روی داده است، آنها را پرت کردند و از من نخریدند، از این روی من دریافتم که قرآن کتاب محفوظی است و در نتیجه مسلمان شدم.^۲

۴- تفسیر شوکانی: وقتی که کفار، پیامبر ﷺ را به تمسخر گرفتند و خطاب به وی گفتند: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِي نَزَّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ﴾ [الحجر: ۶]. «ای کسی که قرآن بر او نازل شده است! بی‌گمان تو دیوانه‌ای!»، خداوند این سخن آنان را محکوم کرد و فرمود: ﴿إِنَّا لَهُو لَحَافِظُونَ﴾ و ما خود آن را از هر گونه تحریف و افزایش و نقصانی حفظ می‌کنیم.^۳

۵- تفسیر آلوسی: چون مشرکان نزول قرآن از جانب خداوند بر پیامبر را انکار کرده و

۱- تفسیر قرطبی: ج ۱۰، ص ۵.

۲- تفسیر قرطبی: ج ۱۰، ص ۵-۶.

۳- تفسیر شوکانی: ج ۳، ص ۱۲۲.

پیامبر را به مسخره گرفتند، خداوند در رد آنان فرمود: «ما خود این قرآن را که مشرکان منکر آن و منکر نزول آن بر شما شده‌اند، نازل کرده‌ایم و ما خود آن را از هر گزند و از هرگونه تحریف و افزایش و نقصانی حفظ می‌کنیم بطوری که حتی اگر پیرمرد با ابهتی نقطه‌ای از آن را تغییر دهد، کودکان سخن او را رد کرده و به او می‌گویند که صحیح آن، چنین است!»^۱

۶- تفسیر فتح البیان: قرآن کریم از هرگونه تحریف و تغییر و هرگونه افزایش و نقصانی محفوظ است و هیچ کس نمی‌تواند حرف یا کلمه‌ای بر آن بیفزاید یا از آن کم کند. این ویژگی تنها به قرآن کریم اختصاص دارد، چون بعضی از دیگر کتاب‌های آسمانی دچار تحریف و تغییر شده‌اند.^۲

امکان عملی محفوظ ماندن قرآن کریم

از دلایل امکان عملی محفوظ ماندن قرآن کریم از هرگونه افزایش و نقصان و تحریف و تبدیلی، حفظ آن در سینه‌ها است، چرا که با حفظ آن در سینه‌ها هرگونه تلاشی جهت تحریف قرآن حتی با زیاد کردن یا کم کردن یک حرف به آسانی کشف می‌شود. و این خاصیت را خداوند خود به قرآن کریم داده است که برخلاف دیگر کتاب‌های آسمانی، حفظ کردن آن آسان شده است. قرآن کریم خود به این نکته اشاره کرده و مفسران هم بدان تصریح کرده‌اند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ﴿۱۷﴾﴾ [القمر: ۱۷].

«ما قرآن را برای ذکر (پند گرفتن یا حفظ کردن) آسان ساخته‌ایم، آیا عبرت گیرنده‌ای هست؟»

قرطبی در تفسیر این آیه گفته است: یعنی ما قرآن را برای حفظ کردن آسان ساخته‌ایم

۱- تفسیر آلوسی: ج ۱۴، ص ۱۵-۱۶.

۲- تفسیر فتح البیان: ج ۷، ص ۱۴۸-۱۴۹.

و کسی که بخواهد آن را حفظ کند یاری می‌کنیم. آیا کسی هست که خواستار حفظ کردن آن باشد تا او را یاری دهیم؟ سعید بن جبیر گفته است: هیچ کدام از کتاب‌های آسمانی بصورت حفظی خوانده نمی‌شوند مگر قرآن کریم. برخی هم گفته‌اند: بنی‌اسرائیل نمی‌توانستند تورات را از حفظ بخوانند بجز موسی و هارون و یوشع بن نون و عزیر علیهم‌السلام. ولی خداوند متعال حفظ قرآن کریم را بر امت اسلامی آسان کرده تا آنچه را که در آن است به یاد بیاورند. ﴿فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾ یعنی آیا تلاوت کننده‌ای هست که آن را تلاوت کند.^۱

ابن عطیه در تفسیر خود گفته است: ﴿يَسِّرْنَا الْقُرْآنَ﴾ یعنی قرآن را آسان و نزدیک (به ذهن) کردیم. «الذکر» یعنی حفظ کردن و از بر کردن.

ابن جبیر گفته است: از میان کتاب‌های آسمانی بجز قرآن کریم هیچ کتابی حفظ نشده است. ابن عطیه در ادامه گفته است: قرآن کریم با نظم زیبا و مفاهیم عالیش به قلب‌های (سلیم) می‌چسبد و با خرده‌های سالم درمی‌آمیزد و در نتیجه حفظ کردن آن آسان است.^۲

یکی از آثار و برکات حفظ آسان قرآن کریم این است که هم‌اکنون هزاران مسلمان اعم از کودک و بزرگسال آن را حفظ می‌کنند و بدین ترتیب هرگونه تلاش جهت تحریف قرآن و کم و زیاد کردن آن به حمد و سپاس خداوند بزودی کشف می‌شود. به یاد دارم که در دهی شصت میلادی یهودیان تلاش کردند که با زیاد کردن یا کم کردن الفظی، قرآن را تحریف کنند و هزاران نسخه از قرآن تحریف شده را چاپ و در آفریقا توزیع کردند، ولی بزودی این دسیسه‌ی آنان کشف شد و علمای الأزهر فتوایی صادر کردند و ضمن مشخص کردن جاهای تحریف شده، دستور دادند که تمام نسخه‌های قرآن تحریف شده (جمع‌آوری و) سوزانده شوند. بدین ترتیب خداوند متعال این دسیسه‌ی شوم یهودیان را برطرف ساخت و نیرنگ نیرنگ‌بازان تنها به خودشان باز می‌گردد!

۱- تفسیر قرطبی: ج ۱۷، ص ۱۳۴.

۲- تفسیر ابن عطیه: ج ۱۴، ص ۱۵۳.

انکار نبوت حضرت محمد ﷺ از روی نادانی و عناد

باتوجه به اعجاز قرآن کریم و دلالت قاطع آن بر نبوت حضرت محمد ﷺ، انکار پیامبری او، نادانی و عناد و به سخره گرفتن خرد بشری به حساب می‌آید. از این روی چنین افرادی اولاً در زمره‌ی کافران سرکش به شمار می‌آیند و جاودانه در آتش جهنم می‌مانند و ثانیاً با انکار نبوت حضرت محمد ﷺ راهی برای ایمان به دیگر پیامبران نخواهند داشت مگر از طریق تقلید محض از نیاکان. چون کسی که وجود آفتاب را در آسمان صاف و بدون ابر و در حالی که به آن نگاه می‌کند، انکار نماید، راهی برای ایمان آوردن به وجود ستاره‌ای که آن را نمی‌بیند، نخواهد داشت، و اگر بدان ایمان بیاورد دچار نوعی تناقض خواهد شد.^۱

اثبات نبوت حضرت محمد (ﷺ) در واقع اثبات نبوت پیامبران پیشین است

اثبات نبوت حضرت محمد ﷺ از طریق اعجاز قرآن کریم، نبوت پیامبران پیشین را نیز به اثبات می‌رساند، چرا که نام بعضی از آنان مانند موسی و عیسی در قرآن آمده و چون قرآن کلام خدا است پس هر آنچه که در آن آمده است از جمله ایمان به پیامبران مذکور در آن به اثبات می‌رسد. و بدین خاطر این را گفتیم که دلیل قاطع دیگری برای اثبات نبوت پیامبران قبل از حضرت محمد ﷺ نداریم. پس اگر کسی نبوت حضرت محمد ﷺ را انکار کند و به نبوت دیگر پیامبران از جمله حضرت موسی و عیسی علیهم‌السلام ایمان بیاورد، در واقع دچار تناقض شده و بهانه را به دست منکران اصل نبوت داده است. از این روی کفر ورزیدن به رسالت هر کدام از پیامبران الهی، کفر به رسالت حضرت محمد ﷺ به حساب می‌آید، چرا که این کار متضمن تکذیب برخی از مفاهیم قرآن از جمله نام پیامبرانی که

۱- چون معجزات پیامبران پیشین مقطعی بوده و در حال حاضر عینیت ندارند در حالی که قرآن کریم بعنوان معجزه‌ی جاودان پیامبر گرامی اسلام ﷺ هرگز عینیت خود را از دست نمی‌دهد و همواره بعنوان یک معجزه مطرح خواهد بود (مترجم).

در آن آمده است، می‌باشد. به همین دلیل یکی از اعتقادات مسلمانان، ایمان به تمام انبیاء الهی است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿عَامَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ عَامَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْ رُّسُلِهِ...﴾ [البقرة: ۲۸۵].

«فرستاده‌ی خدا (محمد) ایمان دارد به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده است و مؤمنان (نیز) بدان باور دارند. همگی به خدا و فرشتگان او و کتاب‌های وی و پیامبرانش ایمان آورده (و می‌گویند): میان هیچ‌کدام از پیامبران او فرق نمی‌گذاریم...».

یعنی به همه‌ی پیامبران ایمان می‌آوریم بدون اینکه مانند یهودیان و مسیحیان میان آنان فرق بگذاریم و به عده‌ای ایمان بیاوریم و به عده‌ای دیگر کفر بورزیم!

اسلام خاتم ادیان آسمانی است

اسلام به معنی خاص خود یعنی به معنی دینی که بر حضرت محمد ﷺ نازل شده است، خاتم ادیان آسمانی محسوب می‌شود، چرا که خداوند متعال فرموده است:

﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾ [الأحزاب: ۴۰].

«محمد پدر هیچ یک از مردان شما نبوده، بلکه فرستاده‌ی خدا و آخرین پیامبران است و خداوند به هر چیزی آگاه است.»

این آیه دلالت می‌کند بر اینکه اسلام آخرین ادیان آسمانی است، چرا که فرو فرستادن دین از جانب خداوند مستلزم وجود پیامبری است که دین بر او نازل شود و چون بعد از حضرت محمد ﷺ پیامبری نخواهد آمد، پس دین جدیدی هم از جانب پروردگار جهانیان نخواهد آمد. بنابراین هر کس بعد از حضرت محمد ﷺ ادعای نبوت بکند، کافر و دروغگو به حساب می‌آید. و اگر شخص مسلمانی چنین ادعایی بکند، مرتد می‌شود، چون با ادعای خود در واقع نص آیه فوق و دیگر آیاتی که بر ختم نبوت دلالت می‌کنند انکار کرده است.

اسلام به عنوان آخرین دین آسمانی در نظر گرفته شده است، چون دینی کامل و جوابگوی تمام نیازهای بشری است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳].

«امروز دین شما را برایتان کامل کردیم و نعمت خود را بر شما تمام کردیم و اسلام را بعنوان دین شما پسندیدیم».

پس با وجود دین کامل اسلام که جوابگوی تمام نیازهای جامعه‌ی بشری است، نیازی به پیامبری جدید نخواهد بود که خداوند دین جدیدی را بر او نازل کند.

مبحث سوم: رابطه‌ی اسلام با ادیان دیگر

ادیان آسمانی و ادیان ساختگی

منظور از ادیان آسمانی، ادیانی است که در اصل مبتنی بر وحی الهی بوده‌اند، مانند آئین‌های یهودیت و مسیحیت که خداوند آن‌ها را بر موسی و عیسی علیه السلام بعنوان پیامبران برگزیده‌ی خود نازل کرده تا آنان هم آن را به مردم ابلاغ کنند.

منظور از ادیان ساختگی، ادیانی است که انسان خود آن را ساخته است تا از طریق آن خدا را پرستش کند. مانند مشرکانی که ذکر آن‌ها و ذکر بعضی از معتقداتشان در قرآن آمده و برای خود عقاید، عبادات و قوانینی خاص وضع کرده‌اند که خداوند هیچ حجت و برهانی را برای مشروعیت آن‌ها نازل نکرده است.

رابطه‌ی اسلام با ادیان ساختگی

اسلام هیچ رابطه‌ای با ادیان ساختگی ندارد جز اینکه آن‌ها را انکار کند و آن‌ها را باطل بداند و از آن‌ها تبری جوید، چرا که خداوند تمام پیامبران خود را فرستاده است تا مردم را از ادیان ساختگی باز دارند و آنان را به آیین راستین خدا که مبتنی بر عبادت و بندگی خدای یگانه است دعوت کنند، عبادتی که خداوند خود کیفیت و انواع آن را مشخص کرده است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ [النحل: ۳۶].

«در میان هر ملتی پیامبری را فرستاده‌ایم (تا به ملت‌های خود بگویند): که خدا را پرستید و از طاغوت دوری کنید».

«طاغوت» در لغت بر هر آنچه که جز خدا پرستش شود اطلاق می‌گردد، خواه انسانی باشد که به این کار رضایت داده است و یا سنگ و چوب باشد^۱.

پس رسالت تمام پیامبران الهی این بوده است که مردم را به بندگی خدای یگانه فرا بخوانند و آنان را از بندگی غیر خدا اعم از شیطان و کاهن و بت و از هر کسی که آنان را به گمراهی دعوت کند، دور سازند^۲.

رابطه‌ی اسلام با ادیان آسمانی

ادیان آسمانی که آخرین آن‌ها اسلام است، ادیانی هستند که خداوند آن‌ها را بر پیامبران خود نازل کرده است تا آنها را به مردم ابلاغ کنند و مردم به آن‌ها عمل نمایند. و در واقع خداوند پیامبران خود را مبعوث کرده است تا دین وی را به مردم برسانند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَإِن مِّنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾ [فاطر: ۲۴].

«هیچ ملتی نبوده است که بیم‌دهنده‌ای به میان‌شان نیامده باشد».

ادیان آسمانی همه از یک منبع سرچشمه گرفته و از طرف خداوند آمده‌اند و همه مبتنی بر تسلیم در برابر پروردگار جهانیان هستند. مظهر این تسلیم، اطاعت و فرمانبرداری از شریعتی است که خداوند به پیامبران خود وحی کرده است تا آن را به مردم ابلاغ کنند. بنابراین دین تمام پیامبران یکی است همانطور که پیامبر ﷺ فرموده است: «إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ دِينَنَا وَاحِدٌ» یعنی: «دین ما پیامبران یکی است».

۱- تفسیر ابن عطیه: ج ۸، ص ۴۱۳.

۲- تفسیر فتح البیان: ج ۷، ص ۲۴۰.

در بیان همین معنا همانطور که قبلاً بیان کردیم خداوند فرموده است: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ [آل عمران: ۱۹].

علاوه بر این ادیان آسمانی در اصول دین و مسایل اعتقادی از قبیل ایمان به خدا، تنها بندگی کردن او، اخلاص برای او، ایمان به روز قیامت و آماده شدن برای آن بوسیله اعمال نیک و مشروع و دوری از انواع شرک و صورت‌های مختلف آن نیز با هم اتفاق و اشتراک دارند. در این مورد آیات مختلفی از قرآن کریم وارد شده‌اند از جمله:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾ [الأنبياء: ۲۵].
 ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ [النحل: ۳۶].
 ﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ﴾ [الشورى: ۱۳].

«خداوند آیینی را برای شما بیان داشته است که آن را به نوح توصیه کرده است، آیینی که ما به تو وحی کرده و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نموده‌ایم که دین را بپا دارید و در آن تفرقه نکنید و اختلاف نورزید.»

یعنی خداوند دین نوح و محمد و ابراهیم و موسی و عیسی را برای شما (مؤمنان) بیان کرده است. سپس خداوند این دین مشترک میان تمام پیامبران را به اقامه‌ی دین و خودداری از تفرقه و اختلاف در آن تفسیر کرده است. منظور از اقامه‌ی دین، اقامه‌ی دین اسلام یعنی توحید و اطاعت از خدا و ایمان به پیامبران و کتاب‌های آسمانی و روز قیامت و دیگر چیزهایی است که انسان بوسیله‌ی ایمان آوردن به آنها مسلمان می‌شود. منظور از دین مشترک در اینجا شریعت و قوانین و مقرراتی نیست که برحسب اوضاع و احوال جوامع مختلف متفاوت است، همانطور که خداوند متعال فرموده است: ﴿جَعَلْنَا مِنْكُمْ

۱- ترجمه‌ی آن گذشت.

۲- ترجمه‌ی آن گذشت.

۳- تفسیر زمخشری، ج ۲، ص ۲۳۵.

شِرْعَةً وَمِنْهَا جَا ﴿﴾ [المائدة: ۴۸].^۱

بنابراین ادیان آسمانی در منشأ، اصول اعتقادی ایمان و مقاصد عمومی تشریح یکی هستند ولی در احکام عملی و تفصیلات جزئی که تنظیم‌کننده روابط افراد با آفریدگارشان و نیز با یکدیگر است، با هم اختلاف دارند. از این روی خداوند متعال فرموده است:

﴿لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَا﴾ و نیز فرموده است: ﴿ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱۸﴾﴾ [الجاثية: ۱۸].

«سپس ما تو را بر شریعت و راه روشنی از دین قرار دادیم، پس از این شریعت پیروی کن و از هوا و هوسهای کسانی که نمی‌دانند پیروی مکن».

شریعت همانطور که ابن جریر طبری از قتاده روایت کرده عبارت است از واجبات، حدود، امر و نهی و بطور کلی احکام عملی تنظیم‌کننده اعمال افراد.^۲

در واقع چنین احکامی هستند که گاهی بوسیله شریعت‌های بعد از خود نسخ می‌شوند و گاهی هم حکم آنها باقی می‌ماند و در شریعت‌های بعدی هم مشروع می‌گردد. مانند حکم قصاص که در شریعت تورات وجود داشته و سپس در قرآن کریم هم برای امت حضرت محمد ﷺ مشروع شده است.

بطور کلی در مورد رابطه‌ی اسلام با ادیان آسمانی می‌توان موارد زیر را در نظر گرفت:

۱- وحدت منبع و منشأ: منشأ تمام ادیان آسمانی و از جمله اسلام یکی است، چرا که همه‌ی آنها از جانب خدا آمده و تنها خدا احکام آنها را وضع کرده است و وظیفه‌ی پیامبران در این میان این بوده است که این ادیان را به مردم برسانند.

۲- وحدت اصول و مقاصد عمومی: تمام ادیان آسمانی در دعوت به اصول اعتقادی همچون ایمان به خدا و روز آخرت و دوری از شرک و اختصاص دادن عبادت و بندگی به خدا مشابه یکدیگرند همانطوری که در مقاصد عمومی تشریح از قبیل تزکیه نفس از

۱- ترجمه‌ی آن گذشت.

۲- تفسیر المنار: ج ۶، ص ۴۱۴.

راه اعمال صالح و حرص بر هدایت مردم به راه راست و فراهم کردن خیر و نیکی برایشان در دنیا و سعادت و خوشبختی در آخرت، با همدیگر شباهت دارند.^۱

۳- اسلام ناسخ دیگر ادیان است: یعنی احکام شرعی تنظیم‌کننده روابط افراد با یکدیگر و با آفریدگارشان که بر حضرت محمد ﷺ نازل شده‌اند، احکام شرعی ادیان پیشین را نسخ کرده است بطوری که بعد از آمدن اسلام تنها باید از احکام شرعی و اصول اعتقادی و ایمانی وارد شده در اسلام پیروی کرد، اگرچه همین اصول اعتقادی در ادیان پیشین هم وارد شده باشند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا﴾ [المائدة: ۴۸].

«کتاب (قرآن) را به حق بر تو نازل کردیم که تصدیق‌کننده‌ی کتاب‌های پیشین و شاهد و حافظ آن‌ها است، پس میان آنان طبق آنچه خدا نازل کرده است داوری کن و از امیال و آرزوهای آنان پیروی مکن که در این صورت از حقی که برای تو آمده است منحرف می‌شوی. برای هر ملتی شریعت و برنامه‌ای قرار داده‌ایم.»

یعنی با نازل کردن قرآن بر تو دین را کامل کرده‌ایم پس میان پیروان دیگر ادیان همانند مسلمانان با احکامی که بر تو نازل شده است حکم کن نه با احکامی که برای امت‌های پیشین نازل شده است، چرا که شریعت اسلامی ناسخ تمامی شریعت‌های پیشین است.^۲

۴- احکام شرعی اسلام که بر حضرت محمد ﷺ نازل شده‌اند همه مبتنی بر وحی الهی هستند و از ادیان و شریعت‌های پیشین گرفته نشده‌اند، چرا که پیامبر ﷺ تنها از چیزی پیروی می‌کند که از جانب پروردگارش به وی وحی شده است و مسلمانان هم تنها از آنچه که به پیامبر ﷺ وحی شده است پیروی می‌نمایند. خداوند متعال می‌فرماید:

۱- تفسیر المنار: ج ۵، ص ۳۶ و ۱۴۴ و ج ۶، ص ۴۱۷.

۲- تفسیر المنار: ج ۶، ص ۴۱۲.

﴿قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي﴾ [الأعراف: ۲۰۳].

«بگو: من تنها از آنچه که از طرف پروردگارم به من وحی شده پیروی می‌کنم».

﴿إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾ [الأنعام: ۵۰].

«تنها از آنچه که به من وحی شده پیروی می‌کنم».

﴿اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ﴾ [الأعراف: ۳].

«از آنچه از جانب پروردگارتان برای شما نازل شده پیروی کنید و جز خدا از اولیاء و سرپرستان دیگری پیروی نکنید».

زمخشری گفته است: منظور از ﴿مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم﴾ قرآن و سنت است.^۱

بنابراین اگر تشابهی بین بعضی از احکام شریعت اسلامی و احکام شریعت‌های پیشین وجود داشته باشد، وجوب اطاعت ما از چنین احکامی در شریعت اسلامی بدین خاطر است که در قرآن کریم و در شریعت اسلامی آمده است نه تنها بخاطر اینکه در شریعت‌های پیشین وجود داشته است. مثلاً خداوند متعال در مورد فریضه‌ی روزه می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ

تَتَّقُونَ ﴿البقرة: ۱۸۳﴾.

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! روزه بر شما واجب شده است، همانگونه که بر کسانی که قبل از شما بوده‌اند واجب بوده است، باشد که پرهیزگار شوید».

بنابراین وجوب روزه بر ما بدین خاطر است که در قرآن کریم بدان امر شده است نه بخاطر اینکه بر امت‌های قبل از ما واجب بوده است.^۲

۵- احکام شریعت‌های پیشین که قرآن کریم بدون انکار و اقرار به آنها اشاره کرده

است و دلیلی بر نسخ آنها در حق ما وجود ندارد، تبعیت از آنها بر ما واجب نیست و

۱- تفسیر زمخشری: ج ۲، ص ۸۶

۲- تفسیر المنار: ج ۶، ص ۴۱۶-۴۱۷.

جزئی از شریعت اسلامی به حساب نمی‌آیند. این موضوع در اصول فقه مورد بررسی قرار گرفته است.

مبحث چهارم: موضع اسلام در برابر پیروان دیگر ادیان

اسلام دین همه‌ی انسان‌ها است

یکی از ویژگی‌های اسلامی که خداوند بر حضرت محمد ﷺ نازل کرده است این است که دین تمام جامعه‌ی بشری است و حضرت محمد ﷺ هم برای تمام انسان‌ها مبعوث شده است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا﴾ [الأعراف: ۱۵۸].

«ای پیامبر! بگو: من فرستاده‌ی خدا به سوی همه‌ی شما هستم».

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا﴾ [سبأ: ۲۸].

«ما تو را نفرستاده‌ایم مگر برای همه‌ی مردم تا مژده‌دهنده و بیم‌دهنده باشی».

عمومیتی که از این آیات فهمیده می‌شود، عمومیت مکانی است، یعنی رسالت پیامبر ﷺ برای تمام افراد جامعه‌ی بشری عمومیت دارد در هر نقطه‌ای از زمین که باشند.

ولی اسلام علاوه بر عمومیت مکانی، عمومیت زمانی نیز دارد، یعنی اسلام علاوه بر اینکه برای تمام افراد جامعه‌ی بشری در هر نقطه‌ای که باشند عمومیت دارد، این عمومیت آن در هر زمانی و تا روز قیامت باقی خواهد ماند، چرا که اسلام با احکام جاودانه‌اش در معرض هیچ‌گونه نسخ و تغییری قرار نخواهد گرفت، چون ناسخ باید در حد منسوخ و یا قوی‌تر از آن باشد. بنابراین اسلام و احکام آن که از جانب خداوند نازل شده است تنها با دین جدید دیگری از جانب خدا قابل نسخ خواهد بود و دین جدید هم باید بر پیامبری که خدا او را برگزیده است نازل شود ولی چون حضرت محمد ﷺ خاتم پیامبران است و خداوند فرموده است:

﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾ [الأحزاب: ۴۰].

«محمد پدر هیچ‌کدام از مردان شما نبوده بلکه فرستاده‌ی خدا و خاتم پیامبران است». بنابراین هیچ پیامبر دیگری بعد از حضرت محمد ﷺ مبعوث نخواهد شد و در نتیجه نه دین جدیدی از جانب خدا خواهد آمد و نه آئین اسلام نسخ خواهد شد و بدین ترتیب اسلام (تا قیامت) باقی خواهد ماند. و این همان عمومیت زمانی و مکانی اسلام است. یعنی اسلام دین تمام افراد بشری است تا روز قیامت در هر زمان و مکانی که باشند.

پذیرش اسلام بر همه‌ی انسان‌ها واجب است

بر همه‌ی انسان‌ها اعم از اهل کتاب و غیر اهل کتاب واجب است که اسلام را بپذیرند و به حضرت محمد ﷺ بعنوان فرستاده‌ی خدا به سوی آن‌ها، و به اسلام بعنوان دینی که از جانب خداوند بر او نازل شده و باید بدان عمل کنند، ایمان بیاورند، چرا که خداوند پیامبر را برای همه‌ی مردم فرستاده و به آنان دستور داده است که به او و به دین اسلامی که از جانب پروردگارش آورده است، ایمان بیاورند.

اینک به بعضی از آیاتی که بر عمومیت رسالت حضرت محمد ﷺ برای تمام مردم اعم از اهل کتاب و غیر اهل کتاب دلالت می‌کنند و نیز تفسیر این آیات با استفاده از تفاسیر مختلف اشاره می‌کنیم:

۱- خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿۱۵۸﴾ [الأعراف: ۱۵۸].

«ای پیامبر! بگو: ای مردم! من فرستاده‌ی خدا به سوی همه‌ی شما هستم، خدائی که ملک آسمان‌ها و زمین متعلق به اوست. جز او معبود (راستینی) نیست. اوست که زنده می‌گرداند و می‌میراند. پس ایمان بیاورید به خدا و فرستاده‌اش، پیامبر درس ناخوانده‌ای که به خدا و سخنانش ایمان دارد. از او پیروی کنید باشد که هدایت یابید».

ابن عطیه در تفسیر خود گفته است: در این آیه خداوند به پیامبر ﷺ دستور داده است که

دعوت خود را اعلام کند و مردم را به پذیرش شریعت اسلامی تشویق نماید. (حکم) این آیه از میان پیامبران تنها به حضرت محمد ﷺ اختصاص دارد، چون تنها اوست که برای همه‌ی مردم و نیز برای جنیان مبعوث شده است، در حالی که دیگر پیامبران تنها برای گروهی از مردم مبعوث شده‌اند نه برای همه‌ی آن‌ها.

خداوند بعد از آنکه اعلام کرده است که رسالت حضرت محمد ﷺ از جانب خدا بوده است، خود را نیز طوری توصیف کرده است که مقتضی اعتراف به (الوهیت و ربوبیت) اوست، چرا که خود را فرمانروای آسمان‌ها و زمین و آفریننده و پدیدآورنده‌ی آن‌ها و زنده کننده و میراننده‌ای معرفی کرده است که هیچ معبود (راستینی) جز او وجود ندارد. ﴿فَقَامُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ﴾ این قسمت آیه مردم را به پیروی از حضرت محمد ﷺ تشویق می‌کند. منظور از ﴿وَكَلِمَتِهِ﴾ آیاتی است که از جانب خداوند نازل شده است همچون تورات و انجیل. ﴿وَاتَّبِعُوهُ﴾ لفظ عامی است که تمام الزامات شرعی را در بر می‌گیرد.^۱

در تفسیر ابن کثیر چنین آمده است: در این آیه خداوند به حضرت محمد ﷺ گفته است که مردمان را با لفظ ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ﴾ که مردمان سرخ‌پوست و سیاه‌پوست و عرب و غیر عرب را در بر می‌گیرد، مورد خطاب قرار دهد. ﴿إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا﴾ یعنی: «من فرستاده‌ی خدا به سوی همه‌ی شما هستم» و اینکه حضرت محمد ﷺ بعنوان خاتم پیامبران برای همه‌ی انسان‌ها مبعوث شده است، بیانگر شرافت و عظمت اوست. همانطور که خداوند فرموده است: ﴿قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ﴾ [الأنعام: ۱۹].

«بگو: خدا میان من و شما گواه است و این قرآن به من وحی شده است تا شما و تمام کسانی که این قرآن بدانها می‌رسد به آن بیم دهم.»
و نیز فرموده است:

۱- تفسیر ابن عطیه: ج ۶، ص ۱۰۸-۱۹۸.

﴿وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ ءَأَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلْغُ﴾ [آل عمران: ۲۰].

«و بگو به کسانی که بدانها کتاب داده شده است (یعنی یهودیان و مسیحیان) و به درس ناخواندگان (یعنی مشرکان عرب) آیا تسلیم شده‌اید؟ اگر تسلیم شوند، بی‌گمان هدایت یافته‌اند و اگر سرپیچی کنند (نگران نباش، چرا که) بر تو تنها ابلاغ (رسالت) است.»
آیات در این زمینه زیادند و احادیث بی‌شمار. و این امر در واقع جزو ضروریات اسلام است.

در صحیح مسلم به نقل از ابوهریره آمده است که پیامبر ﷺ فرموده است: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَا يَسْمَعُ بِي رَجُلٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَهُودِيٌّ وَلَا نَصْرَانِيٌّ ثُمَّ لَا يُؤْمِنُ بِي إِلَّا دَخَلَ النَّارَ!». «قسم به کسی که جان محمد در دست اوست هر شخص یهودی و مسیحی که دعوت مرا بشنود و به آن ایمان نیاورد، وارد جهنم می‌شود.»

در «تفسیر المنار» هم آمده است: این آیه خطاب عامی است برای تمام جامعه‌ی بشری اعم از عرب و غیر عرب که حضرت محمد پسر عبدالله عربی هاشمی با دستور خداوند آنان را با آن مورد خطاب قرار داده و به آنان خبر داده‌است که وی فرستاده‌ی خدا به سوی همه‌ی مردم است نه ملت عرب به تنهایی آنطور که یهودیان تصور کرده‌اند. خداوند متعال فرموده است:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا﴾ [سبأ: ۲۸].

«ما تو را نفرستادیم مگر برای تمام مردم که مژده‌رسان و بیم‌دهنده باشی.»

﴿وَأَوْحَىٰ إِلَيْنَا هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ ۖ وَمَنْ بَلَغَ﴾ [الأنعام: ۱۹].

«و این قرآن به من وحی شده است تا شما و تمام کسانی که این قرآن بدانها می‌رسد (اعم از

جن و انس) بدان بیم دهم.»

پس اگر کسانی از اهل کتاب و غیر اهل کتاب بگویند: ما ایمان داریم به اینکه حضرت

محمد ﷺ فرستاده‌ی خدا تنها به سوی ملت عرب است، ایمان آنان اعتباری نخواهد داشت، چرا که با این سخن خود تمام آیاتی را که بر عمومیت رسالت حضرت محمد ﷺ و شمول آن بر اهل کتاب و غیر اهل کتاب دلالت می‌کنند، تکذیب می‌نمایند. در این مورد آیات دیگری هم نازل شده‌اند از جمله:

﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾ [الفرقان: ۱].

«پاک و منزّه است کسی که قرآن را بر بنده‌ی خود نازل کرده است، تا اینکه برای جهانیان بیم‌دهنده باشد».

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ [الأنبياء: ۱۰۷]. واژه‌ی «العالمین» انسان و جن را

شامل می‌شود.

در این مورد احادیث صحیحی هم وارد شده‌اند از جمله حدیثی که مسلم و بخاری و غیر آنها از جابر روایت کرده‌اند که پیامبر ﷺ فرمود: «أَعْطِيتَ خَمْسًا لَمْ يَعْطَهُنَّ أَحَدٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ قَبْلِي: نَصْرَتِ بِالرَّعْبِ مَسِيرَةَ شَهْرٍ، وَجَعَلْتَ لِي الْأَرْضَ مَسْجِدًا وَطَهْرًا، فَأَيُّمَا رَجُلٍ مِنْ أُمَّتِي أَدْرَكَتَهُ الصَّلَاةُ فَلْيَصِلْ، وَأَحَلَّتْ لِي الْغَنَائِمَ وَلَمْ تَحُلَّ لِأَحَدٍ قَبْلِي، وَأَعْطِيتَ الشَّفَاعَةَ وَكَانَ النَّبِيُّ يَبْعَثُ إِلَىٰ قَوْمِهِ خَاصَّةً وَبِعَثْتَ إِلَى النَّاسِ عَامَّةً». در روایتی هم بجای «عامّة»، «كافّة» آمده است.^۱

«به من پنج چیز داده شده که به پیامبران قبل از من داده نشده است، از مسیر یک ماهه رعب و وحشت من در دل دشمن ایجاد شده و در نتیجه پیروز شده‌ام، تمام زمین برای من پاک و مسجد قرار داده شده است، پس هر کس از امت من وقت نمازش فرا رسد (هر جا که باشد) باید نماز بخواند، غنائم جنگی برای من حلال شده در حالی که برای پیامبران قبل از من حلال نبوده است، به من (اجازه‌ی) شفاعت داده شده است، و بالآخره اینکه پیامبران پیشین تنها برای اقوام خود مبعوث شده‌اند ولی من برای تمام مردم فرستاده شده‌ام».

۲- خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَٰكِنَّ

أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۲۸﴾ [سبأ: ۲۸].

«ما تو را نفرستادیم مگر برای همه‌ی مردم که مژده‌رسان و بیم‌دهنده باشی، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.»

ابن کثیر در تفسیر این آیه گفته است: خداوند در این آیه خطاب به حضرت محمد ﷺ می‌فرماید که ما تو را برای تمام مکلفین فرستاده‌ایم. محمد بن کعب گفته است: یعنی خداوند پیامبر را برای تمام مردم فرستاده است. به گفته‌ی قتاده: خداوند حضرت محمد ﷺ را برای عرب و غیر عرب و به گفته‌ی ابن عباس برای انسان و جن ارسال کرده است.^۱

در تفسیر ابن عطیه آمده است: خداوند در این آیه اعلام کرده است که حضرت محمد ﷺ را برای تمام جهانیان مبعوث کرده است، و این یکی از ویژگی‌هایی است که خداوند از میان پیامبران به حضرت محمد ﷺ اختصاص داده است.^۲

در «تفسیر فتح البیان» هم آمده است: این آیه دلالت می‌کند بر اینکه رسالت عامی که برای تمام مخلوقات اعم از انسان و جن آمده است به حضرت محمد ﷺ اختصاص دارد و این از ویژگی‌هایی است که تنها به آن حضرت داده شده است. ﴿بَشِيرًا وَنَذِيرًا﴾ یعنی مژده‌ی بهشت یا رحمت را به کسانی که به رسالت پیامبر ﷺ معترفند، می‌دهد. و کسانی که بر تکذیب وی اصرار می‌ورزند از آتش جهنم بیم می‌دهد. ﴿وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ ولی بسیاری از مردم از آنچه که نزد خداوند دارند و از منافی که در ارسال پیامبران نهفته است آگاهی ندارند و از روی نادانی دست به مخالفت می‌زنند.^۳

۳- خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ ﴿۱۷﴾﴾ [الأنبياء: ۱۰۷].

۱- تفسیر ابن کثیر: ج ۳، ص ۴۳۸-۴۳۹. و در تفسیر قرطبی: ج ۱۴، ص ۳۰۰ نیز چنین آمده است.

۲- تفسیر ابن عطیه: ج ۱۲، ص ۱۸۷-۱۸۸.

۳- تفسیر فتح البیان: ج ۱۱، ص ۱۹۴.

«(ای پیامبر) ما تو را جز بعنوان رحمت برای جهانیان نفرستاده‌ایم».

زمخشری در تفسیر این آیه گفته است: خداوند حضرت محمد را بعنوان رحمت برای جهانیان ارسال کرده است، چرا که حضرت محمد ﷺ دین و برنامه‌ای را با خود آورده است که اگر مردمان از آن پیروی کنند به سعادت و خوشبختی دست می‌یابند ولی اگر به مخالفت با آن پردازند بهره‌ای از آن نخواهند برد.^۱

در تفسیر ابن کثیر آمده است: هرکس به حضرت محمد ﷺ ایمان بیاورد، آن حضرت برای وی در دنیا و آخرت رحمت می‌شود و هرکس از او پیروی نکند، از عذابی که بر اثر تکذیب پیامبران گریبانگیر امت‌های پیشین (در دنیا) می‌شد معاف می‌شود ولی در آخرت بر اثر تکذیب پیامبر ﷺ عذاب جهنم در انتظار وی خواهد بود همانطور که در انتظار امت‌های پیشین بوده است.^۲

آلوسی هم در تفسیر این آیه گفته است: یعنی ما تو را نفرستاده‌ایم مگر برای اینکه بدین وسیله به جهانیان رحم کنیم. و این بدین خاطر است که خداوند پیامبر را با دین و برنامه‌ای مبعوث کرده است که سعادت و خوشبختی جامعه‌ی بشری را در دنیا و آخرت فراهم می‌سازد. ولی انسان کافر با رویگردانی از برنامه‌ی پیامبر ﷺ و ایمان نیاوردن به وی خود را از این رحمت محروم می‌کند و این ضرری نمی‌رساند به اینکه حضرت محمد ﷺ بعنوان رحمت برای تمام جهانیان مبعوث شده است. همانطوری که اگر عده‌ای بعلت تنبلی یا هر علت دیگری از چشمه‌ی آب گوارایی که در دسترس آنان است و به بهره‌گیری از آن دعوت شده‌اند، استفاده نکنند، ضرری به سودمند بودن این چشمه‌ی گوارا برای عموم مردم نمی‌رساند.^۳

رستگاری اهل کتاب مشروط به ایمان آوردن به نبوت و رسالت حضرت

۱- تفسیر زمخشری: ج ۳، ص ۱۳۸.

۲- تفسیر ابن کثیر: ج ۳، ص ۲۰۲.

۳- تفسیر آلوسی: ج ۱۷، ص ۱۰۴.

محمد (ﷺ) است

خداوند متعال می فرماید:

﴿...وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ ﴿۱۵۶﴾ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ ۗ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۱۵۷﴾﴾ [الأعراف: ۱۵۶-۱۵۷].

«... و رحمت من همه چیز را در بر گرفته است (و در این دنیا شامل کافر و مؤمن می گردد، اما در آخرت) آن را برای کسانی مقرر خواهیم داشت که تقوا پیشه کنند و زکات بدهند و به آیات ما ایمان بیاورند. کسانی که پیروی می کنند از فرستاده (ی خدا محمد مصطفی) پیامبر درس ناخوانده‌ای که (اوصاف) او را در تورات و انجیل نزد خود نگاشته می یابند، (پیامبری) که آنان را به کار نیک دستور می دهد و از کار بد باز می دارد، و پاکیزه‌ها را برایشان حلال می نماید و ناپاکی‌ها را بر آنان حرام می گرداند و بار سنگین گناه و غل و زنجیرهایی که بر آنان بوده فرو می اندازد. پس کسانی که به او ایمان بیاورند و از او حمایت کنند و وی را یاری دهند و از نوری که (قرآن نام دارد و) به همراه او نازل شده است پیروی کنند. آنانند رستگارانند.»

در تفسیر زمخشری چنین آمده است: خداوند خطاب به بنی اسرائیل می فرماید: این رحمت (واسعه‌ی) خود را به کسانی از شما اختصاص می دهم که در آخر زمان جزو امت حضرت محمد ﷺ می گردند. امتی که به تمام آیات و کتاب‌های ما ایمان دارند و به هیچ کدام از آنها کفر نمی ورزند. و به پیامبری ایمان می آورند که اوصاف او را نزد خود در تورات و انجیل نگاشته می یابند. پس کسانی که به او ایمان می آورند و او را یاری می کنند تا هیچ دشمنی بر او غلبه پیدا نکند و از قرآنی که به همراه او نازل شده پیروی می نمایند، چنین افرادی هستند که به سبب ایمان آوردنشان به حضرت محمد ﷺ در بهشت رستگار

می‌شوند.^۱

در تفسیر ابن کثیر هم آمده است: ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ﴾ این آیه بیانگر صفات حضرت محمد ﷺ است که در کتاب‌های آسمانی پیشین به آن پرداخته شده و پیامبران مژده‌ی بعثت او را به امت‌های خود داده و آنان را به پیروی کردن از او دستور داده‌اند. این صفات پیامبر ﷺ هنوز هم در کتاب‌های آنها موجود است و علمای دینشان از آنها آگاهی دارند. ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ یعنی اینانند رستگاران در دنیا و آخرت.^۲

در «تفسیر فتح البیان» هم چنین آمده است: ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ﴾ یعنی بنی‌اسرائیل‌هایی که ایمان می‌آورند به محمد ﷺ فرستاده‌ی خدا و پیامبر درس ناخوانده. «الأمی» منسوب به «الأمه الأمیه» است یعنی امتی که نوشتن و حساب و خواندن را نمی‌داند و منظور از چنین امتی ملت عرب است. ﴿الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ﴾ یعنی: «پیامبری که یهودیان و مسیحیان اوصاف او را نزد خود در تورات و انجیل نگاشته می‌یابند».

(امام فخر) رازی می‌گوید: این آیه دلالت می‌کند بر اینکه اوصاف پیامبر ﷺ و صحت نبوت او در تورات و انجیل نگاشته شده است، چرا که اگر چنین نباشد، ذکر چنین سخنی از جانب خداوند، یهودیان و مسیحیان را متنفر کرده و آنان را از پذیرش سخن او باز می‌دارد. در حالی که هیچ خردمندی در راستای تنقیص خود و متنفر ساختن مردم از پذیرش سخن خود تلاش نمی‌کند. بنابراین چون خداوند این سخن را گفته است، درمی‌یابیم که اوصاف پیامبر ﷺ بطور حتم در تورات و انجیل ذکر شده است و این بزرگترین دلیل بر صحت نبوت پیامبر ﷺ و وجوب ایمان به اوست. ﴿فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ

۱- تفسیر زمخشری: ج ۲، ص ۱۶۵-۱۶۶.

۲- تفسیر ابن کثیر: ج ۲، ص ۲۵۱-۲۵۴.

وَعَزَّزُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ ۗ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۱۵۷﴾ [الأعراف: ۱۵۷].
یعنی پس یهودیان و مسیحیانی که به حضرت محمد ﷺ ایمان می‌آورند و از شریعت و قوانینی که از جانب پروردگارش آورده است پیروی می‌کنند و او را بزرگ داشته و او را بر دشمنانش یاری می‌دهند و از قرآنی که بر او نازل شده تبعیت می‌کنند، چنین افرادی هستند که به خیر و رستگاری و هدایت دست می‌یابند.^۱

هر کس به نبوت حضرت محمد ﷺ ایمان نیاورد، کافر می‌شود

باتوجه به آیاتی که در مورد لزوم ایمان آوردن اهل کتاب یعنی یهودیان و مسیحیان و غیر اهل کتاب به نبوت حضرت محمد ﷺ گذشت درمی‌یابیم که هرکس از ایمان به نبوت و رسالت حضرت محمد ﷺ و دین اسلام خودداری کند، کافر به حساب می‌آید. و این از بدیهیات شریعت اسلامی و ضروریات دین به حساب می‌آید.

خداوند متعال در این باره می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ أَصَلَّ أَعْمَلَهُمْ ۗ﴾ ① وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَءَامَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالُهُمْ ۗ ذَٰلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَأَنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ ۗ كَذَٰلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَلَهُمْ ۗ﴾ ② [محمد: ۱-۳].

«کسانی که کافر شوند و مردم را از راه خدا باز دارند، خدا کارهای آنان را باطل می‌گرداند. و (اما) کسانی که ایمان بیاورند و کارهای شایسته انجام دهند و به آنچه بر پیامبر نازل شده - و آن هم حق است و از سوی پروردگارشان آمده است - ایمان بیاورند، خداوند گناهانشان را می‌بخشد و حال و وضعشان را اصلاح می‌کند. این بدین خاطر است که کسانی که کافر شده‌اند از باطل پیروی می‌کنند و کسانی که ایمان آورده‌اند، از حقی پیروی می‌نمایند که از سوی پروردگارشان آمده است. اینگونه خدا برای مردم مثال‌های (حسنات و سیئات) آنان را بیان

می‌دارد».

در تفسیر زمخشری آمده است: ﴿الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ﴾ یعنی: کسانی که کافر شده و به خدا پشت کرده و از پذیرش اسلام خودداری می‌کنند و یا دیگران را از مسلمان شدن بازمی‌دارند. ابن عباس گفته است: منظور از چنین کسانی مطعمان جنگ بدر هستند^۱. از مقاتل هم روایت شده است که اینان دوازده نفر از مشرکان بوده‌اند که مردم را از اسلام باز داشته و به آنان دستور می‌دادند که کافر شوند. برخی هم گفته‌اند که منظور از اینها اهل کتابی هستند که کفر ورزیده و دیگران را از پذیرش اسلام باز می‌داشتند. عده‌ای هم بر این باورند که این آیه عام است و شامل هر کسی می‌شود که کفر بورزد و مردم را از اسلام باز دارد. ﴿أَصَلَ أَعْمَلَهُمْ﴾ یعنی اعمال آنان را باطل و بی‌ثمر گردانید. ﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ مقاتل گفته است: آنان گروهی از قریش هستند. عده‌ای هم آنان را گروهی از انصار و برخی هم آنان را مؤمنان اهل کتاب دانسته‌اند. بعضی هم لفظ را عام گرفته‌اند که تمام مؤمنان را شامل می‌شود. ﴿ءَامَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ﴾ خداوند در اینجا به منظور تعظیم شأن قرآن کریم از میان دیگر ارکان ایمان، ایمان به آنچه که بر پیامبر گرامی اسلام نازل شده را ذکر کرده است، چرا که ایمان، بدون ایمان آوردن به آنچه بر حضرت محمد ﷺ نازل شده است کامل نمی‌شود. ﴿وَهُوَ الْحَقُّ مِن رَّبِّهِمْ﴾ یعنی دین حضرت محمد ﷺ همان حق است، چون دین او ناسخ دیگر ادیان است و خود نسخ نمی‌شود. ﴿كَفَرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ﴾ یعنی خداوند بخاطر ایمان و کردار نیک و توبه‌شان، کفر و عصیان‌شان را می‌بخشد. ﴿وَأَصْلَحَ بِأَلْفِهِمْ﴾ یعنی خداوند با توفیق آنان در امور دینی، وضعیت‌شان را اصلاح می‌کند. ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَطِلَ وَأَنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِن رَّبِّهِمْ﴾ یعنی باطل ساختن کردار کافران بدین خاطر است که آنان

۱- مطعمان جنگ بدر، سران شرک در مکه بودند که برای مشرکانی که به جنگ بدر می‌رفتند، شتر سر می‌بریدند.

از باطل پیروی کرده‌اند و بدین خاطر گناه مؤمنانی را که به آنچه بر حضرت محمد ﷺ نازل شده ایمان آورده‌اند، مورد آموزش قرار داده که از حق پیروی کرده‌اند و منظور از حقی که بر پیامبر نازل شده و مؤمنان از آن پیروی کرده‌اند، قرآن و سنت نبوی است.^۱

در تفسیر شوکانی هم چنین آمده است: ﴿الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ﴾ منظور از آنان کفار قریش هستند که به خدا کفر ورزیده و خود و دیگران را از راه خدا یعنی دین اسلام باز داشته‌اند. مجاهد و سدی نیز چنین گفته‌اند.

برخی هم گفته‌اند: منظور از آنان اهل کتاب هستند. خداوند بعد از آنکه گروه کافران را ذکر کرده از مؤمنان سخن به میان آورده و فرموده است: ﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَءَامَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ﴾ ظاهر این آیه عام است و تمام مؤمنان نیک کردار را در بر می‌گیرد و خصوص سبب (شان نزول) آن مانع این عمومیت نمی‌شود. در مورد شان نزول آن گفته شده که این آیه در مورد انصار نازل شده، و عده‌ای هم شان نزول آن را در مورد گروهی از قریش و برخی هم در مورد مؤمنان اهل کتاب دانسته‌ند. ولی در هر حال عموم لفظ معتبر است نه خصوص سبب. با وجود اینکه ایمان به آنچه بر پیامبر ﷺ نازل شده جزئی از مطلق ایمان است و قبلاً بیان شده ولی خداوند به منظور تعظیم شان قرآن کریم دوباره آن را ذکر کرده است.

﴿وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ﴾ یعنی ناسخ ادیان پیشین است. ﴿كَفَرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ﴾ یعنی خداوند گناهان پیشین آنان را بر اثر ایمان و کردار نیک مورد آموزش قرار داده‌است. ﴿وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ﴾ یعنی وضعیت آنان را اصلاح کرده است. ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَطِلَ وَأَنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ﴾ اشاره است به تهدید کفار و وعده به مؤمنان، یعنی باطل ساختن کردار کافران بدین خاطر است که از باطل پیروی کرده و مرتکب شرک و معصیت شده‌اند و آموزش گناه مؤمنان و اصلاح وضعیت آنان بدین خاطر بوده که از

۱- تفسیر زمخشری: ج ۴، ص ۳۱۴-۳۱۵.

حق یعنی توحید و ایمان و کردار نیک که خدا بدانها دستور داده‌است، پیروی کرده‌اند.

﴿كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَلَهُمْ﴾ زجاج گفته است: یعنی خداوند این چنین مثل کارهای نیک مؤمنان و ابطال اعمال کافران را بیان می‌کند، یعنی هرکس کافر باشد خدا اعمالش را باطل می‌کند و هرکس مؤمن باشد گناهانش را مورد آمرزش قرار می‌دهد.^۱

آلوسی در تفسیر خود گفته است: ﴿الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ﴾ یعنی کسانی که از اسلام و در پیش گرفتن راه آن روی گردانیده و دیگران را نیز از آن باز می‌دارند. این آیه عام است و هرکسی را که کافر باشد و دیگران را از راه خدا باز دارد شامل می‌شود. ولی مقاتل گفته است: منظور از آنان شیاطین اهل کتاب هستند که دیگران را از پذیرش اسلام منع می‌کردند. ﴿أَضَلَّ أَعْمَلَهُمْ﴾ یعنی اعمالشان را باطل و بی‌اثر گردانید. ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ ابن عباس گفته است: منظور از آنان انصار مدینه است. مقاتل آنان را گروهی از قریش و برخی هم آنان را مؤمنان اهل کتاب دانسته‌اند. ولی عده‌ای بر این باورند که آیه عام است و هر مؤمن نیک‌کرداری را در بر می‌گیرد، چرا که واژه‌ی «الذین» اسم موصول و عام است و علتی برای تخصیص آن وجود ندارد. ﴿آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ﴾ با وجود اینکه ایمان به قرآن کریم جزئی از ایمان است و قبلاً به طور مطلق بیان شده است ولی خداوند متعال در اینجا به منظور تعظیم شأن قرآن و بیان جایگاه آن در میان دیگر ارکان ایمان آن را بصورت اختصاصی ذکر کرده است، از این روی به دنبال آن فرموده است: ﴿وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ﴾ این جمله مفید حصر است یعنی تنها آنچه که بر پیامبر ﷺ نازل شده (قرآن کریم) حق است. و منظور از حق، ضد باطل است. حقانیت قرآن کریم بدین خاطر است که ناسخ کتاب‌های آسمانی پیشین بوده و خود غیر قابل نسخ است، و این مقتضی توجه کردن به آن است و به همین علت هم مورد تأکید قرار گرفته است. ﴿كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ﴾ یعنی بوسیله‌ی ایمان و کردار نیک

گناهانشان را پوشانیده و آنان را مورد مؤاخذه قرار نداده است. ﴿وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ﴾ یعنی با توفیق و تأیید خود وضعیت دین و دنیای آنان را اصلاح کرده است. ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَأَنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ﴾ «ذلك» اشاره است به ابطال و بی‌اثر گردانیدن اعمال کافران و مورد آمرزش قرار دادن گناهان و اصلاح حال مؤمنان، یعنی این امر بدین خاطر بوده است که کافران از باطل و مؤمنان از حق پیروی کرده‌اند. منظور از حق و باطل همان معنی مشهور آن‌ها است. ولی از مجاهد نقل شده است که «باطل» یعنی شیطان و هر آنچه که به آن دستور می‌دهد، و «حق» یعنی پیامبر ﷺ و شریعت^۱.

از آنچه مفسران در مورد آیات فوق گفته‌اند درمی‌یابیم که هرکس به نبوت و رسالت حضرت محمد ﷺ و به قرآن کریم بعنوان کتابی که خداوند بر فرستاده‌ی خود محمد ﷺ نازل کرده ایمان نیاورد، کافر به حساب آمده و کردارش باطل و بی‌اثر می‌گردد، و هرکس که به نبوت و رسالت حضرت محمد و به قرآنی که از جانب پروردگارش بر وی نازل شده ایمان بیاورد، خداوند گناهانش را مورد آمرزش قرار داده و وضعیتش را اصلاح می‌کند. و در واقع هر عذابی که گریبانگیر کافران شده و خواهد شد خواه اهل کتاب بوده باشند یا غیر اهل کتاب به علت خودداری آنان از پذیرش اسلام است، و هر ثواب و پاداشی که نصیب مؤمنان شده و خواهد شد بخاطر ایمان آوردن آنان به حضرت محمد ﷺ و قرآن کریم است.

سوره‌ی «بینه» و دلالت آن بر کفر اهل کتاب و مشرکان

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ ۝۱
رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً ۝۲ فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ ۝۳ وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ

۱- تفسیر آلوسی: ج ۲۵، ص ۳۸-۳۶.

إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ ﴿٤١﴾ وَمَا أُمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ ﴿٤٢﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ ﴿٤٣﴾ إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ ﴿٤٤﴾ جَزَاءُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ حَشِيَ رَبَّهُ ﴿٤٥﴾ [البينة: ١-٨].

«کافران اهل کتاب (= یهودیان و مسیحیان) و مشرکان تا زمانی که حجت برایشان نیاید، دست از کفر خود برنمی‌دارند. (و آن حجت) فرستاده‌ای از جانب خدا است که کتاب‌های پاک (الهی) را (بر آنان) می‌خواند. در آنها نوشته‌های راست و پرارزشی است. اهل کتاب پراکنده نشدند مگر زمانی که حجت برایشان آمد، در حالی که به آنان دستور داده نشده بود جز اینکه حقگرایانه خدا را پرستند و دین خود را برای او خالص گردانند و نماز را به پای دارند و زکات را بپردازند. آئین راستین و ارزشمند همین است و بس. بی‌گمان کافران اهل کتاب و مشرکان در میان آتش دوزخ خواهند ماند؛ آنان بدون شک بدترین انسانها هستند. مسلماً کسانی که ایمان آورده و کارهای نیک انجام می‌دهند، بهترین انسانها هستند. پاداش آنان در پیشگاه پروردگارشان باغ‌های بهشتی است که جای ماندگاری است و رودها در زیر (کاخ‌ها و درخت‌های) آن روان است. برای همیشه جاودانه در آنجا خواهند ماند. خدا از آنان راضی و آنان هم از خدا خشنودند. این (همه نعمت) برای کسی خواهد بود که از پروردگارش بهراسد.»

﴿وَالْمُشْرِكِينَ﴾ یعنی بت پرستان و آتش پرستان عرب و غیر عرب. ﴿حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ﴾ منظور از «بینه» در اینجا حضرت محمد ﷺ است. ابن کيسان گفته است: اهل کتاب صفات حضرت محمد ﷺ را که در کتاب‌هایشان آمده بود، انکار نمی‌کردند تا اینکه حضرت محمد ﷺ به پیامبری رسید، آنگاه به او حسادت ورزیدند و نبوت او را انکار کردند. همانطور که خداوند در آیه‌ی دیگری فرموده است:

﴿فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا﴾ [البقرة: ٨٩].

«وقتی که آنچه را می‌شناختند برایشان آمد، به آن کفر ورزیدند.»

مشرکان هم قبلاً در مورد حضرت محمد ﷺ به بدی سخن نمی‌گفتند بلکه او را «امین»

می‌نامیدند ولی وقتی که به پیامبری برگزیده شد و به سوی آنان فرستاده شد، (از ایمان آوردن به او سر باز زدند و) به دشمنی با او پرداختند. ﴿وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ﴾^۱ یعنی اهل کتاب تنها زمانی در مورد حضرت محمد ﷺ دچار اختلاف شدند که حضرت محمد ﷺ بعنوان پیامبر مبعوث شد، چرا که اهل کتاب قبلاً در مورد نبوت آن حضرت اتفاق نظر داشتند و منتظر بعثت او بودند، چون تورات و انجیل مژده‌ی آن را داده بودند ولی وقتی که حضرت محمد به پیامبری رسید، نبوت او را انکار کردند و بعضی از روی حسادت و ستم‌ورزی به او کفر ورزیدند و عده‌ای هم به او ایمان آوردند. همانطور که خداوند در آیه‌ی دیگری فرموده است:

﴿وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغِيًّا بَيْنَهُمْ...﴾ [الشوری: ۱۴].

«(اهل کتاب) پراکنده نشدند مگر بعد از علم و آگاهی، و این تفرقه بخاطر ستمگری و کجروی د میان خودشان بوده است.»

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾^۲ [البینة: ۷]. این آیه شامل تمام کسانی می‌شود که به حضرت محمد ﷺ ایمان آورده‌اند اعم از مشرکان و اهل کتاب و غیر آنان.

زمخشری در تفسیر این آیات گفته است: کافران اهل کتاب -یهودیان و مسیحیان- و مشرکان یعنی بت پرستان، قبل از بعثت حضرت محمد ﷺ می‌گفتند: تا زمانی که پیامبر موعودی که ذکر او در تورات و انجیل آمده است مبعوث نشود ما دست از دین و آیین خود برنمی‌داریم، ولی وقتی که پیامبر ﷺ مبعوث شد آنان دچار تفرقه و پراکندگی شدند و آنچنان که وعده داده بودند، به او ایمان نیاوردند بلکه عده‌ی کمی به او ایمان آوردند و بیشتر آنان نبوت او را انکار کردند.^۱

۱- تفسیر قرطبی: ص ۲۰، تفسیر ابن کثیر: ج ۴، ص ۵۳۷. تفسیر ابن عطیه: ج ۱۵، ص ۵۲۷. تفسیر فتح البیان، ج ۱۵، ص ۳۲۹-۳۳۳. تفسیر زمخشری: ج ۴، صص ۷۸۳-۷۸۲. تفسیر قاسمی: ج ۱۷، ص ۲۲۱-۲۲۴.

گفتگو با غیر مسلمانان

گفتگو با غیر مسلمانان اعم از اهل کتاب و غیر اهل کتاب امری است مطلوب و موردپسند شریعت. ولی این گفتگو باید به قصد دعوت آنان به اسلام صورت گیرد نه به قصد ارضای آنان و یا بخاطر تقریب بین ادیان و ترک دعوت آنان به اسلام چون این نوع گفتگو جایز نیست، چرا که خداوند متعال فرموده است:

﴿وَلَتَكُنَّ مِّنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [آل عمران: ۱۰۴].

«باید از میان شما گروهی باشند که به نیکی دعوت کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند و آنان خود رستگارند.»

در این آیه کلمه‌ی: به نظر بعضی از مفسرین برای تبیین است نه تبعیض که در این صورت معنی آیه چنین می‌شود: «شما باید امتی باشید که به نیکی دعوت می‌کند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نماید». دعوت به نیکی و امر به معروف و نهی از منکر مراتبی دارد که مرتبه‌ی اول آن عبارت است از اینکه امت اسلامی دیگر امت‌ها و از جمله اهل کتاب را به اسلام دعوت کند، چرا که اسلام خیر عظیم و دین تمام پیامبران و مبتنی بر اخلاص عبادت و بندگی برای خدا و تسلیم شدن در برابر حکم اوست. و از جمله احکام و دستورات الهی این است که تمام انسان‌ها دین اسلام را بپذیرند.

از آنجائیکه امت اسلامی، امتی وسط و گواه بر دیگر مردمان و بهترین امتی است که به نفع مردم آفریده شده است، باید از طریق گفتگو اهل کتاب و غیر اهل کتاب را به اسلام دعوت کند، چرا که وظیفه‌ی هر انسان مسلمانی است که مردم را به سوی خدا و اسلام دعوت کند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعِيَ ۖ وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [یوسف: ۱۰۸].

«بگو: این راه من است که من و کسانی که از من پیروی می‌کنند با آگاهی و بینش (مردم را)

به سوی خدا دعوت می‌کنیم و خدا را منزه می‌دانیم و من از زمره‌ی مشرکان نیستم». اگر واژه‌ی «مِنْ» را در ﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ...﴾ برای تبعیض بگیریم معنی آیه چنین می‌شود: «باید از میان شما گروهی باشند که مردم را به نیکی دعوت کنند و ...» ولی در هر صورت هدف از گفتگو با اهل کتاب و غیر اهل کتاب، دعوت آنان به خیر یعنی اسلام است.

روش دعوت به اسلام

چون هدف از گفتگو با غیرمسلمانان و از جمله اهل کتاب دعوت آنان به اسلام است، پس دعوت آنان باید با حکمت و موعظه‌ی حسنه صورت گیرد همانطور که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجِدْ لَهُم بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾ [النحل: ۱۲۵].

«ای پیامبر! مردم را با سخنان استوار و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با شیوه‌ای هرچه بهتر با آنان گفتگو کن، بی‌گمان پروردگارت آگاه‌تر است به حال کسانی که از راه او منحرف شده یا به راه او راه یافته‌اند».

زمخشری در تفسیر این آیه گفته است: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ﴾ یعنی مردم را به اسلام دعوت کن. ﴿بِالْحُكْمَةِ﴾ یعنی با سخن محکم و صحیحی که حق را روشن و شبهات را از بین می‌برد. ﴿وَالْمَوْعِظَةَ الْحَسَنَةَ﴾ یعنی پند و اندرز که دعوت‌شوندگان احساس کنند که تو ناصح و خیرخواه آنان و خواستار سود و نفع آنان هستی. همچنین می‌توان گفت معنی آیه چنین است: «با قرآن کریم که حکمت و موعظه‌ی حسنه است آنان را به اسلام دعوت کن». ﴿وَجِدْ لَهُم بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ یعنی با روشی که بهترین راه گفتگو است با آنان بحث و مجادله کن و از خود رفق و نرمش نشان بده و از هرگونه خشونت و سرزنش دوری کن. سپس در پایان آیه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ

صَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿۴۶﴾ یعنی بی‌گمان پروردگارت به حال آنان که از راه او منحرف شده و کسانی که به راه او هدایت یافته‌اند آگاه‌تر است و می‌داند کسی که خیری در او باشد اندک پند و اندرزی او را کافی است و کسی که خیری در او باقی نمانده باشد، هیچ روشی با او کارساز نخواهد بود و بحث و گفتگو کردن با او همچون کوبیدن آهن سرد است!

از آنجائیکه گفتگو و جدال با اهل کتاب یعنی یهودیان و مسیحیان به منظور دعوت آنان به اسلام صورت می‌گیرد، لازم است که این گفتگو و جدال به بهترین صورت باشد همانطور که خداوند متعال فرموده است: ﴿وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿۱۱۱﴾﴾ [العنکبوت: ۴۶].

«با اهل کتاب جز به روشی که نیکوتر است بحث و گفتگو نکنید مگر با کسانی از آنان که ستم کنند (و از حد متعادل در جدال در گذرند) بگویید: به آنچه بر ما و بر شما نازل شده ایمان داریم. معبود (راستین) ما و معبود (راستین) شما یکی است و ما تنها تسلیم و فرمانبردار او هستیم.»

ابن کثیر در تفسیر این آیه گفته است: برخی از اهل کتاب خواستار کسب آگاهی و بینش در دین هستند که با چنین افرادی باید به بهترین صورت بحث و گفتگو صورت گیرد تا در رسیدن به هدفشان موفق شوند. همانطور که خداوند فرموده است: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ صَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿۱۲۵﴾﴾ [النحل: ۱۲۵]. همچنین خداوند هنگامی که موسی و فرعون را به سوی فرعون فرستاد به آنان فرمود: ﴿فَقُولَا لَهُ قَوْلَا لَيْنَا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى ﴿۴۴﴾﴾ [طه: ۴۴].

«به نرمی با او سخن بگویید تا شاید متذکر شود یا بهراسد.»

﴿وَقُولُوا ءَامَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ﴾ یعنی هرگاه اهل کتاب چیزی را به مسلمانان بگویند که صدق و کذب آن برایشان معلوم نباشد، نباید آن را تصدیق کنند چون شاید که باطل باشد و نیز نباید آن را تکذیب نمایند چون احتمال حق بودن آن وجود دارد بلکه باید به آنها بگویند: ما به آنچه که بر ما نازل شده و همچنین به آنچه که بر شما نازل شده به شرطی که از تحریف و تأویل محفوظ مانده باشد، ایمان داریم. امام بخاری از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده است که گفت: اهل کتاب تورات را با زبان عبری می خواندند و با زبان عربی برای مسلمانان تفسیر می کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لا تصدقوا أهل الكتاب ولا تكذبوهم ، وقولوا آمنا بالذي أنزل إلينا وأنزل إلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»^۱.

«اهل کتاب را نه تصدیق کنید و نه تکذیب (بلکه) بگویند: به آنچه که بر ما و بر شما نازل شده ایمان داریم و معبود ما و معبود شما یکی است و ما تنها تسلیم و فرمانبردار او هستیم».

در تفسیر شوکانی چنین آمده است: ﴿وَلَا تُجَدِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ [العنکبوت: ۴۶]. یعنی تنها با بهترین روش با اهل کتاب به بحث و گفتگو برخیزید! بدین ترتیب که آنان را به سوی خدا دعوت کنید و دلایل و براهین (راه) را برایشان روشن نمایید و از تندی و خشونت با آنها پرهیزید به امید اینکه اسلام را بپذیرند. ﴿الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ﴾ [العنکبوت: ۴۶]. یعنی بجز کسانی که ستم می کنند و در مجادله راه افراط را در پیش می گیرند و در بحث و گفتگو با مسلمانان ادب را رعایت نمی کنند که با چنین افرادی می توان به تندی برخورد کرد و در گفتگو با آنان با خشونت رفتار کرد. منظور از اهل کتاب با توجه به تصریح بیشتر مفسران، یهودیان و مسیحیان هستند. ﴿وَقُولُوا ءَامَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ﴾ [العنکبوت: ۴۶]. یعنی بگویند: ما به قرآنی که بر ما نازل شده و به تورات و انجیلی که بر شما نازل شده ایمان داریم و تورات و انجیل را دو

کتاب آسمانی می‌دانیم که از جانب خداوند نازل شده‌اند و شریعت آنها تا زمان آمدن شریعت اسلامی و بعثت حضرت محمد ﷺ ادامه داشته است. البته آنچه که گفتیم شامل تورات و انجیل تحریف شده نمی‌شود. ﴿وَوَحَّيْنَا لَهُ مِاسْمُومُونَ﴾ [العنکبوت: ۴۶]. یعنی ما امت حضرت محمد ﷺ تنها مطیع و فرمانبردار خداییم و عزیر و مسیح را فرزندان خدا نمی‌دانیم و عالمان و راهبان خود را به خدایی نمی‌گیریم.^۱

زمخشری هم در تفسیر این آیه گفته است: ﴿وَلَا تُجَدِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ [العنکبوت: ۴۶]. یعنی با بهترین روش با اهل کتاب به بحث و گفتگو پردازید بدین ترتیب که در برابر خشونت آنان نرمی از خود نشان دهید و در برابر خشم آنان، خشم خود را فرو بخورید. همانطور که خداوند متعال فرموده است: ﴿أَدْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ [فصلت: ۳۴]. «(بد رفتاری دیگران را) با بهترین شیوه پاسخ بده». ﴿إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا﴾ مگر کسانی که ستم می‌کنند و از حد می‌گذرند و در عنادورزی راه افراط را در پیش می‌گیرند و پند و اندرز را قبول نمی‌کنند و نرمخویی با آنان سودمند نخواهد بود، با چنین افرادی می‌توانید تندی و خشونت را به خرج دهید. ﴿وَقُولُوا ءَامَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ﴾ این خود نوعی مجادله و گفتگو به نحو احسن است. از پیامبر ﷺ روایت شده است که فرمود: «مَا حَدَّثَكُمْ أَهْلُ الْكِتَابِ فَلَا تُصَدِّقُوهُمْ وَلَا تُكْذِّبُوهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ فَإِنْ كَانَ بَاطِلًا لَمْ تُصَدِّقُوهُ وَإِنْ كَانَ حَقًّا لَمْ تُكْذِّبُوهُ»^۲.

«در آنچه که اهل کتاب به شما خبر می‌دهند نه آنان را تصدیق کنید و نه تکذیب بلکه بگویید که ما به خدا و کتاب‌ها و پیامبرانش ایمان داریم، در این صورت اگر سخن آنان باطل باشد، آنان را تصدیق نکرده‌اید و اگر سخن آنان حق باشد، آنان را تکذیب نکرده‌اید».

۱- تفسیر شوکانی: ج ۴، ص ۲۰۵. در تفسیر فتح البیان: ج ۱۰، ص ۲۰۱-۲۰۳ نیز چنین آمده است.

۲- تفسیر زمخشری: ج ۳، ص ۴۵۷.

در جدال و گفتگو با اهل کتاب باید صراحت را بخرج داد

اگرچه به ما دستور داده شده است که در جدال و گفتگو با اهل کتاب بهترین روش را انتخاب کنیم ولی این بدین معنی نیست که از دعوت آنان به اسلام و تصریح به بطلان معتقدات آنان و وجوب تبری جستن از آن غفلت بورزیم و در برابر مانع تراشی آنان بر سر راه خدا و دشمنی با اسلام و دعوت اسلامی سکوت کنیم. در این باره آیات زیادی وجود دارند که باید هر مسلمان و هر گروه اسلامی در گفتگو با اهل کتاب آنها را در نظر بگیرد. چون خداوند اگرچه ما را به جدال احسن فراخوانده و فرموده است: ﴿وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ ولی آیات متعدد دیگری را هم نازل کرده است که بر وجوب صریح بودن با آنان دلالت می‌کنند و از آنان می‌خواهند که از مانع تراشی در راه خدا دست بردارند و دعوت اسلام را که برای آنها خیر و نیکی را در بر دارد اجابت کنند. در زیر به برخی از این آیات اشاره می‌کنیم:

۱- ﴿وَلَوْ ءَامَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ﴾ [آل عمران: ۱۱۰].

«و اگر اهل کتاب ایمان بیاورند، برایشان بهتر است.»

یعنی اگر اهل کتاب هم به آنچه که شما به آن ایمان آورده‌اید، ایمان بیاورند برای آنان در دنیا و آخرت بهتر خواهد بود ولی تنها تعداد کمی از آنان از جمله عبدالله بن سلام و قبیلہ‌ی او از یهودیان و نجاشی و گروهی از مسیحیان ایمان آوردند و بیشتر آنان بصورت کافر و فاسق باقی ماندند!

پس مسلمانان هم باید در گفتگوی خود با اهل کتاب این نکته را یادآوری کنند و به آنان بگویند که اگر دعوت اسلامی را اجابت کنند، به چنین خیری دست خواهند یافت.

۲- ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَءَامِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِن رَّحْمَتِهِ وَيَجْعَل

لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرَ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ [الحديد: ۲۸].

«ای کسانی که (به پیامبران پیشین از جمله موسی و عیسی) ایمان آورده‌اید! تقوای خدا پیشه کنید و به فرستاده‌ی او (محمد بن عبدالله) ایمان بیاورید تا خداوند دو پاداش از رحمت خود را به شما بدهد (یکی پاداش ایمان به عیسی و دیگری پاداش ایمان به محمد) و نیز برای شما نوری قرار دهد که در پرتو آن حرکت کنید و شما را مورد آموزش قرار دهد و خدا آمرزنده و مهربان است.»

این آیه همانند فرموده‌ی خداوند متعال است که می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ ءَاتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِءُ يُؤْمِنُونَ ﴿٥٤﴾ وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا ءَأَمَّا بِهِءُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِءُ مُسْلِمِينَ ﴿٥٥﴾ أُولَٰئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ ﴿٥٦﴾﴾ [التقصص: ٥٢-٥٤].

«کسانی که قبل از نزول قرآن برایشان کتاب (تورات و انجیل) فرستادیم (و هم‌اکنون) به قرآن ایمان می‌آورند. وقتی که (قرآن) بر آنان خوانده می‌شود، می‌گویند: ما بدان ایمان داریم، چرا که حق است و از جانب پروردگار ما (نازل شده) است. ما قبل از نزول قرآن (یا قبل از بعثت حضرت محمد ﷺ) هم مسلمان (و موحد) بودیم (و باور داشتیم که محمد ﷺ مبعوث و قرآن بر او نازل خواهد شد) آنان کسانی هستند که دوبار بدانها اجر و پاداش داده می‌شود به سبب اینکه شکیبائی کرده‌اند و بدی را با نیکی از بین می‌برند و از آنچه روزیشان کرده‌ایم انفاق می‌کنند.»

خداوند در این آیه خبر داده است که گروهی از یهودیان و مسیحیان که قبل از نزول قرآن بدانها کتاب (تورات و انجیل) داده شده است، به قرآن کریم و حضرت محمد ﷺ ایمان خواهند آورد. همانند عبدالله بن سلام. چنین افرادی در واقع دو بار اجر و پاداش دریافت می‌کنند (پاداشی در برابر ایمان به پیامبران پیشین و پاداشی در مقابل ایمان به قرآن و حضرت محمد ﷺ). در صحیح مسلم از ابو موسی اشعری روایت شده است که پیامبر ﷺ فرمود: «ثَلَاثَةٌ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنَ بِنَبِيِّهِ وَأَدْرَكَ النَّبِيَّ ﷺ فَأَمَّنَ بِهِ وَاتَّبَعَهُ وَصَدَّقَهُ فَلَهُ أَجْرَانِ وَعَبْدٌ مَمْلُوكٌ أَدَّى حَقَّ اللَّهِ تَعَالَى وَحَقَّ سَيِّدِهِ فَلَهُ أَجْرَانِ وَرَجُلٌ كَانَتْ لَهُ أُمَةٌ فَعَدَّاهَا فَأَحْسَنَ غِدَاءَهَا ثُمَّ أَدَّبَهَا فَأَحْسَنَ أَدَبَهَا ثُمَّ أَعْتَقَهَا وَتَزَوَّجَهَا فَلَهُ أَجْرَانِ».

«سه گروه هستند که دو برابر به آنان اجر و پاداش داده می‌شود: یکم شخصی از اهل کتاب که به پیامبر خود ایمان آورده و چون به پیامبر اسلام یعنی حضرت محمد ﷺ می‌رسد به او هم ایمان می‌آورد. دوم برده‌ای که (بطور همزمان) حق خدا و حق سید خود را ادا می‌کند. و سوم شخصی که کنیزی دارد و به خوبی به او طعام می‌دهد و سپس به خوبی او را تربیت می‌کند، آنگاه او را آزاد کرده و با او ازدواج می‌نماید».

دانشمندان در تفسیر این حدیث گفته‌اند: چون هر کدام از این گروهها با دو چیز و از دو جهت مختلف مورد خطاب قرار گرفته‌اند، پس هر کدام از آنان دو برابر اجر و پاداش دریافت می‌کنند. مثلاً شخصی که اهل کتاب است یک بار از جانب پیامبر خود مورد خطاب قرار گرفته است که به او ایمان بیاورد و بار دیگر حضرت محمد ﷺ او را مورد خطاب قرار داده است و چون به هر دو ایمان آورده است پس پاداش هر دو دین را دریافت می‌کند یکی بخاطر اینکه قبل از بعثت حضرت محمد ﷺ به پیامبر خود ایمان آورده و دیگری بدین خاطر که بعد از بعثت حضرت محمد ﷺ به آن حضرت ایمان آورده است. عبارت ﴿يَمَّا صَبَرُوا﴾ عام است و هم شامل صبر اهل کتاب بر آئین پیشینشان می‌شود و هم صبر بر آئین جدید یعنی اسلام و بر اذیت و آزاری که بر اثر مسلمان شدنشان از کفار دیده‌اند را در بر می‌گیرد.^۱

مسلمانان در گفتگوی خود با اهل کتاب باید به آنان یادآوری کنند که اگر مسلمان شوند، چنین اجر مضاعفی را خواهند داشت.

۳- ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِّنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ أَنْتَهُوا خَيْرًا لَّكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿١٧١﴾ [النساء: ۱۷۱].

«ای اهل کتاب! در دین خود غلو نکنید (و درباره عیسی راه افراط و تفریط را در پیش

نگیرید) و درباره‌ی خدا جز حق نگوید (و برای او شریک و همسر و فرزند قرار ندهید)، عیسی مسیح پسر مریم تنها فرستاده‌ی خدا است و او واژه‌ی خدا است که آن را به مریم رساند و او روحی است از جانب خدا. پس به خدا و پیامبرانش ایمان بیاورید و نگویید که (خدا) سه تا است، (از این سخن بیهوده) دست بردارید که برای شما بهتر است. خدای بر حق تنها یکی است و آن «الله» است و او پاک و منزّه است از اینکه فرزندی داشته باشد در حالی که آنچه در آسمان‌ها و زمین است از آن اوست و کافی است که خدا وکیل باشد».

این آیه به صراحت مسیحیان را از شرکی که بر اثر غلو در مورد عیسی علیه السلام مرتکب آن شده‌اند، نهی می‌کند. قبلاً در مورد تفسیر این آیه و امثال آن صحبت کردیم.

۴- مسلمانان باید در گفتگو و جدال خود با اهل کتاب به آنان یادآوری کنند که باید به (نبوت) حضرت محمد صلی الله علیه و آله که در کتاب‌هایشان بدان مژده داده شده است ایمان بیاورند و او را مژده‌رسان و بیم‌دهنده‌ی خود و دیگران بدانند که خداوند به فاصله‌ای بعد از پیامبران پیشین او را مبعوث کرده است تا مفاهیم و احکام و قوانین دین خاتم را برای آنان بیان کند. در این مورد آیات متعددی وجود دارند که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

الف) ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ ﴿١٥﴾ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿١٦﴾﴾ [المائدة: ١٥-١٦].

«ای اهل کتاب! (یعنی یهودیان و مسیحیان) پیامبر ما (محمد) به سوی شما آمده است که بسیاری از چیزهایی که از کتاب (تورات و انجیل) پنهان نموده‌اید، روشن می‌سازد و از بسیاری از چیزها (یی که پنهان کرده‌اید و موردنیاز نیست) صرف‌نظر می‌کند. از جانب خدا نوری و کتاب روشنگری پیش شما آمده است. خداوند با آن (کتاب) کسانی را که رضایت خدا را دنبال می‌کنند به راههای سلامتی (و نجات از عذاب) هدایت می‌کند و با اراده و مشیت خود آنان را از تاریکی‌های (کفر و شرک و شبهات) بیرون می‌آورد و به سوی نور (ایمان و دلایل قاطع) می‌برد و آنان را به راه راست (یعنی اسلام) هدایت می‌کند».

این آیه خطاب به یهودیان و مسیحیان نازل شده است که بسیاری از مطالب کتاب‌های خود از جمله صفات حضرت محمد ﷺ و رجم‌زانی محصن را پنهان می‌کردند. در این آیه منظور از «کتاب» قرآن و منظور از «نور» حضرت محمد ﷺ است، چون مردم بوسیله‌ی او هدایت پیدا می‌کنند و از این روی «سراج» هم نامیده شده است.^۱

ب) ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَىٰ فَتْرَةٍ مِّنَ الرَّسُولِ أَن تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِن بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [المائدة: ۱۹].
 «ای اهل کتاب! پیامبر ما (محمد) به سوی شما آمده است که به دنبال انقطاع مدت زمانی که میان پیامبران بوده است (چون در فاصله‌ی بین حضرت محمد و حضرت عیسی پیامبر دیگری نیامده است) برای شما (اوامر و نواهی الهی را) بیان می‌کند تا اینکه (در روز قیامت بهانه نگیرید و) نگویند: مژده‌دهنده و بیم‌دهنده‌ای به سوی ما نیامده است (که ما را به آنچه که موجب سعادت و خوشبختی ما در دنیا و آخرت می‌گردد تشویق و از آنچه باعث بدبختی و عذاب ما می‌گردد برحذر دارند). مژده‌دهنده و بیم‌دهنده‌ای به سوی شما آمده است (و عذری برای شما نمانده است) و خدا بر همه چیز توانا است (و می‌تواند پیامبران را بفرستد و به هر که به آنان ایمان بیاورد پاداش دهد و هر که با آنان مخالفت کند مجازات نماید)».^۲

۵- ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مَن ءَامَنَ تَبِعُونَهَا عِوَجًا وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ وَمَا اللَّهُ بِغَفِيلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾ [آل عمران: ۹۹].

«بگو: ای اهل کتاب! چرا کسی را که ایمان آورده است از راه خدا باز می‌دارید و (با این کار خود) می‌خواهید این راه را کج نشان دهید در حالی که شما (از راستی و درستی این راه) آگاهید و خدا از آنچه که انجام می‌دهید بی‌خبر نیست».

خداوند در این آیه به پیامبر ﷺ دستور داده است که به اهل کتاب یعنی یهودیان و مسیحیان بگوید: چرا کسانی که به حضرت محمد ﷺ ایمان می‌آورند و از او پیروی

۱- تفسیر ابوسعود: ج ۲، ص ۲۷-۲۸ تفسیر زمخشری: ج ۱، ص ۶۱۷. تفسیر قاسمی: ج ۶، ص ۱۲۶-۱۲۷.

۲- تفسیر قاسمی: ج ۶، ص ۱۴۲.

می‌کنند، از راه خدا که راه رسیدن به رضایت و رحمت خدا است باز می‌دارید و تلاش می‌کنید که با دروغ و افترا و القای شبهات باطل و نیرنگ زدن به اسلام و پیامبر و مؤمنان و دعوت‌گران، مردم را از دعوت اسلامی باز دارید. و با این کار خود می‌خواهید اسلام را راهی کج نشان دهید در حالی که خود به آنچه در مورد اسلام و مژده به آمدن پیامبر اسلام آمده است آگاهید و می‌دانید که این راه، راه مستقیمی است و هرکس مردم را از آن باز دارد، گمراه و گمراه‌کننده است. و خدا از آنچه در راستای باز داشتن مردم از اسلام و ایمان به حضرت محمد ﷺ انجام می‌دهید بی‌خبر نیست و شما را به سزای اعمالتان خواهد رساند.^۱

مبحث پنجم: بعضی از اصول و قواعد کلی در اسلام

رفع حرج

حرج به معنی ضیق و شدت است و خداوند در تشریح قوانین و اوامر و نواهی خود هیچ‌گونه حرج و شدتی قرار نداده است. آیات مختلفی از قرآن کریم به این امر تصریح کرده‌اند، که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- ﴿وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾ [الحج: ۷۸].

«خداوند هیچ‌گونه سختی و مشقتی را در دین بر شما قرار نداده است.»

علماء در مورد حرجی که خداوند (از بندگان خود) برداشته است اختلاف نظر دارند، عده‌ای گفته‌اند: رفع حرج یعنی حلال کردن ازدواج با دو، سه و یا چهار زن. برخی هم بر این باورند که رفع حرج یعنی شکستن نماز و خوردن روزه برای مسافر و خواندن نماز با اشاره برای کسی که نمی‌تواند آن را بخواند و اسقاط جهاد از لنگ پا و کور و بیمار. عده‌ای نیز گفته‌اند: رفع حرج عبارت است از اینکه خداوند مسلمانان را به احکام

۱- تفسر المنار: ج ۴، ص ۱۴-۱۵.

مشقت‌بار مکلف نکرده بلکه آنان را به آنچه که در توانشان است مکلف کرده و تکالیف طاقت‌فرسا را از دوش آنان برداشته است و از آنان نخواستہ است که همچون بنی‌اسرائیل با اعمالی سخت و طاقت‌فرسا بندگی خدا را بجا بیاورند.

برخی هم معتقدند که رفع حرج بدین معنی است که خداوند با گشودن در توبه و استغفار و تشریح کفاره و دیه و قصاص در باب جنایات راهی برای برون‌رفت از گناه را برای مسلمانان قرار داده‌است. ولی آنچه از ظاهر آیه برمی‌آید این است که رفع حرج عام است و به هیچ کدام از موارد فوق اختصاص ندارد بلکه بدین معنی است که خداوند تکالیف سخت و مشقت‌آور را از دوش بندگان خود برداشته است، بدین ترتیب که یا اصلاً آنان را بدان مکلف نساخته است و یا در حکم تخفیف داده و جایگزین بدون مشقتی را بجای آن قرار داده و یا اینکه راهکار مشروعی فراروی بندگان خود قرار داده است تا از طریق آن بتوانند از گناه رهایی یابند. این آیه چقدر آیه‌ی سودمند و پرفایده‌ای است. آیات زیر نیز مانند این آیه هستند (و مضمون آن را بیان می‌کنند):

﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتِطَعْتُمْ﴾ [التغابن: ۱۶].

«هر اندازه می‌توانید تقوای خدا پیشه کنید».

﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾ [البقرة: ۱۸۵].

«خداوند آسایش و راحتی شما را می‌خواهد و خواهان زحمت و سختی شما نیست».

﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِكْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ

مِن قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ﴾ [البقرة: ۲۸۶].

«پروردگارا! بار سنگین (و تکالیف دشوار) را بر (دوش) ما مگذار همانطور که بر (دوش) کسانی که پیش از ما بودند گذاشتی. پروردگارا! ما را به آنچه که در توان ما نیست وادار نکن».

در حدیثی از پیامبر ﷺ نقل شده است که خداوند (بعد از این دعا) فرمود: چنین کردم (و شما را به آنچه که در توانتان نیست مکلف نخواهم کرد).^۱

۱- تفسیر شوکانی: ج ۳، ص ۴۷۱. راغب اصفهانی، معجم مفردات الفاظ القرآن: ص ۱۱۱.

۲- ﴿مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ...﴾ [المائدة: ۶].

«خداوند نمی‌خواهد هیچ‌گونه حرج و مشقتی را بر (دوش) شما بگذارد».

یعنی خداوند نمی‌خواهد در احکامی که تشریح می‌کند شما را دچار حرج و سختی کند، چون خداوند از شما بی‌نیاز است و نسبت به شما رأفت و رحمت دارد و تنها احکامی را برای شما تشریح می‌کند که خیر و منفعت شما را در پی داشته باشد. دانشمندان بر پایه‌ی قانون رفع حرج در اسلام و سهل‌گیری خداوند نسبت به بندگانش در تشریح احکام و قوانین، اصول و قواعدی را استنباط کرده‌اند که براساس آنها بسیاری از احکام فرعی عبادات و معاملات را استخراج کرده‌اند.

از جمله این اصول و قواعد عبارتند از:

مَحْرَمٌ - هرگاه چیزی به تنگنا افتاد، گشایش حاصل می‌شود.

صَفْوَةٌ - سختی و مشقت سهل‌گیری را جلب می‌کند.

۳- دفع مفسد از جلب منافع بهتر است.

۴- شرایط ضروری چیزهای ممنوع و حرام را مباح می‌گرداند.

۵- چیزی که ذاتاً حرام است بهنگام ضرورت مباح می‌گردد.

علمای اسلامی معیار شناخت سختی و مشقتی که موجب سهل‌گیری و تخفیف (در احکام) می‌شود را به عرف مردم وابسته کرده‌اند.

همانطور که ملاحظه می‌شود آیه بصورت عام آمده و براساس آن هیچ‌گونه حرجی در اسلام نه در زمینه‌ی عبادات و نه در زمینه‌ی معاملات وجود ندارد و در واقع اصل رفع حرج با اراده‌ی خداوند که نسبت به بندگان خود سهل‌گیر است هماهنگی دارد. (چرا که) خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾ [البقرة: ۱۸۵].

یعنی خداوند در رخصت‌هایی که برای شما وضع کرده خواسته است دین شما دینی آسان و بدون سختی و مشقت باشد.

این یک اصل دینی است که فقهای اسلامی جهت شناخت احکام وقایع و حوادثی که

به تازگی روی می دهند، به آن مراجعه می کنند.

در سنت نبوی هم احادیثی در این مورد وارد شده اند مثل این فرموده‌ی پیامبر ﷺ که فرموده است: «يَسِّرُوا وَلَا تَعَسِّرُوا، وَبَشِّرُوا وَلَا تُنْفِرُوا»^۱. «آسان بگیرید و سخت نگیرید، و (به مردم) مژده دهید و آنان را متنفر نکنید».

عدالت

الفاظ «عدالة» و «معادله» معنی مساوات را در ضمن دارند. عدل و عدل از لحاظ معنی به هم نزدیکند ولی «عدل» در مورد چیزهایی به کار می رود که با بصیرت درک می شوند مانند احکام. خداوند متعال می فرماید: ﴿أَوْ عَدْلٌ ذَٰلِكَ صِيَامًا﴾ [المائدة: ۹۵]. «یا به تعداد مستمندان دریافت کننده‌ی کفاره) روزه می گیرد». ولی «عدل» و «عدیل» در مورد چیزهایی به کار می روند که با حواس قابل درک باشند مانند اشیاء وزن شدنی، قابل شمارش و پیمانه‌ای.

عدالت دو نوع است، یکی عدالت مطلق که یک امر عقلی است و عقل خودبخود به آن پی می برد و در هیچ زمانی قابل نسخ نبوده و هیچگاه تعدی و تجاوز به حساب نمی آید. مانند نیکی کردن در حق کسی که در حق تو نیکی کرده و دوری از اذیت کردن کسی که اذیتش به تو نرسیده است. دیگری عدالت شرعی که تنها از طریق شرع می توان به (حسن) آن پی برد و امکان منسوخ شدن آن در بعضی از زمانها وجود دارد. مانند قصاص و دیه‌ی جنایات.

عدالت مقتضی مساوات در جزا و پاداش است بطوریکه پاداش نیکی به نیکی و جزای بدی به بدی داده شود. ولی احسان عبارت است از اینکه پاداش نیکی به بیشتر از آن و جزای بدی به کم تر از آن داده شود. خداوند متعال می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾ [النحل: ۹۰]. «بی گمان خداوند به (رعایت) عدالت و احسان دستور می دهد».

۱- تفسیر المنار: ج ۱، ص ۱۶۴ و ج ۶، ص ۵۸ و ۲۷۰.

لفظ «عدل» برای مفرد و جمع بکار می‌رود.^۱

ابن عطیه در تفسیر این آیه گفته است: عدالت عبارت است از انجام دادن واجبات اعتقادی و غیر اعتقادی همچون ادای امانت و ترک ستم و انصاف به خرج دادن و اعطای حق به صاحب حق، ولی احساس انجام دادن کارهای مندوب و مستحب است.^۲ عدالت در گفتار و شهادت و قضاوت و همچنین در مورد دوست و دشمن و در تمام معاملات امر مطلوبی است و پایبندی به آن لازم است. آیات مختلفی در این باره نازل شده‌اند از جمله:

﴿وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ﴾ [الأنعام: ۱۵۲].

«و هرگاه سخن گفتید، عدالت را رعایت کنید اگرچه (کسی که سخن به نفع یا به زیان او گفته می‌شود) از خویشاوندان باشد».

﴿وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾ [النساء: ۵۸].

«(خداوند به شما مؤمنان دستور می‌دهد که) اگر میان مردم داوری کردید، دادگرانه داوری کنید».

﴿وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا أَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ﴾ [المائدة: ۸].

«دشمنی با قومی شما را بر آن ندارد که (با آنان) دادگری نکنید، دادگری کنید که دادگری به پرهیزکاری نزدیک‌تر است».

﴿وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ﴾ [الأنعام: ۱۵۲].

«و پیمانان و ترازو را به تمام و کمال و دادگرانه مراعات کنید».

اگر آیاتی که از ظلم و ستم نهی می‌کنند را در کنار این آیات قرار دهیم، آنگاه به اهمیت عدالت در اسلام پی می‌بریم و می‌توانیم بدون مبالغه بگوییم که اسلام دین عدالت است. یکی از مظاهر عدالت (اسلامی) تساوی افراد جامعه در تطبیق احکام شرعی بر آنها

۱- راغب اصفهانی، معجم الفاظ مفردات القرآن: ص ۱۱۱.

۲- تفسیر ابن عطیه: ج ۸، ص ۴۹۴.

است بدون اینکه تفاوتی بین فرامایگان و فرومایگان باشد. از این روی وقتی که زنی از طایفه‌ی مخزومی مرتکب سرقت شد (و پیامبر ﷺ خواست دستش را قطع کند) و این کار بر مردم گران آمد، از اسامه بن زید خواستند که برای او نزد پیامبر ﷺ شفاعت کند. چون اسامه این کار را کرد، پیامبر ﷺ خشمگین شد و گفت: آیا در مورد یکی از حدود الهی شفاعت می‌کنی؟ سپس خطبه‌ای در میان مردم خواند و گفت: «ما بال أقوام يشفعون في حد من حدود الله، إنما أهلك الذين من قبلكم أنهم كانوا إذا سرق الشريف تركوه وإذا سرق الضعيف أقاموا عليه الحد. وأيم الله لو أن فاطمة بنت محمد سرقت لقطعت يدها!»^۱. «چی شده است که عده‌ای در مورد یکی از حدود الهی شفاعت می‌کنند، (در حالی که) تنها چیزی که موجب هلاک اقوام پیش از شما شده است این بوده که اگر فرامایه‌ای سرقت می‌کرد، او را رها می‌کردند ولی اگر فرومایه‌ای دست به این کار می‌زد، حد را بر او اجرا می‌کردند. به خدا قسم اگر فاطمه دختر محمد دزدی کند، دستش را قطع خواهم کرد».

هیچ کس مسؤولیت گناه دیگری را برعهده نمی‌گیرد

یکی از اصول مهم شریعت اسلامی این است که هرکس مسؤول اعمال خود است و هیچ کس مسؤولیت گناه دیگری را برعهده نمی‌گیرد. مثلاً اگر کسی مرتکب قتل عمد عدوانی شود، تنها وی مسؤول جرم خود خواهد بود و پدر و برادر و خویشاوندانش مورد بازخواست قرار نمی‌گیرند. و یا اگر کسی مرتد شود تنها او مسؤول کار خود خواهد بود و کس دیگری در مورد آن مؤاخذه نمی‌شود. خداوند متعال در این باره فرموده است:

﴿وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾ [الأنعام: ۱۶۴].

«و هر کس هر گناهی که بکند خود بار گناه خود را بر دوش می‌گیرد و هیچ کس بار گناه دیگری را بر عهده نمی‌گیرد».

این اصل در واقع تطبیق عملی اصل عدالت است، چرا که عادلانه نیست که انسان در برابر اعمال دیگران مورد بازخواست قرار گیرد. این اصل بزرگ اگرچه یک اصل مفهوم و مشهور و مسلم است ولی وجود آن در شریعت اسلامی یکی از دلایل اثبات نبوت حضرت محمد ﷺ به حساب می‌آید، چون اگر حضرت محمد ﷺ فرستاده‌ی خدا و مأمور تبلیغ این اصل نبود امکان نداشت که همچون اصلی در جامعه‌ی جاهلی مطرح گردد، جامعه‌ای که مبتنی بر نظام قبیله‌ای بود و قبیله مسئولیت تمام جرم و جنایت‌های افراد قبیله را تحمل می‌کرد.

«وزر» در لغت به معنی بار سنگین است.

ابن عباس در تفسیر این آیه گفته است: یعنی هیچ کس گناه دیگری را بر عهده نمی‌گیرد!^۱

در تفسیر شوکانی چنین آمده است: ﴿وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا﴾ یعنی هیچ کس در برابر گناهی که انسان انجام می‌دهد، مورد مؤاخذه قرار نمی‌گیرد. در این مورد همچنین خداوند متعال فرموده است:

﴿لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا أُكْتَسَبَتْ﴾ [البقرة: ۲۸۶].

«هر کار (نیکی که انسان) انجام دهد به نفع اوست و هر کار (بدی که) انجام دهد به زیان خود او است». و نیز فرموده است:

﴿لِيُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ﴾ [طه: ۱۵].

«تا هر کس در برابر تلاش و کوشش خود جزا و سزا داده شود».

«وزر» در آیه‌ی مورد بحث به معنی بار سنگین است و در آیه نیز به همین معنی بکار رفته است:

﴿وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ﴾ [الانشراح: ۲].

«و (آیا) بار سنگین را از تو بر نداشتیم» البته منظور از بار سنگین در اینجا گناه است. آیه‌ی مورد بحث ردی است بر نظام جاهلی که خویشاوند را به گناه خویشاوند مؤاخذه می‌کردند و یکی از افراد قبیله را به گناه دیگری مورد بازخواست قرار می‌دادند. حکم آیه عام است و شامل احکام دنیا و آخرت می‌شود و دلیلی بر اختصاص آن به آخرت وجود ندارد. و اما اینکه پرداخت دیه‌ی قتل غیر عمد بر گردن عاقله (ی شخص قاتل) انداخته می‌شود، این مسأله در واقع مخصّصی است برای این حکم عام و در جای خود بدان عمل می‌شود. مضمون این آیه با این فرموده‌ی خداوند هم تعارضی ندارد که می‌فرماید:

﴿وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَّعَ أَثْقَالِهِمْ﴾ [العنکبوت: ۱۳].

«آنان بارهای سنگین خود را بر دوش می‌کشند و به همراه بارهای سنگین خود، بارهای سنگین دیگر را نیز حمل می‌کنند».

چون منظور از بار سنگینی که انسان به همراه بار سنگین خود حمل می‌کند، بار سنگین کسانی است که انسان باعث گمراهی آنان شده است، همانطور که در این آیه به آن تصریح شده است که خداوند می‌فرماید:

﴿لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا

يَزِرُونَ ﴿٢٥﴾ [النحل: ۲۵].

«آنان باید در روز قیامت بار گناهان خود را بطور کامل بر دوش بگیرند و نیز باید بار گناهان کسانی که بدون آگاهی آنان را گمراه ساخته‌اند حمل کنند».

عقوبت (باید) به اندازه‌ی جرم باشد

یکی از مظاهر عدالت و تطبیق عملی آن اصل «تعیین عقوبت به اندازه‌ی جرم» است. و این، اصل بزرگی است در نظام جرائم و عقوبات که با دقت تمام در شریعت اسلامی

تطبیق شده است بطوریکه نمی‌توان در قوانین وضعی نظیر آن را پیدا کرد. اگر عدم مساواتی در عقوبت بعضی از جرائم در شریعت اسلامی دیده می‌شود، بخاطر اختلاف نظری است که در تعیین مقدار زیان جرم و مبنای سنجش جرم و شناخت بزرگی آن و در نتیجه تعیین عقوبت متناسب با آن وجود دارد.^۱

خداوند متعال در بیان این اصل می‌فرماید:

﴿وَجَزَاءٌ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلَهَا ۖ فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ﴾ [الشوری: ۴۰].

«کیفر هر بدی، کیفری همسان آن است، پس اگر کسی گذشت کند و صلح و صفا به راه اندازد، پاداش او با خدا خواهد بود، بی‌گمان خدا ستمکاران را دوست نمی‌دارد». این کثیر در تفسیر این آیه گفته است: این آیه همانند آیات زیر است که خداوند می‌فرماید:

﴿فَمَنْ أَعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَأَعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا أَعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ﴾ [البقرة: ۱۹۴].

«هر کس بر شما تجاوز کرد به همان اندازه که بر شما تجاوز کرده است، بر او تجاوز کنید».

﴿وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ﴾ [النحل: ۱۲۶].

«و اگر مجازات کردید به همان اندازه که شما با آن مجازات شده‌اید، مجازات کنید».

خداوند قانون قصاص را جهت اجرای عدالت وضع کرده است ولی در کنار آن عفو و بخشش را نیز بعنوان فضیلتی در نظر گرفته و مردم را به آن دعوت کرده است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَالْجُرُوحُ قِصَاصٌ ۖ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ ۖ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَّهُ﴾ [المائدة: ۴۵].

«و جراحت‌ها و زخم‌ها قصاص دارند و اگر کسی آن را ببخشد (و از قصاص صرف نظر کند) این کار کفاره‌ای برای (بخشش برخی از گناهان) او می‌گردد». از این روی خداوند در پایان آیه مورد بحث هم فرموده است:

۱- نگاه کنید به کتاب «أصول الدعوة»، ص ۱۹۵-۳۰۰.

﴿فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ﴾ [المائدة: ۴۵].^۱

در تفسیر «فتح البیان» هم چنین آمده است: خداوند در این آیه بیان کرده است که عدالت در پیروزی، رعایت مساوات است. و اینکه در این آیه سزای بدی هم بدی نامیده شده است یا بخاطر بدی آن نسبت به کسی است که بر او واقع می‌شود و یا از طریق مشاکله و تشابه در صورت است.^۲

تعاون و همکاری بر نیکی و تقوا و عدم همکاری بر گناه و تجاوز

یکی از ویژگی‌های جامعه‌ی اسلامی تعاون و همکاری افراد آن بر نیکی و تقوا و پرهیز از همکاری بر گناه و تجاوز است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ ۖ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾ [المائدة: ۲].

«همدیگر را بر نیکی و تقوا یاری کنید و بر گناه و تجاوز با هم همکاری نکنید». در تفسیر این آیه آمده است:

﴿الْبِرِّ﴾ یعنی زیاد کار نیک انجام دادن. ﴿التَّقْوَىٰ﴾ یعنی پرهیز از هر آنچه که انجام دادن یا ترک کردن آن به دین و دنیای انسان ضرر می‌رساند. ﴿الْإِثْمِ﴾ این واژه بر هر گناه و معصیتی اطلاق می‌شود. ﴿الْعُدْوَانِ﴾ یعنی تجاوز از حد شرع و عرف در رفتار با مردم و رعایت نکردن عدالت. البته می‌توان گفت: ﴿الْبِرِّ﴾ یعنی هر آنچه از ایمان و اخلاق و اعمال که انسان بوسیله‌ی آن‌ها از خدا نزدیک می‌گردد.

امر به تعاون و همکاری در راه نیکی و تقوا یکی از ارکان و ویژگی‌های نظام اجتماعی اسلام است که به موجب آن بر مسلمانان واجب است که همدیگر را بر کارهای نیکی که منافع دینی و دنیوی افراد و جامعه را تأمین می‌کنند و نیز بر اعمال پرهیزکارانه‌ای که با آن

۱- تفسیر ابن کثیر: ج ۴، ص ۱۱۸.

۲- تفسیر فتح البیان: ج ۱۲، ص ۳۱۲.

مفاسد و مضرات را از خود و جامعه‌ی خود دفع می‌کنند، یاری و پشتیبانی نمایند.^۱ بنابراین اصل، تشکیل جماعتی که به خیر و نیکی دعوت می‌کند و امر به معروف و نهی از منکر انجام می‌دهد و مردم را به اسلام و اجرای احکام الهی فرا می‌خواند و آنان را از ارتکاب معاصی و گناهانی که اسلام آنها را حرام کرده، نهی می‌کند، یکی از بارزترین مظاهر تعاون و همکاری بر نیکی و تقوا به حساب می‌آید. و انسان مسلمان نباید با گروه و جماعتی که براساس تعاون بر گناه و مخالفت با شرع خدا پایه‌گذاری شده است، همکاری کند و با مال یا عضویت و یا با تعریف و تمجید آن را یاری نماید.

حکومت مبتنی بر اصل شورا

در جامعه‌ی اسلامی حکومت متعلق به تمام مسلمانان است و خداوند این حق را به آنان داده است تا بتوانند آنچه که خدا از آنان خواسته است انجام دهند و به اقامه‌ی شرع خدا و تطبیق احکام آن در زمین بپردازند. ولی از آنجایی که امکان ندارد که همه‌ی مسلمانان با هم به اجرای شریعت الهی بپردازند، مسأله‌ی نیابت در حکومت مطرح گردید، بدین ترتیب که مسلمانان از میان خود شخصی را بعنوان امیر و حاکم برمی‌گزینند تا به نیابت از آنان و با استفاده از قدرت و ولایتی که به وی داده‌اند به اجرای شرع خدا بپردازد که بر افراد جامعه هم لازم است از امر و نهی (مشروع) او اطاعت کنند. البته امیر یا حاکم اسلامی باید از طریق شورا و مشورت با عموم مسلمانان یا نمایندگان آنان که اهل حل و عقد نامیده می‌شوند در مسایل کلانی که به مشورت نیاز دارند به اجرای احکام (و امر حکومت‌داری) بپردازد. اهل حل و عقد کسانی هستند که از طریق انتخابات توسط مسلمانان واجد شرایط انتخاب می‌شوند. خداوند خود به امیر و حاکم اسلامی دستور داده است که با مردم به مشورت بپردازد و فرموده است:

﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ [آل عمران: ۱۵۹].

«و در کارها با آنان مشورت و رایزنی کن.»

خداوند در مدح مسلمانان هم فرموده است:

﴿وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾ [الشوری: ۳۸].

«و کارشان براساس مشورت و رایزنی با یکدیگر است».

پیامبر گرامی اسلام ﷺ هم به کثرت با مسلمانان مشورت می‌کرد که این خود بر وجوب مشورت بر امیر و حاکم اسلامی دلالت می‌کند، حتی ابن عطیه در این باره گفته است: شورا یکی از قواعد شریعت و از احکام واجب است و هر حاکمی که با اهل دین و دانش مشورت نکند، عزل او واجب است^۱. بنابراین در حکومت اسلامی حاکم مستبد (جایگاه و) بقایی ندارد.

مسئولیت فرد در برابر اصلاح جامعه

یکی از ویژگی‌های نظام اجتماعی اسلام مسئولیت فرد در برابر اصلاح جامعه است و این اصل مهمی است که تکبر و خودخواهی را از درون انسان می‌زداید و افراد را طوری تربیت می‌کند که جامعه را بعنوان خانواده‌ی خود در نظر گرفته و در نتیجه به صلاح و اصلاح آن اهتمام می‌ورزند. و این مسئولیت در واقع مبتنی بر اصل مهم امر به معروف و نهی از منکر است، اصلی که اسلام آن را جزو اوصاف ثابت و واجب مؤمنان و وجه تمایز بین آنان و منافقان معرفی کرده است. خداوند متعال (در وصف مؤمنان) فرموده است: ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ [التوبة: ۷۱].

«مردان و زنان مؤمن دوستان و یاوران یکدیگرند که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند».

خداوند در وصف منافقان هم فرموده است: ﴿الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِّنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ﴾ [التوبة: ۶۷].

«مردان و زنان منافق همه از یک گروه هستند که امر به منکر و نهی از معروف می‌کنند».

خاتمه

آنچه گذشت خلاصه‌ای بود از موضوع ادیان در قرآن که آن را به رشته‌ی تحریر درآوردم، اگر آنچه که در فصلهای این کتاب نگاشته‌ام حق و درست باشد، این از فضل و کرم خداست و ستایش و منت تنها از آن اوست. و اگر خطا و لغزشی در آن وجود داشته باشد این از جانب من بوده (و بخاطر آن) از خداوند رحمان طلب غفران و آمرزش می‌کنم. و مرا کافی است که تلاش نموده‌ام هنگام نوشتن در مورد مسایل دینی و اسلامی دچار خطا و لغزش نشوم. در هر حال امیدوارم که از اجر و پاداش این کار محروم نگردم، چون پیامبر ﷺ فرموده است: «إِذَا اجْتَهَدَ الْحَاكِمُ فَأُصَابَ، فَلَهُ أَجْرَانِ. وَإِذَا اجْتَهَدَ فَأُخْطِئَ، فَلَهُ أَجْرٌ وَاحِدٌ».

«هرگاه مجتهد اجتهاد کند و در اجتهاد خود به حقیقت دست یابد دو اجر، و اگر دچار خطا شود یک اجر را دریافت می‌کند».

و سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است.

فهرست منابعی که در ترجمه‌ی کتاب مورد استفاده قرار گرفته‌اند:

- ۱- ابن کثیر، تفسیر ابن کثیر، چاپ سوم، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۲۰۰۳ م.
- ۲- ابوتمام، دیوان ابوتمام،
- ۳- بلخی، جلال الدین محمد، کلیات شمس تبریزی، چاپ سوم، تهران، نشر ثالث، ۱۳۸۱ ش.
- ۴- حبنکه الميدانی، عبدالرحمن حسن، العقيدة الإسلامية، چاپ دوم، بیروت، دارالقلم، ۱۹۷۹ م.
- ۵- د. خرم دل، مصطفی، تفسیر نور، چاپ سوم، تهران، نشر احسان،
- ۶- د. الزحیلی، وهبه، التفسیر الوجیز، چاپ اول، بیروت، دارالفکر، ۱۹۹۷ م.
- ۷- العسقلانی، ابن حجر، فتح الباری، بیروت، دارالمعرفة، ۱۳۷۹ هـ ق.
- ۸- قطب، سید، فی ظلال القرآن، چاپ پانزدهم، بیروت، دارالشروق، ۱۹۸۸ م.
- ۹- لاهوری، اقبال، کلیات اشعار فارسی، چاپ ششم، تهران، انتشارات سنایی.
- ۱۰- النووی، یحیی بن شرف، شرح النووی علی صحیح مسلم، چاپ دوم، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۳۹۲ هـ ق.
- ۱۱- همیلتون، ملکلم، جامعه شناسی دین، ترجمه‌ی محسن ثلاثی، چاپ دوم، تهران، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی تبیان.